



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مجلس شورای اسلامی ایران

آشنایی با خلفاء اهل سنت

ابوبکر

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آشنایی با خلفاء اهل سنت جلد اول اَبُو بَكْرٍ

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

www.sonnat.net

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- آشنایی با خلفاء اهل سنت جلد اول ابوبکر ۱۰
- مشخصات کتاب ۱۰
- ۱ - چه خبره توی جنگ خُذَق ۱۰
- ۲ - یار غار ۱۱
- ۳ - اِجماع واقعی در سَقِیْفَه بِنِی ساعده ۱۲
- ۴ - فرار از جنگ اُحُد ۱۲
- ۵ - بیعت ابوبکر ۱۲
- ۶ - مجازات غیر اسلامی ۱۳
- ۷ - ابوبکر و جنگ‌ها ۱۳
- ۸ - پناهندگی یهود ۱۳
- ۹ - غدیر و تبریک شیخین ۱۴
- ۱۰ - نفرین ابوبکر ۱۴
- ۱۱ - عدم بیعت صحابه با ابوبکر ۱۴
- ۱۲ - افسانه اِجماع بر خلافت ابوبکر ۱۵
- ۱۳ - آتش زدن احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! ۱۵
- ۱۴ - فرار خلفا در جنگ اُحُد ۱۵
- ۱۵ - سوزاندن احادیث ۱۵
- ۱۶ - ابوبکر و عزل خویشان ۱۶
- ۱۷ - ترور و روابط عالی خلفا ۱۶
- ۱۸ - خلفا و نامگذاری فرزندانشان ۱۷
- ۱۹ - نماز ابوبکر در بیماری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ۱۷
- ۲۰ - فاروق و صدیق ۱۹

- ۲۱ - تخلف از جیش اُسَامَه ۲۰
- ۲۲ - اولین فحاشی به فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَام ۲۰
- ۲۳ - خلافت اَبُو بَکْر و علمای اهل سُنَّت ۲۱
- ۲۴ - مخالفت مهاجر و انصار با بیعت ۲۲
- ۲۵ - نقش اَبُو بَکْر در جنگ‌ها ۲۲
- ۲۶ - میزان اعتبار علی عَلَیْهِ السَّلَام ۲۳
- ۲۷ - جهاد اَبُو بَکْر ۲۳
- ۲۸ - فراریان از جنگ خَیْبَر ۲۳
- ۲۹ - قرآن و خاندان اَبُو بَکْر ۲۴
- ۳۰ - حُدَیْفَه و نفاق اَبُو بَکْر ۲۴
- ۳۱ - شعر ابن اَبی اَلْحَدِیْد درباره شیخین ۲۵
- ۳۲ - توهین اَبُو بَکْر به فاطمه ۲۶
- ۳۳ - علی و کشته شدن برای بیعت ۲۶
- ۳۴ - سرپیچی از فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ ۲۷
- ۳۵ - نقش کتک در اِجْماع ۲۸
- ۳۶ - خواستگاری عمر و اَبُو بَکْر ۲۸
- ۳۷ - فتنه‌ی بزرگ شائول و اَبُو بَکْر ۲۹
- ۳۸ - لعن پیامبر بر شیخین ۳۰
- ۳۹ - پائین کشیدن اَبُو بَکْر از منبر ۳۱
- ۴۰ - اَشْدَاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْتِهِمْ! ۳۲
- ۴۱ - بدعت اَبُو بَکْر در تعیین خلیفه ۳۳
- ۴۲ - اصحاب و بیعت با اَبُو بَکْر ۳۳
- ۴۳ - بیعت علی عَلَیْهِ السَّلَام با اَبُو بَکْر ۳۳
- ۴۴ - اِجْماع، بدون علی، ملعون است ۳۴

- ۴۵ - شرط اختیار در بیعت ۳۴
- ۴۶ - یار غار ۳۴
- ۴۷ - فراریان احد ۳۴
- ۴۸ - اِجْمَاعُ در سَقِیْفَه ۳۵
- ۴۹ - صدیق کیست؟ ۳۶
- ۵۰ - شدت الفت ۳۶
- ۵۱ - اقرار اَبُوْبَکْرٍ به هجوم ۳۷
- ۵۲ - اَبُوْبَکْرٍ و سوره برات ۳۷
- ۵۳ - نکشتن ذُو الثُّدَیْه ۳۹
- ۵۴ - ندامت اَبُوْبَکْرٍ ۴۰
- ۵۵ - اَبُوْبَکْرٍ و کلاله ۴۱
- ۵۶ - اَبُوْبَکْرٍ صدیق [است] یا خلیفه؟ ۴۱
- ۵۷ - سب اَبُوْبَکْرٍ و سکوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ۴۲
- ۵۸ - اَبُوْبَکْرٍ و غار ثور ۴۳
- ۵۹ - عایشه! قوم تو هنوز کافرند ۴۳
- ۶۰ - تعیین خلیفه ۴۴
- ۶۱ - فرار اَبُوْبَکْرٍ در جنگ سِلْسِلَه ۴۴
- ۶۲ - اَبُوْبَکْرٍ از فراریان جنگ خَبِیْر ۴۴
- ۶۳ - خطبه اَبُوْبَکْرٍ ۴۴
- ۶۴ - اَبْنُ تَیْمِیَّه و شجاعت خلفا ۴۵
- ۶۵ - فرماندهی لشکر ۴۵
- ۶۶ - آیات خلافت اَبُوْبَکْرٍ ۴۶
- ۶۷ - سخنی با جناب اَبُوْبَکْرٍ ۴۶
- ۶۸ - کلمه مولا ۴۹

- ۶۹ - اهل سنت و نماز ابوبکر ۵۰
- ۷۰ - اعتراف پسر ابوبکر ۵۰
- ۷۱ - ابلاغ آیات برائت ۵۰
- ۷۲ - فسخ بیعت ۵۱
- ۷۳ - انصاف استاد ۵۱
- ۷۴ - خلیفه اول در روایات اهل سنت ۵۲
- ۷۵ - الحاق ابوبکر و غار ثور ۵۴
- ۷۶ - شورای سقیفه منهای مشورت ۵۶
- ۷۷ - فحاشی ابوبکر به فاطمه ۵۷
- ۷۸ - پدرم اولین مسلمان نیست ۵۸
- ۷۹ - ابوبکر، پس از رسول خدا ۵۸
- ۸۰ - عدم تحقق اجماع بر ابی بکر ۶۴
- ۸۱ - فرار ابوبکر از جنگ حنین ۶۴
- ۸۲ - بانو نسیئه! شجاعت از شیخین ۶۵
- ۸۳ - کاذباً ائماً عادراً خائناً ۶۶
- ۸۴ - ابوبکر یا عمر؟ ۶۶
- ۸۵ - خذیفه و نفاق ابوبکر ۶۶
- ۸۶ - خلفای ۶۷
- ۸۷ - عاقبت اهل حق ۶۸
- ۸۸ - فرماندهان و کارگزاران ابوبکر ۶۸
- ۸۹ - دروغ بر زبان پیامبر ۷۰
- ۹۰ - زنده سوزاندن مجرمین ۷۱
- ۹۱ - جعل حدیث ۷۱
- ۹۲ - فراریان حنین ۷۲

- ۹۳ - تنها راوی اَبُو بَکْرُ گفت: ۷۳
- ۹۴ - برداشت از کلمه مولی ۷۳
- ۹۵ - افسانه همراهی اَبُو بَکْرُ در غار ۷۴
- ۹۶ - نیرنگ سیاسی شیخین ۷۶
- ۹۷ - عدم تبعیت اَبُو بَکْرُ از پیامبر ۷۷
- ۹۸ - اَبُو بَکْرُ در زمان پیامبر ۷۷
- ۹۹ - عدم نص صریح بر خلافت اَبُو بَکْرُ ۸۰
- ۱۰۰ - خلافت صدیق امر آسمانی است! ۸۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۸۱

آشنایی با خلفاء اهل سنت جلد اول ابوبکر

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰ عنوان و نام پدید آور: آشنایی با خلفاء اهل سنت (جلد اول ابوبکر) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه مجموعه مقالاتی پیرامون آشنایی با خلفاء اهل سنت جلد اول ابوبکر برگرفته از پایگاه: <http://www.sonnat.net> موضوع: خلفای راشدین — احادیث اهل سنت موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زنان -- احادیث اهل سنت

۱ - چه خبره نوبی جنگ خندق

به نقل مشهور مؤرخان غزوه‌ی خندق یا اُحزاب در ماه شوال سال پنجم هجری، به وقوع پیوست، آتش افروزان اصلی نبرد اُحزاب، یهودیان مدینه بودند که با تحریک مشرکان، آنان را به هم پیمانی با یهود و فراهم آوردن سپاه از تمام قبایل و حمله به مدینه با یاری یهودیان ترغیب کردند و چنین شد که سپاهی بزرگ متشکل از ده هزار نفر از تمام مخالفان حکومت نو پای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گرد آمد و روانه‌ی مدینه شد و از این رو این نبرد عنوان اُحزاب به خود گرفت. پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در چگونگی رویارویی با دشمن با یارانش به رایزنی پرداخت و به پیشنهاد سَلْمَانَ در ورودی مدینه خندقی حفر شد و خود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در این امر مشارکت نمود. سپاه دشمن که با غرور و تکبر تمام به سوی مدینه می‌تاخت، پشت خندق زمین گیر شد و حدود یک ماه ماند و به لحاظ تدارکاتی، سخت در تنگنا قرار گرفت. (۱) روزی عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدِّ با تنی چند از شجاعان پرآوازه‌ی دشمن از خندق گذشتند و در مقابل سپاه اسلام قرار گرفته و مبارز طلبیدند این درخواست بارها تکرار شد. آوازه‌ی عَمْرُو همه را ترسانده بود. نفس‌ها در سینه حبس بود و کسی به فریادهای مغرورانه‌ی عَمْرُو پاسخ نمی‌داد. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «فردی به پا خیزد و شَرِّ او را کم کند.» جز از علی عَلَيْهِ السَّلَام پاسخی بر نمی‌آمد. (۲) و چون مولا- در برابر عَمْرُو قرار گرفت پیامبر خدا آن جمله‌ی جاودانه را فرمود که: همه‌ی ایمان در برابر همه‌ی شرک، ایستاده است. (۳) امام علی عَلَيْهِ السَّلَام با حمله‌ای برق آسا و پس از نبردی سخت، عَمْرُو را از پای درآورد و فریاد اَللَّهُ أَكْبَرُ در صحنه‌ی نبرد پیچید و همراهان عَمْرُو پا به فرار گذاشتند و سپاه اُحزاب با همه‌ی شکوه خیالی از هم پاشید. (۴) حادثه‌ی قتل عَمْرُو بِنِ عَبْدِ وَدِّ، چنان مهم و سرنوشت ساز بود که پیامبر خدا فرمود: مبارزه‌ی علی بِنِ أَبِي طالب با عَمْرُو بِنِ عَبْدِ وَدِّ در جنگ خندق، از همه‌ی اعمال امتم تا روز قیامت برتر است و در روایت دیگری فرمود: بی گمان، ضربت علی به عَمْرُو در جنگ خندق با عبادت انس و جن برابری می‌کند. (۵) جریان مبارز طلبیدن عَمْرُو بِنِ عَبْدِ وَدِّ در منابع اهل سنت ۱. السنن الکبری به نقل از ابنِ إِسْحَاق چنین آورده است: عَمْرُو بِنِ عَبْدِ وَدِّ، در جنگ خندق بیرون آمد و فریاد برآورد: چه کسی به مبارزه در می‌آید؟ علی عَلَيْهِ السَّلَام در حالی که غرق در آهن و فولاد بود برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، من هم‌اورد اویم، سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «او عَمْرُو است. بنشین!» عَمْرُو ندا داد آیا مردی نیست؟ و به سرزنش آنان پرداخت و گفت: کجاست آن بهشتی که می‌پندارید که کشتگان شما به آن وارد می‌شوند؟ آیا مردی به پیکار من در نمی‌آید؟ پس علی عَلَيْهِ السَّلَام برخاست و گفت، ای پیامبر خدا، من! فرمود: «بنشین!» سپس عَمْرُو بار سوم ندا داد و شعری خواند. علی عَلَيْهِ السَّلَام برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، من! فرمود او «عَمْرُو است» علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: حتی اگر عَمْرُو باشد. پس پیامبر اسلام به او اجازه داد و علی عَلَيْهِ السَّلَام به سوی او رفت و «...» (۶) «بنشین!» سپس عَمْرُو بار سوم ندا داد و شعری خواند: علی عَلَيْهِ السَّلَام برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، من! فرمود: ۲. مُسْتَدْرَك صحیحین از ابنِ إِسْحَاق

روایت کرده است که: عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍ در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود و جراحت برداشت و به همین جهت در جنگ اُحُد شرکت نکرد و در جنگ خَنْدَق برای انتقام به میدان آمد و رَجَز خوانی کرد که: کیست با من هِمَاوَزْدی کند عَلِیَّ السَّلَام برخاست در حالی که جز دیدگانش سرپایش غرق سلاح بود، عرضه داشت: یا رَسُولَ اللَّهِ اجازه بده من به می‌دانش بروم، فرمود: آخر او عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍ است بشین، عَمْرُو دوباره صدا زد در میان شما مردی نیست. رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِیَّ السَّلَام را اجازه داد تا آنجا که می‌گوید: عَلِیَّ السَّلَام پس از نبرد به طرف رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفت در حالی که رویش می‌درخشید عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ پرسید؟ چرا زره او را برنداشتی؟ زره او در عرب نظیری نداشت. (۷) ص ۳. در کتاب الْمَعَاذِی مَحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ وَاقِدِی چنین آورده است. «عِكْرِمَةُ بْنُ أَبِي جَهْلٍ»، «نُوفَلُ بْنُ عَبْدِ»، «... ضَرَارُ بْنُ خَطَّابٍ» و «هُبَيْرَةُ بْنُ أَبِي وَهَبٍ» و «عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍ» از خَنْدَق عبور کردند، در این موقع عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍ شروع به مبارز طلبی کرد و رَجَز می‌خواند عَلِیَّ السَّلَام برخاست و خطاب به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت من با او مبارزه خواهم کرد و تا سه مرتبه این امر تکرار شد و به واسطه شجاعت و اهمیت عَمْرُو گویی بر سر مسلمانان مرغ نشسته و همگی سکوت کرده بودند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شمشیر خود را به عَلِیَّ السَّلَام لطف فرمود، به دست خود عِمَامَةَ بر سرش پیچید و دعا فرمود: پروردگارا او را بر دشمن یاری فرمای، عَلِیَّ السَّلَام به نبرد عَمْرُو رفت و پس از رد و بدل شدن سخنانی، عَمْرُو گفت برگرد که تو تازه جوانی و من می‌خواهم با دو سالخورده قُرَیْش که اَبُوبَكْرٌ و عمرند، بستیزم عَلِیَّ السَّلَام فرمود: به هر حال من تو را به مبارزه دعوت می‌کنم. (۸) نتیجه گیری با بررسی منابع متعدد اهل سُنَّتْ به این نتیجه می‌رسیم که: خلفا در غزوه خَنْدَق حضور داشتند ولی جرأت مبارزه با عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍ را نداشتند از این رو به رَجَز خوانی‌های عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍ پاسخی ندادند و مانند دیگر مسلمانان از ترس در سکوت فرو رفته بودند. در حقیقت نه تنها فرار کردند، بلکه خلیفه دوم از شجاعت عَمْرُو سخنانی ننموده و روحیه مسلمانان را تخریب می‌نمود. برای مطالعه بیشتر به تاریخ خلفای رسول جَعْفَرِیَان مراجعه کنید. (نَهْجِ الْبَلَاغَةِ فِیض الاسلام، حکمت ۴۱۱، ص ۱۲۸۳). بیچاره فرزند آدم اجلش پنهان، بیماری‌هایش پوشیده، نتیجه عملش نامعلوم، با نیش پشه‌ای رنجور می‌شود، آب در گلویش بماند خفه می‌شود، با عرق کردن بدبو می‌شود. **** پی نوشت: (۱). مَحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ وَاقِدِی، الْمَعَاذِی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، صفحات ۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۲۹ تاریخ طَبْرِی، ج ۲، ص ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۷۲ سیره ابن هِشَام، انتشارات ایران ۱۳۶۳ صفحات ۲۳۳ - ۲۲۵ محمدی ری شهری، دانشنامه امیر الْمُؤْمِنِین ترجمه عبْدُ الْهَادِی مَسْعُودِی، ج ۱، صفحات ۷ - ۱۹۵ جَعْفَرُ سَبْحَانِی، فروغ ابدیت، مرکز مطبوعات دارالتبلیغ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴۴. (۲). اَبُوبَكْرُ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیَّ بیهقی، سُنَنِ الْکَبْرِی، ج ۹، ص ۲۲۳، دارالمعرفه بیروت مَحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ وَاقِدِی، الْمَعَاذِی، ترجمه مهدوی دامغانی، صفحات ۳۵۴ - ۳۲۹. (۳). دیلمی، ارشاد القلوب، مؤسسه اعلمی بیروت، ص ۲۴۴. (۴). تاریخ طَبْرِی، ترجمه، اَبُو الْقَاسِمِ پابنده، نشر اساطیر، تهران، ۱۳۷۵، ج ۳، صفحات ۵ - ۱۰۷۴. (۵). اَبُوبَكْرُ بْنُ عَلِیَّ خَطِیبِ بَغْدَادِی، تاریخ بغداد، چاپ بیروت، ج ۱۳، ص ۱۹. (۶). اَبُوبَكْرُ أَحْمَدُ بْنُ حُسَیْنِ بْنِ عَلِیَّ بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۲۲۳، دارالمعرفه بیروت. (۷). اَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ نِشَابُوِی، مُشْتَدَّرُکُ صَحِیحِیْن، بیروت، ۱۳۹۸ ق، صفحات ۳۳ - ۳۲ و شبلینجی، نورالابصار، ص ۷۷۹، ۱۳۳۲، مَضِیرُ مَوْسَوِی هَمْدَانِی، سَیِّدُ مَحَمَّدُ یَاقَرُ، عَلِیَّ السَّلَام در کتب اهل سُنَّتْ، انتشارات محمدی، تهران ۱۳۶۱، صص ۹ - ۲۷۸. (۸). مَحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ وَاقِدِی، الْمَعَاذِی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، صفحات ۳۲۹ و ۳۵۳ و ۳۵۴.

۲ - یار غار

آیا صحیح است که می‌گویند یار غار حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابْنُ بَكْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرِ بْنِ أَرْقِطٍ - همان راهنما و دلیل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده و نه اَبُوبَكْرُ. الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ ۳: ۱۷۶. و این تشابه و تقارب اسمی سبب شده که آن را

ابوبکر بخوانیم. چون اولاً: حضرت ابوبکر در هیچ کجا به این فضیلت اعتراف نکرده است، در حالی که در روز سَقِيفَه به کمتر از آن اشاره کرد. نَحْنُ عَشِيرَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَوْسَطُ الْعَرَبِ أَنْسَاباً لَيْسَتْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ إِلَّا وَلَقَرَيْشٍ فِيهَا وَلَادَةٌ. الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ ۶: ۲۵ ثانياً: به گفته عَشْمَقَلَانِي، از تابعین کسانی بودند که منکر ارتباط داشتن آیه‌ی غار با ابوبکر بودند؛ همانند ابو جَعْفَرِ مؤمن طاق. لسان المیزان ۵: ۱۱۵ ثالثاً: حضرت عایشه تصریح دارد که هرگز آیه‌ای در حق ما نازل نشده است. صحیح بخاری ۶: ۴۲ تاریخ ابن الاثیر ۳: ۱۹۹ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ ۸: ۹۶ الْأَغَانِي ۱۶: ۹ «لم ينزل الله فينا شيئاً من القرآن». رابعاً: معروف است که ابوبکر در مدینه به استقبال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و این بدان معناست که ابوبکر همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبوده است. خامساً: وجود حدیث صحیح دال بر اینکه به هنگام هجرت به غار، حضرت تنها بود. الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ ۶: ۲۵ سادساً: آن قیافه شناس فقط آثار و جای پای پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دید و هرگز سخن از ابوبکر به میان نیاورد. فتوح البلدان ۱: ۶۴ و از یَحْيَى بْنِ مَعِينِ تشکیک در آن فهمیده می‌شود. تهذیب الکمال ۲۹: ۲۶ سابقاً: طبق روایت بخاری و دیگران، ابوبکر جزء اولین گروه از مهاجرین بوده و قبل از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد مدینه شده و در نماز جماعت گروه اول از مهاجرین شرکت می‌کرد. صحیح بخاری ۱: ۱۲۸ کتاب الاذان ج ۴ ص ۲۴ کتاب الاحکام باب إستقضاء الموالی و استعمالهم، سُنَنِ الْبَيْهَقِيِّ ۳: ۸۹ فتح الباری ۱۳: ۱۷۹ ج ۷: ۲۶۱ و ۳۷

۳- اجماع واقعی در سَقِيفَه بَنِي سَاعِدَه

نقل است که هنگام بیعت با ابوبکر در سَقِيفَه نزدیک بود سَعْدُ بْنُ عَدِيَّاهُ کشته شود و به نقل بخاری به سوی سَعْدِ هَجُوم برده می‌شود. در این هنگام یکی از یاران سَعْدِ می‌گوید: «مراقب سَعْدِ باشید که لهش نکنید! (به نقل بخاری: سَعْدِ را کشتید!)» و عمر می‌گوید: «او را بکشید، خدا او را بکشد!» (۱) به نقل طَبْرِي عمر بالای سر سَعْدِ می‌ایستد و می‌گوید: «سعی داشتم آن گونه تو را له کنم که اعضایت از هم پاشد!» و سَعْدِ ریش عمر را می‌گیرد و می‌گوید: «اگر فقط یک مو از ریشم بکنی، بر نمی‌گردی مگر این که دندان سالم در دهانت نیست!» و بعد می‌گوید: «(اگر می‌توانستم) تو را به همان قومی که در میانشان بودی و تبعیت می‌کردی امّا مورد تبعیت نبودی، ملحق می‌کردم.» پس از آن حُبَابِ بْنِ مُنْذِرِ رو به انصار می‌گوید: «اگر بخواهیم اینها را از مدینه بیرون می‌کنیم.» عمر پاسخ می‌دهد: «در آن صورت خدا تو را بکشد.» و حُبَابِ بْنِ مُنْذِرِ هم در جواب او می‌گوید: «بلکه خودت کشته شوی!» (۲) آیا این جمع، با این وضعیت می‌تواند دوستانه باشد و آن را شورای حلّ عقد نامید. **** پی نوشت: (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۲۷ - ۲۸ تاریخ طَبْرِي - ج ۲ - ص ۴۵۹ (۲) - تاریخ طَبْرِي، ج ۲، ص ۴۵۹

۴- فرار از جنگ اُحُد

از عایشه نقل شده که گفت پدرم ابوبکر هر گاه از جنگ اُحُد یاد می‌کرد می‌گریست. آن گاه می‌گفت من اول کسی بودم که در روز احد فرار کردم و این در حالی بود که مشاهده می‌کردم مردی را که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌جنگید... طبقات ابن سَعْدِ ج ۳ ص ۱۵۵ تاریخ الخميس ج ۱ ص ۴۳۱

۵- بیعت ابوبکر

خلیفه‌ی دوّم پس از جریان سَقِيفَه برای کسی که بی‌مشورت بیعت کند و با او بیعت شود، حکم قتل بُرید. (۱) اگر چنین فردی طبق شرع مهدورالدم است، چرا این حکم را در سَقِيفَه اجرا نکرد؟ و اگر این حکم، شرعی نیست پس خلیفه‌ی مسلمین بر چه اساسی آن را وضع نمود؟ **** پی نوشت: (۱) قول إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة و تمت الا و انها قد كانت كذلك ولكن الله وقي شرها و

ليس منكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر من بايع رجلاً عن غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تغره أن يقتلا. صحيح بخاری - ج ۸ - ص ۲۶ - كتاب المحاربين من أهل الكفر و الردة مسند أحمد - ج ۱ - ص ۵۶

۶ - مجازات غیر اسلامی

یکی از افراد قبیله بنی سَلیم به نام الیاس، ملقب به فجائئه، به قتل و دزدی و راهزنی و غارت اشتغال داشت تا این که به دام افتاد. او را نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر دستور داد در مصلاهی شهر مدینه آتش روشن کنند. آن گاه دستور داد او را، در حالی که دست و پایش را بسته بودند، در آتش انداختند. آورده‌اند فجائئه در میان آتش با صدای بلند شهادتین را می‌گفت تا سوخت! (۱) بعضی نیز مانند مقدس اردبیلی رَحِمَهُ اللهُ آورده‌اند که علت سوزاندن فجائئه توسط ابوبکر عدم بیعت با وی با ابوبکر بوده است! این نوع مجازات در قانون اسلام نیست و مخالف قرآن و سُنَّت نبوی است. خدای متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲).** کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و بر روی زمین فساد می‌کنند، این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت) دست (راست) و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات عظیمی دارند. پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز به صراحت از این نوع مجازات منع اکید فرموده است: **لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ.** هیچ کس جز پروردگار با آتش عذاب نمی‌کند (نباید عذاب کند). (۳) این روایت از نظر اهل سُنَّت از روایات صحیح به شمار می‌رود؛ در نتیجه با توجه به قرآن و سُنَّت، این مجازات بدعتی بود که ابوبکر گذاشت. در اینجا مناسب است به پیشگاه قرآن کریم رفته و از آیات روشنگر آن استمداد جویم: قرآن در آیه ۴۵ سوره مائده، کسانی را که به احکام الهی گردن نمی‌نهند و بر اساس آن داوری نمی‌کنند، جزو ظالمان بر شمرده است: **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** نیز در آیه ۳۴ و ۴۷ همین سوره می‌فرماید: **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.** ***پی نوشت: (۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶ سنه ۱۱؛ (۲) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۱ الاصابه ج ۲، ص ۳۲۲ و (... ۲) مائده، ۳۳. (۳) مسند أحمد، ح ۱۵۴۵۸...

۷ - ابوبکر و جنگ‌ها

آیا صحیح است که می‌گویند ابوبکر در جنگ‌ها و جهاد هیچ نقشی نداشته، حتی یک بار دست به شمشیر نبرده است و یک تیر به طرف دشمن نینداخته و قطره‌ای از خون کفار را به زمین نریخته است؛ چنانچه ابو جعفر إِسْحَاقِی این مطلب را فرموده است: «لَمْ يرمِ أَبُو بَكْرٍ بِسَيْفِهِمْ قَطُّ وَلَا سَلَّ سَيْفًا وَلَا أَرَأَقَ دَمًا». شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ۱۳: ۲۹۳ با این حال چرا ما او را جزء مجاهدان و جهاد او را از جهاد حضرت علی بالاتر می‌دانیم. فخر رازی در تفسیر خود جهاد ابوبکر را از جهاد علی افضل می‌داند. ۱: ۱۷۳ آیا اگر روافض به ما سَلَفی‌ها بگویند: شما درباره حضرت ابوبکر غُلُو می‌کنید ما چه جوابی داریم؟

۸ - پناهندگی یهود

آیا صحیح است که می‌گویند در جنگ احد هنگامی که کار بر مسلمانان سخت گردید دو نفر از صحابه رسول خدا و از سرشناسان تصمیم به فرار و پناهندگی به یهود و نصاری داشتند و خداوند این آیه را نازل گردانید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ (المائدة: آیه ۵۱)** چنانچه مفسرانی همانند بَعَوِي آن را نقل می‌کنند. (۱) راستی این دو نفر که بودند؟ بعضی گویند ابوبکر و عمر بودند، آیا این حقیقت تلخ واقعیت دارد؟ ***پی نوشت: (۱) قَالَ الْبَعَوِي: قَالَ السُّدِّي: لَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ احِد

اشد الأمر علی طائفة من الناس و تخوفوا أن یدال علیهم الکفار، فَقَالَ رجل من المسلمین أنا الحق بفُلانِ الْیَهُودِی و أخذ مِنْهُ أماناً انی أخاف أن یدال علینا الْیَهُود و قَالَ رجل اخر: أنا الحق بفُلانِ النصرانی من أهل الشام و أخذ مِنْهُ أماناً. فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآیةَ وَبِنَهَا هُمْ عَنْ مَوَالِةِ الْیَهُودِ وَ النَّصَارَى. تفسیر البَعْوَى المسمى بمعالَم التنزیل. بهامش تفسیر الخازن و تفسیر الخازن المسمى لباب التأویل فی معانی التنزیل علاء الدین الخازن. تفسیر أبی الفداء: ۲: ۶۸

۹- غدیر و تبریک شیخین

آیا صحیح است که تبریک گفتن شیخین (ابوبکر و عمر) را عده زیادی از بزرگان حدیث، تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنت که نمی‌توان آنان را دست کم گرفت، نقل کرده‌اند. گروهی آن را از باب ارسال مسلم، مرسل (۱) نقل کرده و گروهی دیگر آن را با اسناد صحیح که رجال ناقل آن همگی ثقه هستند، نقل کرده‌اند که اسناد آن در نهایت به افراد مختلفی از صحابه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مانند: ابن عیّاس، أبو هریره، براء بن عیازب و زید بن ارقم، می‌رسد. مرحوم علامه امینی (رَحِمَهُ اللَّهُ) در کتاب الغدیر (۲) نام ۶۰ نفر از کسانی را که آنها تبریک گفتن شیخین را روایت کرده‌اند، برشمرده، که برای رعایت اختصار به اسامی چند تن از آنها اشاره می‌شود: ۱- أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ پیشوای حنبله، متوفای [۲۴۱] (۳). ۲- حافظ ابو جعفر مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِي، متوفای [۳۱۰]، در کتاب تفسیرش (۴). ۳- حَبِيبَةُ الْإِسْلَامِ أَبُو حَامِدٍ غَزَالِي، متوفای [۵۰۵] (۵). ۴- أَبُو الْفَتْحِ أَشْعَرِي شهرستانی، متوفای [۵۴۸] (۶). ۵- فخر الدین رازی شافعی، متوفای [۶۰۶] (۷). ۶- جلال الدین سیوطی، متوفای [۹۱۱] (۸). (۹) ***** پی نوشت: (۱) - (یعنی آن را مطلبی مسلم و قطعی دانسته و از این رو مرسله و بدون سند ذکر کرده‌اند و این بدان معناست که این حدیث مسلماً از پیامبر صادر شده است و نیاز به بررسی سند ندارد). (۲) - (الغدیر ۱/۵۱۰ - ۵۲۷). (۳) - مسند أحمد ۴: ۲۸۱ (۵/۳۵۵، ح ۱۸۰۱۱). (۴) - تفسیر طبری ۳: ۴۲۸. (۵) - سر العالمین: ۹ (ص ۲۱). ۶. المِلل و النحل، چاپ شده در حاشیه الفِصَلِ ابْنِ حَزْمٍ ۱: ۲۲۰ (الملل و النحل ۱/۱۴۵). (۷) - التفسیر الکبیر ۳: ۶۳۶ (۱۲/۴۹). (۸) - در جمع الجوامع آن را روایت کرده است، آن گونه که در کتر العمال ۶: ۳۹۷ (۱۳/۱۳۳، ح ۳۶۴۲۰) آمده است. (۹) - شفیعی شاهرودی، گزیده‌ای جامع از الغدیر، ص ۷۸.

۱۰- نفرین ابوبکر

فاطمه عَلِيهَا السَّلَام همان سرور زنان بهشت و همانی که رسول درباره ایشان فرمود: «فاطمه پاره تن من است و من هم از فاطمه‌ام. هر کس فاطمه را بیازارد مرا رنجانده است و هر کس مرا رنجاند پس خدا را رنجانیده است» و خداوند متعال می‌فرماید: «و هر کسی که بیازارد خدا و رسولش را، لعنت خدا بر آنان در دنیا و آخرت و خدا آماده کرده برای آنان عذابی خوار سازنده.» (أَحْزَاب، آیه ۵۷) و چنین است که حتی کتب اهل سنت نیز نوشته‌اند که: حضرت فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خطاب به ابوبکر فرمود: «والله، لَأَدْعُوَنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صِلْمَةٍ أُصَلِّيُهَا.» (به خدا سوگند در تمام نمازهایی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم.) - صحیح بخاری، ۱۹۶/۶ و ۵/۵ - صحیح مسلم ۷۲/۲ - مسند أحمد بن حنبل ۶/۱ - اعلام النساء ۱۲۱۴/۳ - رسائل جاحظ ص ۳۰۰ - تاریخ طبری ۲۰۲/۳ - سنن بیهقی ۳۰۰/۶

۱۱- عدم بیعت صحابه با ابوبکر

سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ انصار که از صحابه به شمار می‌آید هرگز با ابوبکر بیعت نکرد، یعنی او را به خلافت قبول نداشت (۱) چرا کسانی را که خلافت ابوبکر را قبول ندارند و پیرو سعد بن عبادة می‌باشند، هدایت یافته نمی‌دانید؟ ***** پی نوشت: (۱) - عَسَدِ قَلَانِي در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابة در شرح حال سعد می‌گوید: «قصته فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره» جریان عدم بیعت سعد با

ابوبکر مشهور و معروف است. ۸۰/۳ و الکامل فی التاریخ، حوادث سنه ۱۱، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر ۳۳۱/۲.

۱۲ - افسانه اجماع بر خلافت ابوبکر

شما می‌گویید: بیعت ابوبکر با اجماع تمام مهاجرین و انصار صورت گرفت ولی عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ می‌گوید: تمام مهاجرین با بیعت ابوبکر مخالف بودند و علی علیه السلام و زبیر و طرفدارانشان نیز موافق نبودند: «حین توفی الله نبیه صلی الله علیه و آله و سلم ان الأنصار خالفونا، و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده و خالف عنا علی و الزبیر و من معهما» (۱) ادعای شما راست است، یا عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ؟ ***** پی نوشت: (۱) - الْمُعْجَمُ الْأَوْسَطُ، ج ۷ ص ۳۷۰ الجامع الصغیر للسُّیوطی، ج ۲ ص ۴۸۱ مجمع الزوائد، ج ۱ ص ۱۵۷ سیر أعلام النبلاء، ج ۴ ص ۳۱۱ تذکره الحفاظ، ج ۱ ص ۸۷ عَنْ الشَّعْبِيِّ و لیس فی سنده مُوسَى بْنُ عُبَيْدَةَ. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۶ کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی مِنَ الزنا.

۱۳ - آتش زدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم!

آیا صحیح است که می‌گویند خلیفه اول احادیث پیامبر را آتش می‌زد؟ متقی هندی می‌گوید: أن الخلیفه ابابکر احرق خمس مائه حدیث کتبه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ (کنز العمال ۱۰ / ۲۸۵) یعنی ابوبکر پانصد حدیثی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود به آتش کشید؟ یعنی مگر چه نوشته بود؟ چرا نوشته بود؟ و برای چه آتش زد؟ چرا چیزی نگفتند؟

۱۴ - فرار خلفا در جنگ اُحُد

ابن ابی الحدید سنی از واقیدی نقل می‌کند: هنگامی که شیطان بانگ زد که مُحَمَّد کشته شد، مردم پراکنده شدند ... و از جمله فرار کنندگان عمر و عثمان بودند (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۵ ص ۲۴ غرائب القرآن در حاشیه جامع البیان ج ۴ ص ۱۱۳) (احسن به اینها که به ندای شیطان لبیک گفتند!!!) جاحظ نیز به فرار عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ در روز احد اعتراف کرده است (العثمانیه ص ۱۶۹)

۱۵ - سوزاندن احادیث

یکی دیگر از کارهای عجیب ابوبکر این بود که وی پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد پانصد حدیث از احادیث پیامبر اکرم را آتش زدند! (۱) حافظ شمس الدین ذهبی روایت کرده است که: ابوبکر بعد از درگذشت پیامبر مردم را جمع کرد و به بهانه‌ی اختلاف مردم در مورد احادیث دستور داد چیزی از رسول الله حدیث نکنید و هر کس در این باره از شما پرسش کرد بگویید: کتاب خدا در بین ما و شما موجود است پس حلالش را حلال بدانید و حرامش را حرام. تذکره الحفاظ ص ۳ الاضواء محمود ابوریه ص ۴۶ نیز ذهبی از عایشه روایت می‌کند که گفت پدرم ابوبکر تعداد پانصد حدیث از پیامبر خدا جمع آوری کرده بود. پس شبی را تا به صبح هم چنان با غلتیدن و ناراحتی کشیدن گذراند و چون صبح گشت گفت: ای دخترم! احادیث را بیاور و چون آن نوشته‌ها را به نزد او بردم آنها را سوزانید. گفتم: چرا احادیث را سوزاندی؟ گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث در نزد تو بماند. در حالی که من به راویان آنها اعتماد نموده و از آنان نقل حدیث کرده‌ام. اما حقیقت آن نبوده که آنان برای من روایت نموده و آنگاه من آنها را نقل نموده باشم. (۲) نقد دلیل ابوبکر برای آتش زدن احادیث! دلیل ابوبکر این بوده: اختلاف مردم در مورد حدیث و نقل احادیث غیر معتبر. این دلیل اصلاً قابل توجیه نیست زیرا: اولاً: حضرت مولی الموحدین علی علیه السلام حضور داشتند و هرگونه حدیثی را که در مورد آن شک داشتند می‌توانستند از نزدیک‌ترین افراد به حضرت رسول یعنی حضرت علی سؤال کنند. خود اهل سُنَّتِ نَقْلِ كَرْدِه‌اند که عایشه گفت: عَلِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ (تاریخ دمشق ابن عساکر ۳/۶۱) و

گفته‌اند که پیامبر اکرم فرموده است: **أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**. (الابانه، ابن بطه عکبری به نقل از کفایه الطالب باب ۹۴ حدیث اول) ثانیاً: اگر ابوبکر واقعاً دلش برای احادیث معتبر و غیر معتبر می‌سوخت می‌توانست گروهی تشکیل دهد از بزرگان و نزدیکان حضرت رسول تا احادیث صحیح و درست از غیر صحیح جدا کنند و به مردم بگویند نه اینکه کلاً نقل حدیث را منع کند. و اما دلیل واقعی آتش زدن احادیث اولاً: نام **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** و فضایل او از یادها حذف شود؛ چرا که نقل احادیث پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** جدای از نقل فضایل حضرت **عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** نبود. ثانیاً: نقل احادیث پیامبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** مساوی بود با رسوایی آنان؛ چرا که احادیث پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** نقدی بود بر اعمال و کردار خود سرانه و خود رأیی‌ها و بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان و امثال آنها؛ لذا بهترین راه برای آزادانه عمل کردن و مورد نقد قرار نگرفتن، حذف احادیث پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** بود که آتش زدن و نابود کردن آنها در همین راستاست. زهی به ابوبکر رهبر اهل تسنن که هم کلام پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** را آتش زد و هم در خانه او را!! (۳) ****پی نوشت: (۱) کنز العمال، ح ۲۹۴۶۰ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵ دارالحياء التراث العربی. (۲) تذکره الحفاظ، محمود ابوریه ص ۵ به نقل از حاکم کنز العمال ۱۰/۲۸۵ الاضواء پاورقی ص ۴۹ تاریخ الفقه الاسلامی، دکتر مُحَمَّد یوسف ص ۱۷۲ الامام جعفر الصادق، مستشار عبْدُ الحَلِیم جُنْدِي ص ۱۸۵ (۳) درباره آتش زدن در خانه حضرت زهرا **عَلَيْهَا السَّلَامُ** رجوع شود به کتاب بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۱ به بعد تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲ شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۴ و ج ۲، ص ۱۹ الغدیر، ج ۷، ص ۷۷ و...

۱۶ - ابوبکر و عزل خویشتن

ابوبکر بارها می‌گفت: «به خدا قسم من بهترین شما نیستم و همانا از مقام کراهت دارم (!؟) دوست داشتم کسی از شما این کار را به عهده گیرد. آیا شما گمان می‌کنید که من به سنت رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** عمل می‌کنم؟ هرگز، بنابراین عهده دار انجام آن نمی‌شوم. پیامبر خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** به کمک وحی معصوم بود و فرشته‌ای همراه او بود و او را یاری می‌کرد، ولی من شیطانی دارم که بر من عارض می‌شود، پس اگر خشمگین شدم از من اجتناب کنید» (.... ۱) همچنین او گفته است: «أَقِيلُونِي وَكَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ» «دست از من بردارد که من بهترین شما نیستم در حالی که علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در میان شماست.» (۲). با این حال چرا ابوبکر خود را از خلافت عزل نکرد تا آن را به صاحب اصلی آن (امام علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ**) بدهد؟! ****پی نوشت: ۱ - سخن مذکور با الفاظ مختلف در منابع زیر آمده است: مسند أحمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۱۴ - ح ۱۸ تاریخ طبری - ج ۲ - ص ۴۶۰ تاریخ ابن کثیر - ج ۵ - ص ۲۴۷ در این باره امیر المومنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** می‌فرماید: «شگفتا وی (ابوبکر) خویش را در دوران خلافت عزل می‌کرد ناگهان آن را پس از مرگ برای دیگری قرار داد و این دو نفر خلافت را مانند دو پستان شتر، میان خود تقسیم نمودند و صاحب شتر را از آن محرم ساختند (نهج البلاغه - خطبه ۳)» ۲ - فاضل قوشچی که از بزرگان علماء عامه است، در شرح تجرید می‌گوید: «ابوبکر در این گفتارش اگر راست گفته پس **صِيْلَاحِيَّتْ** برای امامت و خلافت ندارد و اگر دروغ گفته، باز هم **صِيْلَاحِيَّتْ** ندارد، زیرا امام و رهبر و خلیفه باید راستگو باشد.» (شرح تجرید کلام - فاضل قوشچی - المقصد الخامس - ص ۴۰۶)

۱۷ - ترور و روابط عالی خلفا

آیا صحیح است که ابوبکر توطئه ترور حضرت علی را طراحی کرد و این مأموریت را به خالد بن ولید واگذار نمود؟ ولی از اجرای آن و لو رفتن نقشه و عواقب آن ترسید و آن را در نماز لغو کرد. (۱) چنانچه سمعانی آن را نقل می‌کند. آیا باز هم می‌توان ادعا کرد که روابط آن دو حسنه بوده و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند؟! ****پی نوشت: (۱) سمعانی: «روی عنه - ای الرواجنی

حدیث ابی بکر انه قَالَ لا یفعل خَالِدٌ ما امر به. سألت الشریف عُمَرُ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْحُسَيْنِي بِالْكَوْفَةِ عَنْ مَعْنَى هَذَا الْأَثَرِ فَقَالَ: كَانَ أَمْرُ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ أَنْ يَقْتَلَ عَلِيًّا ثُمَّ نَدِمَ بَعْدَ ذَلِكَ فَنَهَى عَنْ ذَلِكَ. الْأَنْسَابُ ۳: ۹۵.

۱۸ - خلفا و نامگذاری فرزندانان

آیا صحیح است که می‌گویند ابوبکر، عمر و عثمان - نام هیچ یک از فرزندان خود را به نام علی، حسن، حسین، نگذاشته‌اند. در حالی که ما می‌گوییم: حضرت علی نام فرزندان خود را به نام ابوبکر، عمر، عثمان، گذاشته و آن را دلیل حسن روابط حضرت علی با خلفا می‌دانیم. آیا پرهیز خلفا از این نام‌ها - حسن، حسین - دلیل بر سوء روابطشان با اهل بیت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیست؟

۱۹ - نماز ابوبکر در بیماری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

مسلم در صحیح خود از «عایشه» این گونه روایت می‌کند: هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وارد خانه‌ی من شد، فرمود: «بگویند ابوبکر با مردم نماز بگزارد. گفتیم: یا رسول الله! ابوبکر مردی رقیق القلب و دل نازک است و هر گاه قرآن بخواند نمی‌تواند از گریه خودداری نماید ای کاش غیر ابوبکر را فرمان می‌دادی ... دو یا سه بار این سخن را تکرار کردم و او فرمود: باید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، شما همراهان یوسفید (۲) در حدیث دیگری عایشه می‌گوید: «هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بیمار شد، (همان بیماری که به فوت او انجامید). بلال آمد تا از وقت نماز آگاهش نماید، فرمود: بگویند ابوبکر با مردم نماز بگزارد. تا آنجا که فرمود: شما همراهان یوسفید. پس نزد ابوبکر فرستادیم و او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در خود احساس سبکی کرد و با تکیه بر دو مرد بیرون آمد ... و ابوبکر که وجودش را احساس نمود، خواست تا عقب برود که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به او اشاره فرمود به جای خود بمان. سپس آمد تا در کنار ابوبکر نشست و ابوبکر به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اقتدا نمود و مردم به ابوبکر اقتدا کردند (۳) طبری گوید که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «آیا هنگام نماز فرا رسیده؟ شخصی گفت: آری، فرمود: به ابابکر دستور دهید با مردم نماز بخواند، عایشه گفت: ابوبکر مردی رقیق القلب است. به عمر دستور دهید. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: به عمر بگویند و عمر گفت: من بر ابوبکر مقدم نخواهم شد، مادامی که او حضور دارد، پس ابوبکر جلو افتاد و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ احساس نمود از شدت تب او کاسته شده است، پس از منزل بیرون آمد و چون حرکت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به گوش ابوبکر رسید، خود را عقب کشاند و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ پیراهن او را کشید و خود در جای او قرار گرفت و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نشست (نماز را نشسته خواند) و از همان جایی که ابوبکر انجام داده بود، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نماز را ادامه داد.» (۴) سؤال ۱: اگر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به ابوبکر دستور داده بود که با مردم نماز بخواند، پس چرا با زحمتی که قادر به راه رفتن نمی‌باشد، به مسجد می‌رود و به نماز مشغول می‌شود؟ سؤال ۲: آیا حضور پیامبر در مسجد برای تأیید ابوبکر بوده است؟ اگر چنین است، پس چرا او را کنار می‌زند و پیراهن او را می‌کشد و خود جای او می‌ایستد و نماز می‌خواند؟ سؤال ۳: اگر ابوبکر به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اقتدا نموده است، چنانچه روایت می‌گوید، پس امامت او معنا ندارد. بنابراین، آیا ممکن است شخصی در زمان واحد و در یک نماز، هم امام باشد و هم مأموم؟ سؤال ۴: این نمازی که ابوبکر به جای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خوانده، کدام نماز بوده است؟ (صبح، ظهر، عشاء) و در کجا این امامت انجام شده است؟ و چرا مُخَدِّثَانِ اهل سنت در کتاب‌های خود این قضیه را متناقض یکدیگر نقل کرده‌اند؟ سؤال ۵: اگر این نماز دلیل بر اولویت ابوبکر در خلافت است، پس چرا مهاجرین و انصار و حتی خود ابوبکر در سقیفه به آن استناد نکرده‌اند؟ سؤال ۶: اگر نماز ابوبکر به جای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

سَلَّمَ موجب استحقاق او برای خلافت شده است، چرا «عَبْدُ الرَّحْمَانِ بْنِ عَوْفٍ» سزاوار خلافت نباشد؟ مگر نه این است که مُحَمَّدَانِ شما در مورد «عَبْدُ الرَّحْمَانِ بْنِ عَوْفٍ» از قول پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ روایت نقل کرده‌اند و احدی از بزرگان شما در این روایت تشکیک نکرده‌اند که آن حضرت در حَقِّش فرمود: «صَلَّى خَلْفَهُ (۵) سَوَال ۷: آیا این نماز بر فرض ثبوت می‌تواند می‌تواند جای آن همه نصوص جلیه از طرف پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در حق امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام که فرمود: «یا علی انت منی بمنزله هَارُونٍ مِنْ مُوسَى» (۶) و ... را بگیرد؟ سَوَال ۸: بر فرض ثبوت این موضوع، چطور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در بستر بیماری وقتی که امر می‌کند ابوبکر به جای او در مسجد امامت کند هذیان نمی‌گوید!! اما وقتی که امر می‌کند قلم و کاغذی بیاورید تا بنویسم چیزی را که بعد از من به ضلالت و گمراهی نیفتید، به قول عمر نَسِيحٌ جَبْرِ بِاللَّهِ أَنْ حَضَرَ هَذِيانِ می‌گوید؟!!! (۷) اگر پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ هذیان می‌گوید، پس چرا قول آن حضرت را در نماز ابوبکر ملاک قرار داده‌اید؟؟ و اگر هذیان نمی‌گوید، پس چرا عمر به آن حضرت نسبت هذیان گویی را داد؟؟؟ سَوَال ۹: در زمانی که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در بستر شهادت بود، امر کرد که اصحاب در لشکر أُسَامَةَ شَرِکَت کنند و فرمود: «جَهَّزُوا عَلِيَّ جِيْشِ أُسَامَةَ (۸) لَعْنُ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ». (۹) و به نظر همه مُورِّخَانِ تا زمان شهادت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أُسَامَةَ از جنگ بر نگشته بود، حال با توجه به این حقیقت آیا ابوبکر در لشکر أُسَامَةَ شَرِکَت کرد یا خیر؟ اگر شرکت نکرد، پس تخلف از امر پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ را نموده است (۱۰) و اگر شرکت کرده است، در این صورت در مدینه نبوده تا توانسته باشد به جای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نماز خوانده باشد (۱۱) پس با وجود چنین تناقضی چه طور شما می‌گویید: ابوبکر به جای پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نماز خوانده است؟؟ سَوَال ۱۰: چرا پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ زنان خود را سرزنش می‌کند و آنان را همچون زنانی می‌داند که می‌خواستند حضرت یوسف را گمراه نمایند؟ مگر عایشه چه کرده بود که مستحق چنین ملامتی شد؟ جز اینکه وی می‌خواست چنین کرامت و بزرگواری را به پدرش اختصاص دهد؟ و یا به دلیل مخالفت با پیامبر رحمت صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ که همه‌ی آزار و ایدای آنان را تحمّل نمود و حدیث (إِفْكَ) را شنید و دم نزد تا اینکه آیه بر براءت عایشه نازل شد، اما در اینجا آنان را همانند زنان گمراه کننده‌ی یوسف می‌داند!! آیا این همه مسائل کافی نیست که ما را وادار به اندیشه نماید که این دستورات و روایات چگونه بوده‌اند؟ **** پی نوشت: (۱) - تاریخ الاسلام ذَهَبِي، ج ۲، ص ۵۸۴.

(۲) - صَحِيحُ مُسْلِم، کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۳۱۳ صحیح بخاری، کتاب الاذان، ج ۱، ص ۸۷ مسند أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، ج ۶، ص ۲۲۹ مسند أَبِي عَوَانَةَ، ج ۲، ص ۱۱۴ و (... ۳) - صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۸۵ و ۹۲ صحیح مُسْلِم، ج ۱، ص ۸۵ و ۹۲ مسند أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، ج ۶، ص ۲۱۰ سُنَنِ نَسَائِي، ج ۳، ص ۹۹ و ۱۰۰ و (... ۴) - تاریخ طَبْرِي، ج ۲، ص ۲۳۰، ط بیروت. (۵) - مَغَازِي، وَاقِدِي، ج ۳، ص ۱۰۱۲ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۱۲۲. (۶) - همان. (۷) - عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ برای جلوگیری از امر وصیت آن حضرت، گفت: «دَعُو الرَّجُلَ فَانْهَاجُوا لِيَهْجُرُوا!!! حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» «واگذارید این مرد (رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را؛ زیرا که او هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است». گذشته از اجماع علمای شیعه، اکابر علمای اهل سُنَّتِ نیز به عبارت و الفاظ مختلف آن را نقل نموده‌اند: الف) صحیح بخاری، کتاب العلم، بابا کتابَةُ الْعِلْمِ، ج ۱ ص ۳۹ ج ۲ ص ۱۱۸ - ج ۴، باب قول المريض از کتاب المرضی، ص ۵ - ج ۶، باب مرضی النبی و وفاته، ص ۱۱ - ج ۴ کتاب الجهاد، باب جوائز الوفاء، ص ۸۵ ب) صحیح مُسْلِم، ج ۶ کتاب الوشیه باب ترک الوشیه ص ۷۶. ج) شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ مُعْتَرَلِي، ج ۲ ص ۵۳۶ و ج ۲ ص ۲۰. د) کامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۲۱۷ (... ۸) - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۲ ص ۵۷ و ج ۸ ص ۶۰ مُعْجَمُ الْكَبِيرِ، طَبْرَانِي، ج ۳ ص ۱۳۰ کترالعمال، ج ۱۰ ص ۵۷۶ و (... ۹) - الْمِلَالُ وَ النَحْلُ، شهرستانی، ج ۱ ص ۲۳ تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۶۳ - ۶۴ شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ، ج ۶ ص ۵۲ و (... ۱۰) - مضافاً بر اینکه اگر بگوئیم ابوبکر در لشکر أُسَامَةَ شرکت نکرده، مشمول لعن پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ شده است؛ زیرا طبق بعضی از نقل‌ها که در پاورقی شماره (۹) نقل شد رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متخلفان از جیش اَسَامَةُ را لعنت کرده است. (۱۱) - بیشتر مَوْرَخَان اهل سنت تصریح کرده آن که ابوبکر جزء لشکریان اَسَامَةُ بوده است، از جمله: طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴ ص ۴۶ و ۱۳۶ تهذیب ابن عساکر، ج ۲ ص ۳۹۱ و ج ۳ ص ۲۱۵ کنز العمال، ج ۵ ص ۳۱۲ تاریخ الخمیس، ج ۲ ص ۱۷۲ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۳ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۵۳ و ج ۲ ص ۲۱ و...

۲۰ - فاروق و صدیق

اعتراف علمای اهل سنت بر جعلی بودن این دو لقب صدیق و فاروق برای ابوبکر و عمر از طرف دیگر بسیاری از علمای اهل سنت اعتراف کرده‌اند که این دو لقب، شایسته ابوبکر و عمر نیست و حدیث آن جعلی است. ابن جوزی، عالم معروف اهل سنت در کتاب الموضوعات می‌نویسد: عَنْ أَبِي الدرداء عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رَأَيْتَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي فِي الْعَرْشِ فَرَنْدَةُ خَضْرَاءَ فِيهَا مَكْتُوبٌ بِنُورٍ أبيض: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ عَمْرُ الْفَارُوقِ.» أَبِي درداء از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده بود «خدایی جز خدای یکتا نیست، مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسول او است، أَبُو بَكْرٍ صَدِيقٌ و عمر فاروق است! بعد در نقد روایت می‌نویسد: هَذَا حَدِيثٌ لَا يَصِحُّ وَ الْمَتَّهَمُ بِهِ عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ يَحْيَى: لَيْسَ بِشَيْءٍ كَذَّابٌ، دَجَالٌ، سَوْءٌ، خَيْثٌ وَقَالَ النَّسَائِيُّ وَ الدَّارِقُطْنِيُّ: مَتْرُوكٌ الْحَدِيثُ. الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۲۷. این حدیث صحیح نیست و کسی که به آن متهم است عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ است. یحیی بن معین درباره او گفته است: سخن او ارزش ندارد، دروغگو است، آدمی بد و خبیث است. نسایی و دَارِقُطْنِيُّ گفته‌اند: حدیث او متروک است. و در جای دیگر می‌نویسد: هَذَا بَاطِلٌ مَوْضُوعٌ وَ عَلِيُّ بْنُ جَمِيلٍ كَانَ يَضَعُ الْحَدِيثَ... الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۶. این روایت باطل و ساختگی است و علی بن جمیل حدیث جعل می‌کرده است و در جای سوم می‌گوید: هَذَا حَدِيثٌ لَا يَصِحُّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... وَ أَبُو بَكْرٍ الصُّوفِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَجِيبٍ كَذَّابَانِ، قَالَه يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۳۷. این حدیث از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صحیح نیست؛ زیرا ابوبکر صوفی و مُحَمَّدُ بْنُ مَجِيبٍ هر دو دروغگو هستند، این سخن را یحیی بن معین گفته است. هَيْثَمِيُّ نیز بعد از نقل روایت می‌نویسد: رواه الطَّبْرَانِيُّ وَ فِيهِ عَلِيُّ بْنُ جَمِيلٍ الرَّقِيُّ وَ هُوَ ضَعِيفٌ. مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ۹، ص ۵۸. این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن علی بن جمیل رقی است و او ضعیف است. و متقی هندی بعد از نقل آن می‌گوید: کر و فيه مُحَمَّدُ بْنُ عَامِرٍ كَذَّابٌ كُنَزُ الْعَمَالِ، ج ۱۳، ص ۲۳۶. ابن عساکر آن را نقل کرده و در سند آن مُحَمَّدُ بْنُ عَامِرٍ، دروغگو است. ابن حبان بعد از نقل دو روایت در این باره، می‌نویسد: وهذان خبران باطلان موضوعان لا شك فيهما، وله مثل هذا، أشياء كثيرة يطول الكتاب بذكرها. كتاب المجروحين، ج ۲، ص ۱۱۶. شکی نیست که این دو روایت باطل و ساختگی است. روایات بسیاری همانند آن وجود دارد که با ذکر همه آنها کتاب ما طولانی خواهد شد. ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی نیز بعد از نقل روایت می‌گویند: هَذَا بَاطِلٌ وَ الْمَتَّهَمُ بِهِ حُسَيْنٌ. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۴۰ و لسان المیزان، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۹۵. این روایت باطل است و متهم به آن حُسَيْنٌ است. و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز در این باره می‌گوید: فَإِنَّهُ حَدِيثٌ ضَعِيفٌ فِي إِسْنَادِهِ مِنْ تَكْلِمٍ فِيهِ وَ لَا يَخْلُو مِنْ نَكَارَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ الْبَدَائِيَةَ وَ النَّهَائِيَةَ، ج ۷، ص ۲۳۰. این حدیث ضعیفی است و در سند آن کسی است که درباره او سخن‌ها گفته شده و سخن او از منکرات خالی نیست. نخستین بار اهل کتاب عمر را فاروق نامیدند: مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ فِي الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ابن اثیر در اُسْدِ الْغَابَةِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِي فِي تَارِيخِهِمْ مِي نُويسند: قَالَ بِنُ شَهَابٍ بَلَّغْنَا أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ كَانُوا أَوَّلَ مَنْ قَالَ لِعَمْرِ الْفَارُوقِ وَ كَانِ الْمُسْلِمُونَ يَأْتِرُونَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِمْ وَ لَمْ يَبْلَغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا. الطبقات الكبرى - مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ - ج ۳ - ص ۲۷۰ تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج ۴۴ - ص ۵۱ تاریخ الطبری - الطبری - ج ۳ - ص

۲۶۷ أسد الغابه - ابن الأثیر - ج ۴ - ص ۵۷. ابن شهاب گوید: این گونه به ما رسیده است که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر لقب فاروق دادند و مسلمانان از سخن آنها متأثر شدند و این لقب را درباره عمر استعمال کردند و از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هیچ مطلبی در این باره به ما نرسیده است. و نیز ابن کثیر دمشقی سَلَفِي در ترجمه عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ در کتاب معتبر الْبِدَايَةِ وَ النِّهَايَةِ می‌نویسد: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بْنِ نَفِيلِ بْنِ عَبِيدِ الْعَزِي ... أَبُو حَفْصِ الْعَدَوِيِّ، الملقب بالفاروق قيل لقبه بذلك أهل الكتاب الْبِدَايَةِ وَ النِّهَايَةِ - ابن کثیر - ج ۷ - ص ۱۵۰.

۲۱ - تخلف از جیش أُسامه

آیا درست است که عمر و ابوبکر از دستور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره حضور در لشکر أُسامه سرپیچی نموده‌اند؟؟ حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آخرین روزهای حیات شریفشان فرمان آماده باش برای جنگ با رومیان صادر نمود و فرماندهی را به جوانی به نام أُسامه بن زید سپرد و آنگاه شیوخ مهاجر و انصار و بزرگان از جمله ابوبکر، عمر، عُمَمان، عُبَیدالرَّحْمَمان بنِ عوف، ابو عبیده، سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، اسید بنِ حَضیر، بَشیر بنِ سَعْد و عده دیگری را با تصریح نام آنها خواست که تا تحت امر این فرمانده جوان به ناحیه بلقاء واقع در سرزمین شام بروند و فرمود: جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا یعنی اعداد کنید لشکر أُسامه را لعنت خدا بر کسی که از مرافقت آن سر باز زند. دلائل الصدق ج ۳ ص ۵ شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۲ ص ۲۰ مَغَازِي ج ۲ ص ۱۱۱۷ و ... با این همه تاکید حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مبنی بر همراهی با لشکر أُسامه و لعن ترک کنندگان آن، ابوبکر و عمر و عده‌ای از دوستانشان به بهانه‌ی دیدار با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لشکرگاه را ترک کرده و شبانه به مدینه آمدند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در صبح آن شب فرمودند: «قد طرق ليلتنا هذه المدينة شرٌّ عظيم» یعنی دیشب در این شهر شری بزرگ درآمد. حاضران عرض کردند چه شده یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: إِنَّ الَّذِينَ كَانُوا فِي جَيْشِ أُسَامَةَ قَدْ رَجَعُوا مِنْهُمْ نَفَرٌ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِي أَلَا إِنِّي إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَيُحْكَمُ نَفْدُوا جَيْشِ أُسَامَةَ یعنی گروهی از کسانی که در لشکر أُسامه بودند مخالفت امر من نمودند و از لشکر برگشتند آگاه باشید که من از ایشان بیزارم و به سوی خدا از این قوم برائت می‌جویم. وای بر شما لشکر أُسامه را حرکت دهید. به نظر شما چرا حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جوانی کم سن و سال را بر بزرگان مهاجر و انصار امیر قرار داد؟ آیا کسانی که لیاقت فرماندهی یک سپاه را ندارند لیاقت رهبری امت اسلامی را دارند؟ به نظر شما چرا حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هنگام ورود آنان به شهر فرمودند که شری عظیم وارد شهر شد؟ مگر آنان برای دیدار و عیادت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیامده بودند؟!!!!!! آیا آن شر عظیمی که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن نام برد ماجرای سَيَقِيْفَهُ و غضب خلافت نبود؟ به نظر شما چرا حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (بنا به گفته خود اهل سنت که سند آن ذکر گردید) تصریح به نام این عده جهت حضور در لشکر أُسامه نمود؟

۲۲ - اولین فحاشی به فاطمه زهرا عَلِيهَا السَّلَام

ابوهلال عَشِيْكَرِي در کتاب جمهره الأمثال و ابنِ أَبِي الْحَدِيدِ مُعْتَرِي در شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ نقل می‌کنند که وقتی صدیقه طاهره سَلَامَةَ اللهُ عَلَيْهَا به مسجد آمد و آن خطبه‌گرا را خواند و سپس برای اثبات این که فَدَكُكُ مال شخصی آن حضرت بوده است، امیرمؤمنان عَلِيهِ السَّلَام را به عنوان شاهد خود معرفی کرد، ابوبکر بر منبر رفت و سخن بسیار زشت و توهین‌آمیز را نسبت به صدیقه طاهره و امیرمؤمنان عَلِيهِمَا السَّلَام بر زبان جاری کرد که پیش از آن سابقه نداشته است. ابوهلال می‌نویسد: ۱۰۱۷ - قولهم شاهد الثعلب ذنبه: وَ هُوَ مِثْلُ مَبْتَدَلٍ فِي الْعَامَةِ وَقَدْ جَاءَ فِي الْكَلَامِ لِأَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خُطْبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا هَذِهِ الرَّعَةُ مَعَ كُلِّ قَالَةٍ أَيْنَ كَانَتْ

هَذِهِ الْأَمَانِي فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَلَا مِنْ سَمْعِ فُلَيْقِلٍ وَ مِنْ شَهِدٍ فَلَيْتَكَلِمٍ إِنَّمَا هُوَ ثَعَالَهُ شَاهِدَهُ ذَنْبَهُ مَرْبٍ لِكُلِّ فَتْنَةٍ هُوَ الَّذِي يَقُولُ كَرُوهَا جَذْعُهُ بَعْدَ أَنْ هَرَمْتَ يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ وَيَسْتَنْصِرُونَ النِّسَاءَ كَأَمْ طَحَالٍ أَحْوَطُ أَهْلَهَا إِلَيْهَا الْبَغْيُ الْأَوْلَقُ إِنْ شِئْتَ أَنْ أَقُولَ لَقَلْتُ وَ لَوْ قُلْتُ لَبَحْتُ وَإِنِّي سَاكِتٌ مَا تَرَكْتُ. (۱) ضرب المثل شماره ۱۰۱۷: این سخن مردم که روباه دمشق را شاهد آورده است. این مثل مبتدلی در میان مردم است و در کلام ابوبکر آمده است که خطبه خواند و این گونه گفت: ای مردم، گوش دادن به سخن هر زن سخنگو چه معنی دارد؟! این ادعاها در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کجا بود؟ هر کس که می‌شنود باید بگوید و هر کس که حاضر است، باید مطرح کند که: «او روباهی است که شاهدش دم او است!!!» پرورش دهنده تمام فتنه‌ها او است؛ او است که می‌گوید «شتر ما بعد از پیری دوباره جوان شده است!» از ضعیفان کمک می‌خواهد و از زنان یاری می‌طلبد! مانند ام طحال (از زنان پرچم دار زمان جاهلیت) که محبوب‌ترین نزدیکان او، شایسته‌ترین فرد برای زنان بود ... هر چند که ابوهلال با توجه به خوی سنی گری‌اش، مشخص نکرده است که منظور ابوبکر چه کسی بوده است؛ اما واضح است که غیر از صدیقه طاهره سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا و امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام کس دیگری نمی‌تواند مقصود ابوبکر باشد؛ چرا که هیچ یک از اصحاب که زنی نیز او را پشتیبانی کند، غیر از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با ابوبکر درگیر نشده است. ابن ابی الحدید مُعْتَرِلِي همین مطلب را نقل و سپس به روشنی می‌گوید که مراد ابوبکر از روباه و دم او، امیرمؤمنان و صدیقه شهیده سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا بوده است: فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَكْرٍ خُطْبَتَهَا شَقَّ عَلَيْهِ مَقَالَتَهَا فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا هَذِهِ الرَّعْءُ إِلَيَّ كُلِّ قَالَةٍ أَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الْأَمَانِي فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَلَا مِنْ سَمْعِ فُلَيْقِلٍ وَ مِنْ شَهِدٍ فَلَيْتَكَلِمٍ، إِنَّمَا هُوَ ثَعَالَهُ شَهِيدَهُ ذَنْبَهُ، مَرْبٍ لِكُلِّ فَتْنَةٍ، هُوَ الَّذِي يَقُولُ: كَرُوهَا جَذْعُهُ بَعْدَمَا هَرَمْتَ، يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ، وَيَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ، كَأَمْ طَحَالٍ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا الْبَغْيُ ... ثُمَّ نَزَلَ، فَانصَرَفَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهَا. قُلْتُ: قَرَأْتُ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى النَّقِيبِ أَبِي يَحْيَى جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَبِي زَيْدٍ الْبَصِيرِيِّ وَقُلْتُ لَهُ: بَمَنْ يَعْرَضُ، فَقَالَ: بَلْ يَصْرَحُ. قُلْتُ: لَوْ صَرَحَ لَمْ أَسْأَلْكَ. فَضَحِكَ وَقَالَ: بَعْلِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْتُ: هَذَا الْكَلَامُ كُلَّهُ لَعَلِّي يَقُولُهُ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ الْمَلِكُ يَا بَنِي (۲) وقتی ابوبکر، خطبه فاطمه را شنید، سخنان فاطمه بر او سنگین آمده بر منبر رفت و گفت: ای مردم، این گوش دادن به سخن هر زن سخنگو چه معنی دارد؟! این ادعاها در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کجا بود؟ هر کس که می‌شنود باید بگوید و هر کس که حاضر است، باید مطرح کند که «او روباهی است که شاهدش دم او است!!!» پرورش دهنده تمام فتنه‌ها او است؛ او است که می‌گوید «شتر ما بعد از پیری دوباره جوان شده است!» از ضعیفان کمک می‌خواهد و از زنان یاری می‌طلبد! مانند ام طحال (از ذوات اعلام در جاهلیت) که محبوب‌ترین نزدیکان او، شایسته‌ترین فرد برای زنان بود ... سپس از منبر پایین آمده و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به منزلش رفت. این روایت را برای نقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی خواندم و پرسیدم، به چه کسی کنایه می‌زد؟ گفت: کنایه نمی‌زد، صریح صحبت می‌کرد! گفتم اگر صریح گفته بود، از تو نمی‌پرسیدم! خندید و گفت: به علی بن ابی طالب! به او گفتم: تمام این سخنان به علی بود؟ در پاسخ گفت آری ای فرزندانم، بحث در مورد حکومت است! قضاوت با شما ایا خلیفه می‌تواند به همین راحتی هر چیزی به زبان براند؟ آیا سُنَّتِ نبوی این گونه بوده؟ شما که این گونه با دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌کنید آیا احادیث نبوی درباره ایشان را نشنیده‌اید؟ اگر به دختر شما کسی چنین بگوید *****... پی نوشت: (۱) العَشِيكْرِي، أبو هلال الحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ مَهْرَانَ (متوفای ۳۹۵ هـ) جمهره الأمثال، ج ۱ ص ۵۵۳ - ۵۵۴، ناشر: دار الفکر - بیروت، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م. (۲) ابن ابی الحدید المدائنی المُعْتَرِلِي، ابوحامد عَزَّ الدِّينُ بْنُ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ج ۱۶ ص ۱۲۶، تحقیق مُحَمَّدِ عَبْدِ الْكَرِيمِ النَّيْمِي، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

آیا صحیح است آنچه را که می‌گویند: خلافت ابوبکر نه با شوری بوده و نه با إجماع مسلمانان، بلکه فقط و فقط با اشاره و رأی یک نفر و آن هم عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بوده است. اگر چنین باشد: آیا راستی بر تمامی مسلمانان تبعیت از یک نفر - که خود در آن وقت خلیفه هم نبوده بلکه یکی از آحاد مسلمین و شهروند بلاد اسلامی شمرده می‌شده - واجب و لازم است؟ و اگر کسی تبعیت نکند چرا مهدور الدم است؟ آیا این یک نفر بر تمامی بشریت تا قیام قیامت قیم است؟؟ جمعی از علماء ما - اهل سُنَّت - همانند ابویعلی ابویعلی حَنْبَلِی می‌گویند: لا تنعقد الا بجمهور أهل العقد والحل من کل بلد، لیكون الرضا به عاماً و التسليم لإمامته إجماعاً. وَ هَذَا مذهب مدفوع ببيعة أَبِي بَكْرٍ عَلَى الْخِلاَفَةِ بِأَخْتِيارِ مَنْ حَضَرَهَا وَ لَمْ يَنْتَظِرْ بِيَعْتَهُ قَدُومَ غَائِبِ عَنْهَا (الاحكام السلطانية ص ۳۳). حَنْبَلِی - ۴۵۸ هـ و قُرْطُبِي قُرْطُبِي می‌گویند: فَإِنْ عَقَدَهَا وَاحِدٌ مِنْ أَهْلِ الْحُلِّ وَ الْعَقْدِ فَذَلِكَ ثَابِتٌ وَ يُلْزَمُ الْغَيْرُ فَعَلَهُ، خِلاَفًا لِبَعْضِ النَّاسِ حَيْثُ قَالَ: لَا يَنْعَقِدُ الْإِجْمَاعُ مِنْ أَهْلِ الْحُلِّ وَ الْعَقْدِ، وَ دَلِيلُنَا: أَنَّ عَمْرَ عَقَدَ الْبَيْعَةَ لِأَبِي بَكْرٍ «جامع أحكام القرآن ۱: ۲۷۲. ت ۶۷۱ هـ و عَزَّالِي إِلَى إمام الحرمين می‌گویند: اعلموا أَنَّهُ لَا يَشْتَرُطُ فِي عَقْدِ الْإِمَامَةِ الْإِجْمَاعُ بَلْ تَنْعَقِدُ الْإِمَامَةُ وَ إِنْ لَمْ تَجْمَعْ الْأُمَّةَ عَلَى عَقْدِهَا وَ الدليل عَلَيْهِ أَنَّ الْأَمَامَةَ لَمَّا عَقَدَتْ لِأَبِي بَكْرٍ ابْتَدَرَ لِإِمضاء أَحكام المسلمين وَ لَمْ يَتَأَنَّ لِانْتِشارِ الْأَخْبَارِ إِلَى مَنْ نَأَى مِنَ الصَّحَابَةِ فِي الْأَقْطَارِ وَ لَمْ يَنْكُرْ مَنْكُرٌ، فَإِذَا لَمْ يَشْتَرُطِ الْإِجْمَاعُ فِي عَقْدِ الْإِمَامَةِ، لَمْ يَثْبُتْ عَدَدٌ مَعْدُودٌ وَ لَا حُدٌّ مَحْدُودٌ. فَالوجه الحكم بِأَنَّ الْأَمَامَةَ تَنْعَقِدُ بِعَقْدِ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْحُلِّ وَ الْعَقْدِ. الارشاد فِي الْكَلَامِ: ۴۲۴ ت ۴۷۸ هـ و عضدالدين عضد الدين ايحي: ت ۷۵۶ هـ. وَ إِذَا ثَبِتَ حُصُولُ الْإِمَامَةِ بِالْأَخْتِيارِ وَ الْبَيْعَةِ فَاعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَفْتَقِرُ إِلَى الْإِجْمَاعِ، إِذْ لَمْ يَقُمْ عَلَيْهِ دَلِيلٌ مِنَ الْعَقْلِ وَ السَّمْعِ بَلْ الْوَاحِدِ وَ الْإِثْنَانِ مِنْ أَهْلِ الْحُلِّ وَ الْعَقْدِ كَافٍ، لَعَلَّمْنَا أَنَّ الصَّحَابَةَ مَعَ صَلابَتِهِمْ فِي الدِّينِ اِكْتَفَوْا بِذَلِكَ، كَعَقْدِ عَمْرٍ لِأَبِي بَكْرٍ وَ عَقْدِ عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ عَوْفٍ لِعُثْمَانَ وَ لَمْ يَشْتَرُطُوا اجْتِمَاعَ مَنْ فِي الْمَدِينَةِ فَضْلاً عَنِ اجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ، هَذَا وَ لَمْ يَنْكُرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ وَ عَلَيْهِ انْطَوَتْ الْأَعْصَارُ إِلَى وَقْتِنَا هَذَا.» المواقف فِي الْكَلَامِ ۸: ۳۵۱ وَ إِذَا ثَبِتَ حُصُولُ الْإِمَامَةِ بِالْأَخْتِيارِ وَ الْبَيْعَةِ فَاعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَفْتَقِرُ إِلَى الْإِجْمَاعِ، إِذْ لَمْ يَقُمْ عَلَيْهِ دَلِيلٌ مِنَ الْعَقْلِ وَ السَّمْعِ بَلْ الْوَاحِدِ وَ الْإِثْنَانِ مِنْ أَهْلِ الْحُلِّ وَ الْعَقْدِ كَافٍ، لَعَلَّمْنَا أَنَّ الصَّحَابَةَ مَعَ صَلابَتِهِمْ فِي الدِّينِ اِكْتَفَوْا بِذَلِكَ، كَعَقْدِ عَمْرٍ لِأَبِي بَكْرٍ وَ عَقْدِ عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ عَوْفٍ لِعُثْمَانَ وَ لَمْ يَشْتَرُطُوا اجْتِمَاعَ مَنْ فِي الْمَدِينَةِ فَضْلاً عَنِ اجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ، هَذَا وَ لَمْ يَنْكُرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ وَ عَلَيْهِ انْطَوَتْ الْأَعْصَارُ إِلَى وَقْتِنَا هَذَا.» المواقف فِي الْكَلَامِ ۸: ۳۵۱. ايحي ۷۵۶ هـ و محي الدين ابن العربي المالكي (۵۴۳): قَالَ: لَا يُلْزَمُ فِي عَقْدِ الْبَيْعَةِ لِلْإِمَامِ أَنْ تَكُونَ مِنْ جَمِيعِ الْأَنْامِ بَلْ يَكْفِي لِعَقْدِ ذَلِكَ إِثْنَانٌ أَوْ وَاحِدٌ.» شرح سَيْنِ الترمذی ۱۳: ۲۲۹. عربي مالكي ت ۵۴۳ هـ -: وجود هر گونه إجماعی را اساساً انكار کرده، بلکه آن را غير لازم دانسته‌اند.

۲۴ - مخالفت مهاجر و انصار با بيعت

آیا صحیح است که می‌گویند: تمامی انصار و جمع بزرگی از مهاجرین با بيعت ابوبکر مخالف بودند. چنانچه عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ تصريح کرده و می‌گویند: «حين توفي الله نبيه - أَنَّ الْانصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَ خالف عنا عَلِي وَ الزُّبَيْرُ وَ مَنْ مَعَهُما.» هنگام رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْصار با ما مخالف بوده و مخالفت کردند و همگی در سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ گِرد هم آمده و حضرت عَلِي وَ زُبَيْرُ وَ همراهان آنان نیز با ما مخالف بودند، بنا بر این چگونه مدعی هستید که خلافت ابوبکر به إجماع و اتفاق مسلمین بوده؟ صحیح بخاری ۸: ۲۶ - كتاب المحارِبِينَ، باب رجم الحبلِی.

۲۵ - نقش ابوبکر در جنگ‌ها

آیا صحیح است که می‌گویند حضرت ابوبکر در جنگ‌ها و جهاد هیچ نقشی نداشته، حتی یک بار دست به شمشیر نبرده است و یک تیر به طرف دشمن نینداخته و قطره‌ای از خون کفار را به زمین نریخته است چنانچه ابوجعفر إِسْحَاقِی این مطلب را فرموده است: «لم یرم ابوبکر به سهم قط و لا سَلَّ سَیْفاً وَ لَا أَرَأَقَ دَمًا.» شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ۱۳: ۲۹۳ با این حال چرا ما او را جزء مجاهدان و

جهاد او را از جهاد حضرت علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بالاتر می‌دانیم. فخر رازی در تفسیر خود جهاد ابوبکر را از جهاد علی افضل می‌داند (۱۰: ۱۷۳) الان چه کسی غلو می‌کند؟ شجاعت ابوبکر، شجاعت علی ... فراری خجیر ... و بماند

۲۶ - میزان اعتبار علی علیه السلام

بر فرض محال که بر خلافت ابابکر هم اجماعی صورت گرفته باشد، آیا نمی‌دانید که ابن حزم، عالم بزرگ سنی می‌نویسد: «و لعنه الله علی کل اجماع یخرج عنه علی بن ابی طالب و من بحضرته من الصحابه» لعنت خدا بر هر اجماعی که علی بن ابی طالب و اطرافیان او از صحابه در آن اجماع نباشند. (۱) مگر نمی‌دانید امیرالمومنین از مخالفان سرسخت جریان سقیفه بوده است؟ ***** پی نوشت: (۱) المحلی، ابن حزم، ۸/۳۹۸، مسأله ۱۷۷۰، کتاب الوصایا، اقوال المتأخرین فی حکم الوصیه بعنق اکثر من الثلث.

۲۷ - جهاد ابوبکر

آیا صحیح است که می‌گویند حضرت ابوبکر در جنگ‌ها و جهاد هیچ نقشی نداشته، حتی یک بار هم دست به شمشیر نبرده است و یک تیر به طرف دشمن نینداخته است و قطره‌ای از خون کفار را به زمین نریخته است؛ چنانچه ابو جعفر اِسْکَافِی این مطلب را فرموده است: لم یرم ابوبکر به سهم قط و سلَّ سَیْفًا وَ لَأَ اَرَاقَ دَمًا (۱) با این حال چرا ما او را جزء مجاهدان و جهاد او را از جهاد حضرت علی بالاتر می‌دانید؟ (۲) چرا غلو می‌کنید؟ ***** پی نوشت: (۱) شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ۱۳: ۲۹۳ (۲) فخر رازی در تفسیر خود جهاد ابوبکر را از جهاد علی افضل می‌داند. ۱۷۳: ۳

۲۸ - فراریان از جنگ خجیر

وقتی پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به خجیر رسیدند، پرچم را به دست ابوبکر دادند و او را همراه جمعی به سمت خجیر فرستادند. ولی او ایستادگی نکرد و فرار کرد. دفعه دوم رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عمر را به همراه جمعی به خجیر فرستادند ولی او نیز فرار کرد. (۱) پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: فردا مردی را به سوی قلعه می‌فرستم که خدا و پیغمبر را دوست دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند و از جنگ روی بر نمی‌تابد و خداوند قلعه را به دست او بگشاید. سربازان هر کدام امید داشتند که آن فاتح آن باشند. علی علیه السلام در آن روز مبتلا به درد چشم بود. پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به او فرمود: حرکت کن. علی علیه السلام گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ! جایی را نمی‌بینم. پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آب دهان مبارک خود را به چشم علی علیه السلام کشید و پرچم اسلام را به دستش داد. علی علیه السلام عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ! به چه چیز جنگ کنم! فرمود: به اینکه بگویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رَسُولَ اللَّهِ وقتی که این را گفتند، خون و مالشان از طرف من محترم است. مگر اینکه حق آن را ادا نکنند، حساب آنها هم با خداست. علی علیه السلام به ملاقات یهودیان خجیر رفت و فتح کرد. (۲) ***** پی نوشت: (۱) این حدیث را حاکم نیشابوری در کتاب خود، به همین نحو که گفتیم نقل کرده است. سپس می‌گوید: این حدیث با سند صحیح نقل شده است، ولی بخاری و مسلم روایت نکرده‌اند! - ذَهَبِي با تصریح به صحت آن در تلخیص مُشْتَدْرَك آورده است. فرار ابوبکر و عمر در روز خجیر: راجع: ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر ج ۱/۱۶۹ ح ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۷ و ۲۶۱ و ۲۶۲ ط ۱ مناقب علی بن ابی طالب لابن المغازلی ص ۱۸۱ ح ۲۱۷ ط ۱ خصائص امیر المؤمنین للنسائی ص ۵۲ و ۵۳ أسد الغابه ج ۴/۲۱ مسند أحمد ج ۶/۳۵۳ البِدَايَةُ وَ النُّهَايَةُ ج ۴/۱۸۶ الغدير ج ۱/۳۸ مجمع الزوائد ج ۹/۱۲۲ و ۱۲۴ مصنف ابن ابی شیبہ ج ۶/۱۵۴ الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۳/۲۸۲ تذكرة الخواص، مسند البزاز ج ۱ الكامل لابن الاثير ج ۲/۱۴۹ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر ج ۱/۱۷۷ ح

۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۷ شذرات الذَّهَبِیَّة لابن طولون ص ۵۲. (۲) این حدیث در بسیاری از کتب روایی و تاریخی آمده است که ما در اینجا فقط به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: فرائد السمطين ج ۱/۲۵۹ ح ۲۰۰ الْمُعْجَم الصَّغِير لِلطَّبْرَانِي ج ۲/۱۰۰ مجمع الزوائد ج ۱/۱۵۱ ۶/المُشْتَدَّرَك للحاكم ج ۳/۳۸ عیون الاثر ج ۲/۱۳۲ ترجمه الامام علی بن ابي طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر ج ۱/۱۶۳ ح ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ تذکره الخواص للسط بن الجوزی ص ۲۴ ط الحیدریه، صحیح البخاری ج ۵/۲۲ صحیح مسلم ج ۷/۱۲۱ ط العامره بمصر، خصائص النسائی ص ۵۵ ط الحیدریه، السنن الكبرى للبيهقي ج ۹/۱۰۶ ح ۱/۶۲ ینایع الموده ص ۴۸ ط اسلامبول.

۲۹ - قرآن و خاندان ابوبکر

بخاری در صحیح خود به نقل از عایشه می‌نویسد که وی تصریح کرده است که هیچ آیه‌ای در قرآن کریم درباره‌ی خاندان وی نازل نشده است: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ أَبِي بَشِيرٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ مَاهَكَ قَالَ كَانَ مَرْوَانَ عَلَى الْحِجَازِ اسْتَعْمَلَهُ مُعَاوِيَةُ فَخَطَبَ فَجَعَلَ يَذْكُرُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ لَكِنِّي يُبَايِعَ لَهُ بَعْدَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ شَيْئًا فَقَالَ خُذُوهُ فَدَخَلَ بَيْتَ عَائِشَةَ فَلَمْ يَقْدِرُوا فَقَالَ مَرْوَانُ إِنَّ هَذَا الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُهُ أَفَّ لَكُمْ أَتَعِدَانِي» فَقَالَتْ عَائِشَةُ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيْنَا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عُدْرِي. (۱) از یوسف بن مَاهَكَ نقل شده است که معاویة بن ابي سفيان، مروان را به حکومت حجاز منصوب کرده بود، مروان خطبه خواند و در آن از يزيد بن معاویة نام برد تا برای حکومت بعد از پدرش از مردم بیعت بگیرد. عبد الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ چیزی گفت، مروان گفت: او را بگیرد. عبد الرَّحْمَنِ وارد خانه عایشه شد و آنها نتوانستند او را دستگیر کنند. مروان گفت: او کسی است که خداوند این آیه را درباره‌ی او نازل کرده است: «و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که زنده خواهم شد... عایشه از پشت پرده گفت: هیچ چیزی از قرآن درباره ما خاندان نازل نشده است؛ مگر این که خداوند [آیه] عذر مرا نازل کرده است (اشاره به آیه اِفْكَ). * * * * * پی نوشت: (۱) البخاری الجعفی، مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (۲۵۶ هـ)، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۸۲۷، ح ۴۵۵۰ کتاب التفسیر، باب «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُهُ أَفَّ لَكُمْ»... تحقیق د. مُصْطَفَى دِيب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

۳۰ - حذیفه و نفاق ابوبکر

یکی از مسائل قطعی میان مسلمین که دارای مدارک و اسناد بی‌شماری در قرآن و سنت می‌باشد، مساله‌ی وجود نفاق و منافقین در میان صحابه است. در این مقاله نفاق یکی از صحابه‌ی معروف رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بر اساس رفتار خود صحابه، اثبات می‌شود! حذیفه بن یمان، صاحب سر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بود و نام منافقین را می‌دانست. امیرالمومنین علی عَلَيْهِ السَّلَام در مورد وی می‌فرماید: «علم المنافقين و سال عن المعضلات، فان تسالوه تجدوه بها عالما» «او منافقان را می‌شناسد. در مورد مشکلات از وی سؤال نمایید زیرا اگر از وی پرسید، وی را عالم بر آنها خواهید یافت» (سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۳۶۳) حاکم نیشابوری در «المُشْتَدَّرَك» ج ۳ ص ۳۸۱ نیز از قول امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام در مورد حذیفه نقل می‌کند: «كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْمُنَافِقِينَ» «وی داناترین مردم به (نام‌های) منافقین بود» سیره‌ی حذیفه چنین بود که بر جنازه‌های منافقین نماز نمی‌خواند. لذا نماز نخواندن وی بر جنازه کسی، به معنی این بود که آن شخص از منافقان بوده است. عمر بن خطاب نیز در این مساله به حذیفه اقتدا می‌کرد؛ یعنی بر جنازه‌ای که حذیفه بر آن نماز نمی‌خواند، نماز نمی‌گزارد و آن میت را منافق می‌دانست! ابن اثیر در «أشد الغابه» ج ۱ ص ۳۹۱ چنین می‌گوید: «و كان عمر إذا مات ميت يسأل عن حذيفه، فإن حضر الصلاة عليه صلى عليه عمر وإن لم يحضر حذيفه الصلاة عليه لم يحضر عمر» «هر وقت کسی فوت می‌کرد، عمر بن خطاب از حذیفه درخواست می‌کرد. پس اگر حذیفه بر آن میت

نماز می‌خواند، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ هم بر وی نماز می‌خواند و اگر حُدَیْفَةُ بر سر جنازه‌ی آن شخص حاضر نمی‌شد؛ عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ نیز بر وی نماز نمی‌خواند و بر سر جنازه‌اش حاضر نمی‌شد» مشابه این مطالب را عینی در «عمده القاری» ج ۲ ص ۱۲ و ابن عَبْدُ الْبَرِّ در «الاستیعاب» ج ۱ ص ۳۳۵ نیز بیان کرده‌اند. اکنون بینیم آیا این دو تن، یعنی جناب حُدَیْفَةُ و عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بر جنازه ابوبکر نماز خواندند یا نه! بنا بر وصیت ابوبکر (و شاید هم عُمَمان!) عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ به عنوان جانشین وی انتخاب شد. بعد از مرگ ابوبکر، عاقلانه به نظر می‌رسید که عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ که جانشین وی بود، بر جنازه‌اش نماز بگذارد و مراسم تشییع را انجام دهد. ولی نکته جالب در این است که عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بر جنازه‌ی ابوبکر نماز نخواند!!! ابن سَیِّعِد در «الطبقات الکبری» ج ۳ ص ۲۰۶ (ذکر وصیه ابی بکر - روایه شبابه بن سوار) چنین می‌گوید: «صلى عمرو و علي أبي بكر فكبر عليه أربعاً» «عَمْرُو بْنُ عَاصٍ بر ابی بکر نماز خواند و ۴ تکبیر بر وی گفت» عدم حضور عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ در نماز ابی بکر، نشان دهنده‌ی آن است که وی در این مورد از حُدَیْفَةُ تبعیت کرده است. در این باره روایتی نیز موجود است: ابن عساکر در «تاریخ دمشق» ج ۱۲ ص ۲۷۶ و ابن منظور در «مختصر تاریخ دمشق» ج ۶ ص ۲۵۳ چنین می‌نویسند: «عَنْ حُدَیْفَةَ قَالَ: مَرَّ بِي؛ عَمْرُ بْنُ خَطَّابٍ وَ أَنَا جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِي: يَا حُدَیْفَةُ، إِنْ فَلَانًا قَدْ مَاتَ فَاشْهَدِهِ. قَالَ: ثُمَّ مَضَى حَتَّى إِذَا كَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ التَفَتَ إِلَيَّ فَرَأَنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَعَرَفَ، فَرَجَعَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا حُدَیْفَةُ، أُنْشِدُكَ اللَّهُ أَمِنَ الْقَوْمَ أَنَا؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا، وَلَنْ أُبْرئِ أَحَدًا بَعْدَكَ. قَالَ: فَرَأَيْتَ عَيْنِي عَمْرَ جَاءَ تَأْتِي. حُدَیْفَةُ مَيَّ گويد: عمر به نزد من آمد، در حالی که من در مسجد بودم. پس به من گفت: فلانی (!) مرده است. بر جنازه وی حاضر شو! حُدَیْفَةُ مَيَّ گويد: مدتی گذشت تا اینکه عمر خواست از مسجد خارج شود که مرا دید در حالی که هنوز نشسته بودم. پس فهمید (که برای نماز خواندن بر میت نرفته‌ام). به سوی من آمد و گفت: ای حُدَیْفَةُ! تو را به خدا قسم می‌دهم که آیا من از آن قوم (منافقین) هستم؟ حُدَیْفَةُ مَيَّ گويد: گفتم: به خدا نه! و بعد از تو نیز هرگز کسی را مطلع نخواهم کرد. چنان که ملاحظه می‌شود جهت حفظ آبروی ابی بکر، نام وی حذف شده و با عنوان «فلانی» از وی یاد شده است!!! حال خواننده‌ی محترم، این نماز نخواندن جناب حُدَیْفَةُ بْنُ يَمَانٍ (منافق شناس عصر نبوی) بر جنازه ابی بکر را خود تحلیل کند! البته چنان که از انتهای روایت بالا معلوم است، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ نیز از ایمان خویش چندان مطمئن نبوده است! چنان که در جریان مشابه دیگری، برائت از نفاق را از قول ام المومنین امِّ سَلَمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، طلب می‌کند! (تاریخ ابن عساکر ج ۴۴ ص ۳۰۷) به راستی این همه نگرانی عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ برای چه بوده است؟؟؟؟ آیا وی از خود مطمئن نبوده که مومن است یا منافق؟؟!!!!

۳۱ - شعر ابن ابی الحدید درباره شیخین

می‌گویند ابن ابی الحدید سنی درباره‌ی واقعه‌ی فرار عمر و ابوبکر در جنگ خَیْبَر سروده‌ای دارد و آنان را این چنین مذمت می‌کند: و ما أنس لا أنسى اللذين تقدا / و فرهما و الفرقدا علما حوب و لآ الراية العظمى و قد ذهبا بها / ملابس ذل فوقها و جلابيب يشلها من آل موسى شمر ذل / طويل نجاد السيف أجيد يعبوب يمج منونا سيفه و سنامه / و يلهب نارا غمده و الانابيب عذرتكما آن الحمام لمبغض و / أن بقاء النفس للنفس محبوب ليكره طعم الموت و الموت طالب / فكيف يلذ الموت و الموت مطلوب دعا قصب العليا يملكها امرؤ / بغير أفاعيل الدناءة مقصوب يرى أن طول الحرب و البؤس راحة / و أن دوام السلم و الخفض تعذيب فله عينا من راه مبارزا / و للحرب كأس بالمنية مقطوب جواد علا ظهر الجواد و اخشب / تزلزل منه في النزال الاخاشيب و اصلت فيها مرحب القوم مقضبا / جرازا به جبل الاماني مقضوب فاشربه كأس المنية احوس / من الدم طعيم و للدم شريب (اعداد شماره ابیات هستند) ۱ - هر چه را فراموش کنم فرار کردن این دو نفر (عمر و ابوبکر) را فراموش نمی‌کنم با اینکه می‌دانستند که فرار از جنگ گناه است. ۲ - پرچم بزرگ و پر افتخار پیغمبر را با خود بردند ولی (در اثر گریختن) لباس ذلت و خواری بدان پوشانیدند. ۳ - قهرمان قویدلی از آل موسی (مرحب) آن دو را راند در حالی که تیغ تیز و بلندی در دست داشت و بر اسبی چالاک سوار بود. ۴ - از شمشیر و نیزه او

مرگ می‌ریخت و از غلاف تیغش آتش زبانه می‌کشید (آنها چون مرحب را چنین دیدند فرار کردند). ۵ - من عذر شما دو نفر را (که از ترس مرحب فرار کردید) می‌پذیرم زیرا هر کسی مرگ را دشمن داشته و دوستدار زندگی است. ۶ - هر وقت مرگ به سراغ شما می‌آید آن را دوست ندارید آنوقت چگونه ممکن است خود به سراغ مرگ روید و از آن لذت ببرید. ۷ - شما (دو تن، مرد این میدان نیستید بهتر که) آن را ترک گوید و بگذارید راد مردی (عَلَيْهِ السَّلَام) آن را مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مردانگیش ننشسته است. ۸ - او چنان کسی است که طولانی شدن جنگ و سختی را راحتی می‌داند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب می‌شمارد. ۹ - خوشا بحال چشمی که او را در حال جنگ و مبارزه ببیند با اینکه در جنگ کاسه مرگ لبریز است. ۱۰ - بخشنده‌ی قویدلی که سوار بر اسب تیز رو بوده و بهنگام جنگ کوه‌ها (از ترس او) بلرزه در آیند. ۱۱ و مرحب در آن جنگ شمشیر برنده‌ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها به وسیله آن قطع می‌شد. ۱۲ - پس شجاع پر دلی (عَلَيْهِ السَّلَام) کاسه مرگ را به او نوشانید و در جنگ‌ها (برای احیای حق) بسیار رزمنده و کشنده بود. (۱) ****پی نوشت: (۱) - القوائد السبع العلویات، الْقَصِيدَةُ الْاُولَى.

۳۲ - توهین ابوبکر به فاطمه

ایا صحیح است که اهل سنت می‌گویند ما به صحابه توهین نمی‌کنیم در حالی که ابوبکر به صحابه و دختر پیامبر توهین کرده است؟ ابن ابی الحدید (سنی) مُعْتَرِلِي در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ از ابوبکر أَحْمَد بن عَبْدِ الْعَزِيز جوهری در شرح منبر رفتن ابی بکر و احتجاج علی و فاطمه نوشته است: چون احتجاج فاطمه و علی در مردم موثر واقع شد و ابوبکر نتوانست جواب آنها را بدهد بعد از رفتن علی و فاطمه ابی بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این چه هیاهویی است که بر پا کرده‌اید و گوش به حرف علی و فاطمه می‌دهید (چون حضرت زهرا شاهدش را به مسجد آورد که امیر المومنین بود و خداوند طبق آیه تطهیر آنها را از هر رجسی دور کرده است) رو به مردم کرد و گفت «إِنَّمَا هُوَ تُعَالَةُ شَهِيدُهُ ذَنْبُهُ» (یعنی فاطمه روباهی است که شاهد او دمش می‌باشد و همچنین گفت جز این نیست که او روباهی است که شاهد او دم او می‌باشد او ماجراجو و بر کننده فتنه می‌باشد و ... که من شرم می‌آید در اینجا بگویم و حتی لقب به حضرت صدیقه لقب ام طحال را داد که مُعْتَرِلِي ضمن این نام می‌گوید (زنی بود زانیه در جاهلیت که دوست می‌داشت که زنا دهد) البته این مطلب فوق العاده کوتاهی بود پیرامون قسمتی از قضیه فَدَكْ در جواب به تمامی برادران اهل تَسْتِئْنُ که می‌گویند شما به صحابه توهین می‌کنید در صورتی که خلیفه شما که در کتب معتبر شماس توهین به صدیقه زهرا و امیر المومنین نموده‌اند این یکی از هزاران توهینی بود که خلفای شما به اهل بیت ما کرده‌اند

۳۳ - علی و کشته شدن برای بیعت

در کتاب الامامه و السیاسه آمده است که زمانی که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام از بیعت با ابوبکر ممانعت کرد و با او بیعت نکرد عمر دستور داد او را به بیعت مجبور کنند و به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت اگر بیعت نکنی تو را می‌کشم؟ (۱) حال سؤال ما این است که مگر به اجماع اهل سُنَّتِ خَلْفَاءِ چهار گانه افضل امت بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نیستند پس چطور امکان دارد که یکی از اینها قصد کشتن دیگری را داشته باشد؟؟؟؟ آیا خلافت اینقدر ارزش داشت که حضرت علی را به خاطر آن بکشند؟ (۱). کتاب الامامه و السیاسه باب کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ج ۱ ص ۱۹ الشامله الامامه و السیاسه جزء ۱ ص ۲۱ تا ۲۴ کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قَالَ. وَ إِنْ أَبَابُكَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَفَقَدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عَمْرًا، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا فَدَعَا بِالْحَطْبِ وَقَالَ: وَاللَّذِي نَفْسُ عَمْرٍ بِيَدِهِ. لَتُخْرَجَنَّ أَوْ

لا حرقنها علی من فیها، فقیل له یا ابا حفص. إن فیها فاطمه؟ فَقَالَ وَ إِن، فخرجوا فباعوا إلا علیا فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج و لا أضع ثوبی علی عاتقی حتی أجمع القرآن، فوقف فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منكم، تركتم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جنازة بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقا. فأتى عمر أبابكر، فَقَالَ لَهُ: أَلَا تَأْخُذُ هَذَا الْمُتَخَلْفُ عَنْكَ بِالْبَيْعَةِ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَقَنْفَدُ وَ هُوَ مَوْلَى لَهُ: اذهب فادع لی علیا، قَالَ فَذَهَبَ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ يَدْعُوكَ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: لَسْرِيحٍ مَا كَذَبْتُمْ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ. فرجع فأبلغ الرسالة، قَالَ: فبكى أَبُو بَكْرٍ طويلا. فَقَالَ عمر الثانية: لا تمهل هَذَا الْمُتَخَلْفُ عَنْكَ بِالْبَيْعَةِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ لَقَنْفَدُ: عد إلیه، فقل له: خليفه رسول الله يَدْعُوكَ لتبایع، فجاءه قنفد، فأدى ما أمر به، فرفع علی صوته فَقَالَ سبحان الله؟ لقد ادعى ما لبس له، فرجع قنفد، فأبلغ الرسالة، فبكى أَبُو بَكْرٍ طويلا، ثُمَّ قام عمر، فمشى مَعَهُ جماعة، حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب، فَلَمَّا سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطأب و ابن أبي قحافة، فَلَمَّا سمع القوم صوتها و بكاءها، انصرفوا باكين، و كادت قلوبهم تنصدع، و أكبادهم تنفطر، و بقي عمر و معه قوم، فأخرجوا علیا، فمضوا به إلی أَبِي بَكْرٍ، فَقَالُوا لَهُ: بايع، فَقَالَ: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إِذَا وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ، فَقَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ، قَالَ عمر: أما عَبْدُ اللَّهِ فنعم، و أما أخو رسول الله فلا و أَبُو بَكْرٍ ساكت لا يتكلم، فَقَالَ لَهُ عمر: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟ فَقَالَ: لَا أَكْرَهُهُ عَلَيَّ شَيْءٌ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ، فلحق علی بقبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يصيح و يبكي، و ينادي: «يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي».

۳۴ - سرپیچی از فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ برای اولین بار به أَبُو بَكْرٍ و عمر دستور داد تا ذُو الثَّدْيَةِ را به قتل برسانند، ولی آنها از اجرای فرمان حضرت، امتناع ورزیدند. ذُو الثَّدْيَةِ یا ذُو الْحُوَيْصِرَةِ؛ حَرْقُوصِ بْنِ زُهَيْرِ تَمِيمِي است، که به این لقب معروف و سرکرده خوارج بود. ابن اثیر در اُسَید الغابه، او را به عنوان کسانی که در ردیف صحابه ذکر نشده‌اند، نام برده و حدیثی از بخاری به نقل از ابوسعید خدری آورده است که أَبُو سعید گفت: در یکی از روزها که پیغمبر مشغول تقسیم اموال بود، ذُو الْحُوَيْصِرَةِ، مردی از بَنِي تَمِيمِ گفت: یا رسول الله! با عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نداشته باشم پس چه کسی به عدالت رفتار می‌کند؟ (این حدیث در صَحِيحِ مُسْلِمِ نیز آمده است). پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تصمیم گرفت به منظور پایان دادن به سرکشی‌های او و فسادی که به راه انداخته بود، دستور دهد او را به قتل برسانند، ولی این عنصر سرکش، با ریاکاری و تقدسی که در نماز، نشان داد، نظر أَبُو بَكْرٍ و عمر را به خود جلب کرد و آنها نیز بر خلاف دستور پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، از کشتن وی سر باز زدند!!! ابن حجر در صواعق، از أَبُو یعلی در مسند خود، به پیروی از گروهی از بزرگان اصحاب سُنَنِ و مسانید، در شرح حال ذُو الثَّدْيَةِ روایت کرده است که آنس بن مالک گفت: مردی در عصر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بود که سعی او به عبادت، ما را به شگفتی واداشته بود. ما نام او را نزد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بردیم، حضرت او را نشناخت، او صافش را نقل کردیم، باز هم او را نشناخت. در همان موقع که درباره او سخن می‌گفتم، او سر رسید. ما گفتیم: یا رسول الله! همین مرد است. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: شما از مردی به من خبر می‌دهید که نشانه‌ای از شیطان در صورت دارد. ذُو الثَّدْيَةِ نزدیک پیغمبر و اصحاب آمد، سلام نکرد و ایستاد! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم! آیا اینک که در مقابل ما ایستادی در دل نگفتی کسی در میان این عده از من بهتر نیست! ذُو الثَّدْيَةِ گفت: چرا، به خدا قسم! این را گفتم. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟ أَبُو بَكْرٍ گفت: من! آنگاه به سوی او رفت تا او را بکشد، امّا دید نماز می‌خواند. أَبُو بَكْرٍ گفت: سبحان الله! کسی را که نماز می‌خواند به قتل برسانم. با اینکه پیغمبر از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟! وقتی بیرون آمد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: او را

نکشتی!! ابوبکر گفت: دوست نداشتم او را که مشغول نماز است بکشم، شما هم که از قتل نمازگزاران منع کرده‌اید!! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مجدداً از حضار پرسید: چه کسی این مرد را به قتل می‌رساند؟ عمر گفت: من! او نیز وقتی به سراغ ذو الثدیه آمد، دید سر به سجده نهاده است. عمر نیز گفت: ابوبکر بهتر از من می‌دانست، سپس برگشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کردی؟! عمر گفت: دیدم صورت به خاک گذارده، نخوایم او را بکشم. باز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟! علی علیه السلام گفت: من. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، تو او را می‌کشی، ولی اگر او را ببینی! علی علیه السلام هم به سراغ او رفت، اما او رفته بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر این مرد کشته می‌شد، حتی دو نفر از امتان من با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند. حافظ مُحَمَّد بن مُوسَى شیرازی، این حدیث را در کتابی که از تفاسیر یَعْقُوب بن سُیَمَان، مُقَاتِل بن سُیَمَان، یُوسُف قَطَّان، قاسم بن سلام، مُقَاتِل بن حِیَاد، علی بن حرب، سدی، مجاهد، قَتَادَة، وکیع، ابن جریر و دیگران استخراج نموده، نقل کرده است. برخی از دانشمندان نامی نیز، آن را از احادیث مسلم دانسته‌اند؛ مانند ابن عبدربه اندلسی در اواخر جزء اول عقد الفرید، آنجا که به گفتار اصحاب اهواء می‌رسد. سپس در پایان آن می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این اولین شاخی است که در میان امت پیدا شد. اگر او را می‌کشتید، دو نفر هم با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند. بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و این امت نیز به زودی به هفتاد و سه فرقه می‌رسند، همگی در آتش دوزخند جز یک فرقه (۱). **** پی نوشت: (۱) - همین ذو الثدیه یا حُرْقُوص بن زُهَیْر - که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همه رأفت و مهربانی که داشت، دستور قتل او را بدین گونه صادر فرمود و شیخین بر خلاف دستور حضرت، از اجرای آن امتناع ورزیدند - بعدها رئیس خوارج شد. خوارج بر خلاف عموم مسلمین، رفتار نمودند و پس از جنگ صفین، بر ضد امیر المؤمنین علی علیه السلام خروج کردند. علی علیه السلام نیز در نَهْرَوَان - نزدیک مرز ایران و عراق - آنها را شکست سختی داد.

۳۵ - نقش کتک در اجماع

از بَرَاء بن عَازِب یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نقل کرده که پس از سَقِیْفَه، عمر و ابیو عبیده، گروه (چماق به دست) را دیدم که ژست حمله و تهاجم به خود گرفته و به هر کس می‌رسیدند وی را کتک می‌زدند و به زور دست او را گرفته، به عنوان بیعت، چه بخواهد و چه نخواهد، بر روی دست ابوبکر می‌کشیدند. واذاً قائل آخر بقول: قَدْ بُوِعَ ابُو بَكْرٍ فَلَـمْ اَلْبَثْ وِ اِذَا اَنَا بِاَبِي بَكْرٍ قَدْ اَقْبَلْ وِ مَعَهُ عَمْرٌ وِ اَبُو عَبِيْدَةَ وِ جَمَاعَةٌ مِّنْ اَصْحَابِ السَّقِیْفَةِ وِ هُمْ مَحْتَجِزُونَ بِالْاَزْرِ الصَّیْنَعَانِیَةِ لَا یَمْرُونَ بِاِحْدٍ اِلَّا خَبَطُوهُ وِ قَدَمُوهُ فَمَدُّوْا یَدَهُ فَمَسَحُوْهَا عَلٰی یَدِ اَبِي بَكْرٍ یَبِیْعُهُ شَاءَ ذَلِکَ اَوْ اَبٰی. (شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابنِ اَبِي الْحَدِیْدِ مُعْتَرِلِ ج ۱ ص ۲۱۹) آیا بیعت گرفتن از روی اجماع (راحتی خیال، آرامش و اختیار) بود یا به زور؟

۳۶ - خواستگاری عمر و ابوبکر

در منابع اهل سنیّت روایاتی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد، قبل از علی علیه السلام، عمر و ابوبکر برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست آنان را برای ازدواج رد نمود؛ از جمله: ۱ - ابن شاهین در کتاب «فضائل فاطمه» از بریده نقل می‌کند که: ابابکر فاطمه علیها السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرد و حضرت فرمود: درباره‌ی فاطمه منتظر قضا و قدر الهی هستم. عمر نیز فاطمه را از آن حضرت خواستگاری کرد و باز حضرت فرمود: درباره‌ی فاطمه منتظر قضا و قدر الهی هستم. پس از مدتی علی علیه السلام برای خواستگاری آمد و آن حضرت، علی علیه السلام را به ازدواج فاطمه علیها السلام در آورد. (۱) ۲ - طَبْرَانِی به سند صحیح نقل می‌کند که: ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ای رسول خدا! تو پیشینه‌ی من را در اسلام می‌دانی و من ... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سَلَّمَ سخن او را قطع کرد و فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: مرا به ازدواج فاطمه در آور. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از او روی گردان شد پس ابوبکر نزد عمر آمده و گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی فاطمه منتظر امر خداست. سپس عمر همان کاری را کرد که ابوبکر انجام داد. پس آن حضرت نیز از او اعراض کرد. عمر به نزد ابوبکر بازگشت و گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی فاطمه منتظر امر خداست. بیا با هم به نزد علی عَلَیْهِ السَّلَام برویم تا به او بگوییم همان چیزی را که ما از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواستیم، تو نیز از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بخواه. علی عَلَیْهِ السَّلَام می‌گوید: آن دو به نزد من آمدند و گفتند: آیا دختر عمویت را خواستگاری نمی‌کنی؟ پس مرا متوجه این کار نمودند. من برخاسته و عباى خود را به دوش انداختم در حالی که سر آن بر دوشم بود و طرف دیگر به زمین کشیده می‌شد، تا آنکه به نزد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیدم و مقابل آن حضرت نشستیم. گفتم: ای رسول خدا! تو پیشینه‌ی مرا در اسلام می‌دانی و خیر خواهی ام را می‌شناسی، من ... پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخن او را قطع کرد و فرمود: چه می‌خواهی؟ علی عَلَیْهِ السَّلَام گفت: آیا مرا به ازدواج فاطمه عَلَیْهَا السَّلَام در می‌آوری؟ حضرت فرمود: چه چیزی داری؟ گفت: اسب و زره (... تا آخر روایت). (۲) منابع (۱). فضائل فاطمه لابن شاهین. (۲). مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه مِنَ الْفَضَائِلِ، ص ۱.

۳۷ - فتنه‌ی بزرگ شائول و ابوبکر

فتنه شائول در مسیحیت و ابوبکر در اسلام دو فساد بزرگ در زمین بَنی إِسْرَائِیل در قرآن قومی پیمان شکن، حيله گر، حسود، بهانه گیر، ناسپاس و تنبل معرفی شده‌اند؛ خداوند در آیات بسیاری از قرآن از جمله آیات ۴ الی ۸ سوره اسراء، به بیان کارشکنی‌ها و نافرمانی‌های قوم بَنی اسرائیل پرداخته و مسلمانان را از پرداختن به اعمال و رفتار آنها باز داشته است. در اولین فساد بزرگ، فتنه انحراف در دین حضرت عِيسَى عَلَیْهِ السَّلَام را با داخل نمودن فردی به نام «شائول» برنامه ریزی و اجرا کردند تا جایی که امروزه، وی حتی از حضرت عِيسَى عَلَیْهِ السَّلَام هم در نزد مسیحیان مقدس تر است و افکار شیطانی او ذره‌ای از تعالیم و بشارت‌های این پیامبر اولوالعزم را در مسیحیت کنونی باقی نگذاشته است و در دومین فساد بزرگ که در زمین اتفاق افتاد، یعنی «فتنه ورود ابوبکر» به جمع یاران پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و انحراف در دین اسلام را پایه گذاری نمود و با رحلت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خلافت الهی حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَام، که در روز غدیر خم به مسلمانان ابلاغ گردید را به «دموکراسی و حکومت اکثریت جاهل» بر اقلیت نخبه و عالم تبدیل نمودند و سرنوشت و آینده بشریت را تا به امروز به نفع خود تغییر دادند تا جایی که در عصر حاضر، اکثریت مسلمانان که اهل تَسْتِئْن و پیروان ابوبکر و عمر و عثمان و در حقیقت پیروان دین ساختگی یهودیت با لباس اسلامی را تشکیل می‌دهند از قرآن و احکام اسلام به جز نامی را یدک نمی‌کشند و حاکمان آنها در مقابل بسیاری از مسائل مهم دنیا فقط سکوت و انفعال را پیش گرفته‌اند. قوم بَنی اسرائیل که توسط حضرت مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَام و به دستور خداوند از چنگال فرعون و فرعونیان رهایی یافته بودند، پس از رفع خطر فرعونیان، به ناسپاسی نعمت‌های خدا پرداختند و گوساله پرستی اختیار کردند. اما مجدداً لطف خدا شامل حال آنان شده و به شریعت حضرت مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَام بازگشتند. پس از فوت حضرت مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَام، بَنی اسرائیل به جای پیروی از دین آسمانی، شروع به ترویج تعالیم انحرافی مصری کردند که قبلاً این تعالیم را در مِصْر آموخته بودند. آنان تعالیم الحادی مصری و تعالیم الحادی ملل مجاور را به هم آمیختند و از امتزاج آنان تعالیم منحرف و الحادی «کابالا» را پایه گذاری کردند و با وقاحت تمام، این تعالیم منحرف را عرفان یهودی! نامیدند. آنها حتی به پیامبران الهی نیز رحم نکرده و حضرت سُلَیْمَانَ عَلَیْهِ السَّلَام را (نعوذ بالله) کافر و مشرک نامیدند تا برای خود شریک جرم بیافرینند. در ادامه، کاهنان بَنی اسرائیل تعالیم الحادی «کابالا» را به عده‌ای از جنگجویان صلیبی به نام شوالیه‌های معبد آموزش دادند و از طریق آنان این تعالیم را در سراسر اروپا و سپس آمریکا منتشر نمودند. سرانجام در قرون اخیر، تعالیم «کابالا» به فراماسون‌ها منتقل شده و آنان نیز انتشار این

تعالیم را بر عهده گرفته‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت که بنی اسرائیل، پل ارتباطی اصلی بین مضر باستان و عصر حاضر بودند و به وسیله آنان تعالیم ماسونی «کابالا» در دست فراماسون‌ها قرار گرفت. البته لازم به ذکر است که رابطه بنی اسرائیل با فراماسونری دو طرفه بوده و فراماسونری نیز از آرمان‌های بنی اسرائیل حمایت می‌کند از آنجا که حیل گری و برنامه ریزی و انسجام سردمداران بنی اسرائیل از ابتدای پیدایش تا به امروز بر کسی پوشیده نیست لذا در عصر حاضر نیز خرده‌ای بر اکثریت سنی جامعه مسلمان به لحاظ فریب خوردن از یهود و دوری از حقیقت اصلی اسلام ناب و قرآن و تعصب خشک بر عقاید توخالی به واسطه شیطنت قوم بنی اسرائیل نمی‌توان گرفت. بیرق‌های سیاه خراسان از جمله مواردی است که به صورت متواتر در احادیث و روایات اهل سنت و اهل تشیع و حتی سایر ادیان ابراهیمی پیرامون فرج و نشانه‌ها و علائم ظهور منجی ذکر شده است. اما بیرق‌های سیاه که از سرزمین خراسان و از کنار حرم مطهر عالم آل محمد حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام با مشخصات ذکر شده خروج نموده است این حجت را نیز بر اهل سنت و تمام بشریت تمام نموده است که در جامعه شیعی خراسان و تا روز قیامت هیچ پرچمی خروج نخواهد کرد مگر به خونخواهی حضرت زهرا علیها السلام و یاری عترت مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بدیهی است پس از این تاریخ بر تمام عالمان و رهبران اهل سنت و سایر مذاهب فریب خورده واجب است تا پس از اقرار به اشتباهات گذشته، پیروان خود را به سمتی که مرضی رضای خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام مطهر اوست هدایت نمایند تا ان شاء الله از غفران الهی بهره‌مند گردند.

۳۸ - لعن پیامبر بر شیخین

اولین اختلاف بین امت اسلامی قضیه لشکر اُسامة بود که نبی مکرم یک هفته قبل از رحلتشان دستور داد اُسامة بن زید با لشکری انبوهی به طرف موته برای رویارویی با ارتش روم حرکت کند. روز پنج شنبه بود پیغمبر اکرم پرچم را به دست اُسامة داد تمام شخصیت‌های برجسته مهاجرین و انصار در این لشکر حضور داشتند و وقتی که احساس کردند اُسامة بن زید یک جوان ۱۸ ساله فرماندهی ارتش را به عهده گرفته اعتراض کردند ابوبکر و عمر به فرمان پیامبر، جزء این سپاه اُسامة بودند یا خیر؟ آیا پیامبر افراد متخلف را لعن کردند؟ وقتی پیغمبر شنید که مهاجرین و انصار صحابه به اُسامة طعن می‌زنند به شدت غضبناک شد و از منزل خارج شد پارچه مشکی پیغمبر بر سرش بسته بود و قطیفه‌ای هم بر روی آن بود بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: این چه سخنی است که از بعضی نسبت به فرماندهی اُسامة می‌شنوم اگر امروز شما نسبت به اُسامة بن زید اعتراض می‌کنید قبلاً هم نسبت به فرماندهی پدرش زید هم اعتراض می‌کردید قسم به خدا زید هر آینه شایسته و زینده‌ی فرماندهی بود فرزند او هم سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۲۷ طبقات کبری ابن سعد، ج ۲، ص ۹۰ تاریخ دمشق ج ۲، ص ۵۵ عمده القاری فی شرح صحیح بخاری، ج ۱۸، ص ۷۷ امتاع الاسماع المقریزی، ج ۲، ص ۱۲۴ و ج ۱۴ ص ۵۲۰ روز شنبه بود که ۱۷ روز از ماه ربیع الاول گذشته بود مسلمانها دسته دسته می‌آمدند از پیغمبر خداحافظی می‌کردند و می‌رفتند حلبی و دیگران دارد با توجه به اصراری که نبی مکرم داشت آنها هم می‌رفتند و می‌آمدند با اینکه اُسامة بن زید چندین بار دستور حرکت سپاه را داد ولی متأسفانه لشکریان و افراد حتی سران صحابه و مهاجرین مخالفت کردند امروز و فردا کردند بهانه کردند که پیغمبر اکرم مریض هست پیغمبر بهبودی پیدا کند. آیا پیامبر افراد متخلف از جیش اُسامة را لعن کردند؟ شهرستانی در کتاب ملل و نحل جلد اول ص ۱۲۹ چاپ بیروت و در چاپ دار المعرفه جلد اول ص ۲۳ در چاپ قاهره ص ۱۳ می‌گوید: جَهَّزُوا جَيْشَ اُسَامَةَ، لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا سِپَاهِ اُسَامَةَ را مجهز کنید خدا لعنت کند هر کس را که از سپاه اُسامة تخلف کند سید شریف جرجانی در کتاب مواقف ج ۸ ص ۶۱۹ چاپ استانبول، ص ۸۰۶ طبع هندوستان، ص ۳۷۶ طبع مضیر تعبیری دارد بر اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جَهَّزُوا جَيْشَ اُسَامَةَ، لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ خدا لعنت کند کسانی را که از سپاه اُسامة تخلف می‌کنند. جوهری از بزرگان اهل سنت در کتاب السقیفة این قضیه

را مفصل آورده: فتاقل لاسامه و ثناقل الجیش بتناقله تا آنجایی که نبی مکرم بارها فرمود هر چه سریعتر لشکر اُسَامَه و سپاه اُسَامَه حرکت کند بعد فرمود: أَنْفِذُوا جَيْشَ اُسَامَهَ هَرَّجَهَ سَرِيعَتَرِ مَقْدَمَاتِ حَرَكَتِ سِپَاهِ اُسَامَهَ رَا مَجْهَزَ كُنَيْدَ و آماده کنید و اَمَادَه كُنَيْدَ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ خُدَايَ عَالَمِ لَعْنَتِ كُنْدِ اَن كَسَانِي رَا كِه اَز جَيْشِ اُسَامَهَ تَخَلْفَ مِي كُنْدند آيَا اَبُو بَكْرَ و عمر به فرمان پیامبر جزء سپاه اُسَامَه و متخلفین بودند یا خیر؟ ابن حَجَر عَشِقَلَانِي متوفی ۸۵۲ هجری در شرحش بر صحیح بخاری که از مهمترین و بهترین و معتبرترین شرح بر صحیح بخاری هست صراحت دارد بر اینکه تجهیز اُسَامَه روز شنبه قبل از رحلت پیغمبر اکرم به دو روز بود فبدأ بَرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ جَعَهُ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَعَقَدَ لِاُسَامَهَ لَوَاءَ بِيَدِهِ فَأَخَذَهُ اُسَامَهَ فَدَفَعَهُ اِلَى بَرِيدَةَ وَ عَسَكَرَ بِالْجَرَفِ وَ كَانِ مَمْنِ اِنْتَدَبَ مَعَ اُسَامَهَ كِبَارَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مِنْهُمْ اَبُو بَكْرَ وَ عُمَرُ وَ اَبُو عَيْبَةَ وَ سَعْدُ وَ سَعِيدُ وَ قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَانِ وَ سَلْمَةُ بْنُ اَسْلَمَ فَتَكَلَّمُ فِي ذَلِكَ قَوْمٌ مِنْهُمْ ... ثُمَّ اَشْتَدَّ بَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ جَعَهُ فَقَالَ اَنْفِذُوا بَعْثَ اُسَامَهَ فَجَهَّزَهُ اَبُو بَكْرَ بَعْدَ اَنْ اسْتَخْلَفَ فِسَارِ عَشْرِينَ لَيْلَةً اِلَى الْجَبْهَةِ الَّتِي اَمْرُ بِهَا اَن اِفْرَادِي كِه در سپاه اُسَامَهَ بودند شخصیت‌های بزرگ مهاجرین و انصار بودند؛ شخصیت‌های مثل اَبُو بَكْرَ عُمَرُ اَبُو عَيْبَةَ جِرَاحَ وَ سَعْدُ وَ سَعِيدُ وَ قَتَادَةَ وَ هَمَّهَ بودند وقتی به فرماندهی اُسَامَهَ اشکال تراشی کردند با اینکه پیغمبر بیماریش شدت گرفته بود فرمان داد هر چه سریعتر سپاه اُسَامَهَ را مجهز کنید و آماده حرکت باشد ابن حَجَر عَشِقَلَانِي در کتاب فتح الباری ج ۸ ص ۱۲۴ باب بَعْثِ اُسَامَهَ بْنِ زَيْدِ صَالِحِي دِمَشْقِي در کتاب سُبُلِ الْهُدَى وَ الرَّشَادِ ج ۶ ص ۲۴۸ می‌گوید مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ وَ اِبْنُ سَعْدٍ آورده‌اند که: اَنَّ اَبِي بَكْرٍ كَانِ مَمْنِ اَمْرِهِ رَسُولُ اللّٰهِ بِالْخُرُوجِ مَعَ اُسَامَهَ اَبُو بَكْرٍ اَز كَسَانِي اسْتِ كِه پیغمبر اکرم دستور داد با سپاه اُسَامَهَ حرکت کند. صالحی دمشقی می‌نویسد: اِبْنُ تَيْمِيَّةَ مِي كُوَيْدِ پِيغمبر بَه اَبُو بَكْرٍ دَسْتور دَادَه بُوَد بَه جَايِ اَوْ نَمَازِ اِقَامَه كُنْد وَ مَرْدَمِ بَه اِمَامَتِ اَوْ نَمَازِ جَمَاعَتِ بَخَوَانَدِ اَيْنِ مَنَافَاتِ دَارِدَ بَا حَضُورِ اَبُو بَكْرٍ دَر جَيْشِ اُسَامَهَ اَيْشَانِ مِي كُوَيْدِ اَيْنِ سَخْنِ سَخْنِ بِي اَسَاسِ اسْتِ چُونِ وَ قَتِي كِه رَسُولِ اَكْرَمِ دَسْتور دَادِ سِپَاهِ اُسَامَهَ مَجْهَزِ شُود وَ اَمَادَه حَرَكَتِ شُودِ پِيغمبر اَكْرَمِ مَرِيضِ نَبُودَنَد. زِينِي دَهْلَانِ مَفْتِي مَكَّةَ مَكْرَمَه دَر كِتَابِ الْفَتْوَحَاتِ الْاِسْلَامِيَه ج ۲ ص ۳۷۷ وَ طَبْرِي دَر تَارِيخِش ج ۳ ص ۲۱۲ اَز قَوْلِ اَبُو بَكْرٍ نَقْلِ مِي كُنْد كِه مِي كُوَيْدِ: پِيغمبر اَز دُنْيَا رَفْتِ اَبُو بَكْرٍ زَمَامِ اُمُورِ رَا بَه دَسْتِ گِرَفْتِ بَه سِپَاهِ دَسْتور حَرَكَتِ دَادِ عُمَرَ مَخَالَفَتِ كَرْدِ كِه اُسَامَهَ بْنِ زَيْدِ شَايِسْتِگِي بَرَايِ فَرْمَانْدَهِي نَدَارِدِ كَسِ دِيگَرِ رَا بَگِذَارِ. فَاخِذْ لِحِيَه عُمَرَ اَبُو بَكْرٍ رِيشِ عُمَرَ رَا گِرَفْتِ وَ كَفْتِ: ثَكَلْتِكَ اُمُّكَ مَادِرِ بَه عَزَايَتِ بَنَشِينْدِ يَا اِبْنَ الْخَطَّابِ اسْتَعْمَلَه رَسُولُ اللّٰهِ وَ تَأْمَرْنِي اَنْ اَنْزِعَه پِيغمبر اَوْ رَا فَرْمَانْدَه كَرْدَه بُوَد وَ تُو بَه مَنِ دَسْتور مِي دَهِي اَوْ رَا عَزَلِ كَنَمِ وَ هَمْچِينِ دَر مَصَادِرِ مَتَعَدَدِ اَهْلِ سُنَّتِ اَمْدَه كِه خُودِ عُمَرَ الْخَطَّابِ وَ قَتِي اُسَامَهَ رَا مِي دِيدِ مِي كَفْتِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ اَيْهَا الْاَمِيرِ سَلَامِ بَرِ تُو اِي فَرْمَانْدَه اُسَامَهَ كَفْتِ: يَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تَقُولُ لِي هَيْذَا تُو بَه مَنِ بَه عُنْوَانِ اَمِيرِ وَ فَرْمَانْدَه خَطَّابِ مِي كُنِي؟ عُمَرَ كَفْتِ: مَادَامِي كِه مَنِ زَنْدَه هَسْتَمِ تُو رَا بَه عُنْوَانِ اَمِيرِ وَ فَرْمَانْدَه صِدَا خَوَاهَمِ كَرْدِ چَرَا؟ مَاتِ رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنْتَ عَلِيٌّ اَمِيرِ رُوزِي كِه پِيغمبر اَز دُنْيَا رَفْتِ تُو بَرِ مَنِ اَمِيرِ رَئِيسِ وَ فَرْمَانْدَه بُوَدِي. رُوزِي كِه پِيغمبر اَز دُنْيَا رَفْتِ تُو فَرْمَانْدَه مَنَسُوبِ پِيغمبر بَرِ مَنِ عُمَرَ بُوَدِي. تَهْذِيبِ الْكَمَالِ مَزِي كِه اَز شَخْصِيَّتِ هَايِ رِجَالِي اَهْلِ سُنَّتِ اسْتِ ج ۲ ص ۳۴۴ تَارِيخِ دِمَشْقِ ج ۸ ص ۷۰ كُنْزِ الْعَمَالِ مَتَقِي هِنْدِي ج ۱۳ ص ۲۷۱. حَلْبِي دَر سِيرَه اش مِي كُوَيْدِ: حَتِي بَعْدَ اَنْ وُلِيَ الْخِلَافَةَ اِذَا رَأَى اُسَامَهَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ اَيْهَا الْاَمِيرِ فَيَقُولُ اُسَامَهَ غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ يَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تَقُولُ لِي هَيْذَا فَيَقُولُ لَا اَزَالُ اَدْعُوكَ مَا عَشْتُ الْاَمِيرِ مَاتِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اَنْتَ عَلِيٌّ اَمِيرِ عُمَرَ حَتِي بَه خِلَافَتِ هَمِ رَسِيدَه بُوَد وَ قَتِي اُسَامَهَ رَا مِي دِيدِ مِي كَفْتِ سَلَامِ بَرِ تُو اِي فَرْمَانْدَه وَ اَمِيرِ مَنِ وَ اُسَامَهَ مِي كَفْتِ غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ چِينِ وَ چِنَانِ تَا اَخْرَ قَضِيَه كِه بَا زِ عُمَرَ مِي كَفْتِ پِيغمبر اَز دُنْيَا رَفْتِ تُو بَرِ مَنِ اَمِيرِ بُوَدِي. سِيرَه حَلْبِي ج ۳ ص ۲۰۹ سِيرَه نَبَوِي زِينِي دَهْلَانِ حَاشِيَه سِيرَه حَلْبِي ج ۲ ص ۳۴۱

۳۹ - پائین کشیدن ابوبکر از منبر

وَ حَيْدَتْنِي عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ صَالِحٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ عَرُوَةَ عَنْ عَرُوَةَ قَالَ: خَطَبَ اَبُو بَكْرٍ يَوْمًا فَبَجَاءَ الْحَسَنُ فَقَالَ: اَنْزِلْ عَنْ مَنْبَرِ

أَبِي. فَقَالَ عَلِيُّ: لَيْسَ هَذَا عَنْ مَلَأٍ مِّنَّا. (۱) روزی ابوبکر خطبه می‌خواند، (امام) حسن عَلِيهِ السَّلَام آمد و فرمود: از منبر پدر من بیا پایین. عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام گفت: این کار او به دستور ما نبوده است. بررسی سند روایت: عَبْدَاللَّهِ بْنُ صَالِحٍ: عَبْدَاللَّهِ بْنُ صَالِحِ بْنِ مَسْلَمِ الْعَجَلِيِّ ثِقَةٌ مِنَ التَّاسِعَةِ. (۲) عَبْدَاللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، مورد اعتماد و از طبقه نهم روات است. حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ: حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ دِينَارِ الْإِمَامِ أَبُو سَلَمَةَ أَحَدُ الْأَعْلَامِ (... ۳) حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، پیشوا و یکی از مشاهیر است. هِشَامُ بْنُ عَرَوَةَ: هِشَامُ بْنُ عَرَوَةَ أَبُو الْمَنْذَرِ وَقِيلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيُّ أَحَدُ الْأَعْلَامِ... قَالَ أَبُو حَاتِمٍ ثِقَةٌ إِمَامٌ فِي الْحَدِيثِ. (۴) هِشَامُ بْنُ عَرَوَةَ، یکی از مشاهیر علم است، ابُو حَاتِمٍ گفته: مورد اعتماد و در علم حدیث، پیشوا بود. عَرَوَةُ بْنُ زُبَيْرٍ: عَرَوَةُ بْنُ زُبَيْرٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ... قَالَ ابْنُ سَعْدٍ كَانَ فُقَيْهَا عَالِمًا كَثِيرَ الْحَدِيثِ ثَبَاتًا مَأْمُونًا. (۵) ابْنُ سَعْدٍ گفته: عَرَوَةُ بْنُ زُبَيْرٍ، فقیه، دانشمند، مورد اعتماد در نقل روایت و امانت دار بود، روایات زیادی نقل کرده است. بنابراین سند روایت کاملاً صحیح و راویان آن از بزرگان اهل سنت هستند. ابْنُ جُوزَى حَنَفِيٌّ فِي كِتَابِ الْمُنْتَظَمِ، أَبُو سَعِيدٍ أَبِي دُرِّ الدَّرِّ، مُجِيبُ الدِّينِ طَبْرِيٌّ فِي الرِّيَاضِ النَّضْرَةِ، جَلَالُ الدِّينِ سَيِّدِيٌّ فِي جَامِعِ الْأَحَادِيثِ مِي نُويسِنْد: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَرَوَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَعَدَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَصَعَدَ الْمَنْبَرِ وَقَالَ أَنْزِلْ عَنْ مَنْبَرِ أَبِي فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ مَنْبَرُ أَبِي فَقَالَ عَلَى رِضَى اللَّهِ عَنْهُ وَهُوَ فِي نَاحِيَةِ الْقَوْمِ إِنْ كَانَتْ لَعْنٌ غَيْرَ أَمْرِي. (۶) أَبُو بَكْرٍ بِرِ مَنْبَرِ رَسُولِ خِدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَشِستِه بود، حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) آمد و بر منبر بالا رفت و فرمود: از منبر پدر من پایین بیا، ابُو بَكْرٍ گفت: (بلی) این منبر پدر تو است نه منبر پدر من، عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام که در گوشه‌ای در میان مردم نشسته بود فرمود: این کار او به دستور من نبوده است. نکته‌ای که اینجا باید یادآوری کرد چنین حدیث صحیحی هم درباره امام حَسَنِ و عُمَرَ موجود است در نتیجه اهل بیت رای به عدم مشروعیت شیخین داشته‌اند. همان‌هایی که سرور جوانان بهشتند. با این احادیث صحیح چکار می‌کنید؟؟؟؟؟؟ پی نوشت: (۱) الْبَلَاذُورِيُّ، أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ جَابِرٍ (مُتَوَفَاي ۲۷۹ هـ)، أَنْسَابُ الْأَشْرَافِ، ج ۱، ص ۳۸۳، طَبَقُ بَرْنَامَةُ الْجَامِعِ الْكَبِيرِ. (۲) الْعَسْقَلَانِيُّ الشَّافِعِيُّ، أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَجْرٍ أَبُو الْفَضْلِ (مُتَوَفَاي ۸۵۲ هـ)، تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ، ج ۱، ص ۳۰۸، رَقْم: ۳۳۸۹، تَحْقِيقٌ: مُحَمَّدٌ عَوَامَةٌ، نَاشِرٌ: دَارُ الرَّشِيدِ - سُوْرِيَا، الطَّبْعَةُ: الْأُولَى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶. (۳) الذَّهَبِيُّ الشَّافِعِيُّ، شَمْسُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ (مُتَوَفَاي ۷۴۸ هـ)، الْكَاشِفُ فِي مَعْرِفَةِ مَنْ لَهُ رِوَايَةٌ فِي الْكُتُبِ السِّتَةِ، ج ۱، ص ۳۴۹، رَقْم: ۱۲۲۰، تَحْقِيقٌ مُحَمَّدٌ عَوَامَةٌ، نَاشِرٌ: دَارُ الْقِبْلَةِ لِلتَّقَاةِ الْإِسْلَامِيَّةِ، مَوْسَسَةُ عَلُو - جِدَّة، الطَّبْعَةُ: الْأُولَى، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲ م. (۴) الْكَاشِفُ ج ۲، ص ۳۳۷، رَقْم: ۵۹۷۲. (۵) الْكَاشِفُ ج ۲، ص ۳۷۷۲، رَقْم: ۳۷۷۵. (۶) ابْنُ الْجُوزِيِّ الْحَنْبَلِيُّ، جَمَالُ الدِّينِ أَبُو الْفَرَجِ عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ (مُتَوَفَاي ۵۹۷ هـ)، الْمُنْتَظَمُ فِي تَارِيخِ الْمُلُوكِ وَالْأُمَمِ، ج ۴، ص ۷۰، نَاشِرٌ: دَارُ صَادِرٍ - بِيْرُوت، الطَّبْعَةُ: الْأُولَى، ۱۳۵۸؛ الْآبِيُّ أَبُو سَعْدٍ مَنصُورُ بْنُ الْحُسَيْنِ (مُتَوَفَاي ۴۲۱ هـ)، نَثْرُ الدَّرِّ فِي الْمَحَاضِرَاتِ، ج ۱، ص ۲۲۷، تَحْقِيقٌ: خَالِدُ عَبْدِ الْغَنِيِّ مَحْفُوطٌ، نَاشِرٌ: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ - بِيْرُوت، لِبْنَانِ، الطَّبْعَةُ: الْأُولَى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م الطَّبْرِي، أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ (مُتَوَفَاي ۶۹۴ هـ)، الرِّيَاضُ النَّضْرَةُ فِي مَنَاقِبِ الْعَشْرَةِ، ج ۲، ص ۱۴۸، تَحْقِيقٌ عَيْسَى عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ مَانِعُ الْحَمِيْرِيِّ، نَاشِرٌ: دَارُ الْغَرْبِ الْإِسْلَامِي - بِيْرُوت، الطَّبْعَةُ: الْأُولَى، ۱۹۹۶ م السَّيِّدِيُّ، جَلَالُ الدِّينِ عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ أَبِي بَكْرٍ (مُتَوَفَاي ۹۱۱ هـ)، جَامِعُ الْإِحَادِيثِ (الْجَامِعُ الصَّغِيرُ وَزَوَائِدُهُ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيرُ)، ج ۱۳، ص ۹۳ طَبَقُ بَرْنَامَةُ الْجَامِعِ الْكَبِيرِ.

۴۰ - اَسْدَاءُ عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ!

سخن این که. خدای متعال می‌فرماید: یاوران پیامبر با یکدیگر مهربانند و با کفار شدت و غیظ دارند. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ اَسْدَاءُ عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَاجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاةً فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرًا عَظِيمًا (فتح/۲۹) و دیگر این که ابوبکر به عمر دستور می‌دهد که علی را با شدیدترین

صورت برای بیعت به نزد وی بیاورد (۱) و اگر ابا کرد با وی جنگ کند. (۲) و اینک ... چگونه باور کنیم که از صفات همراهان پیامبر، شدت و غیظ با یاورترین یار پیامبر باشد؟ **** پی نوشت: (۱) - أَنَسَابُ الْأَشْرَافِ، ج ۱، ص ۵۸۷ بعث أَبُو بَكْرٍ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَى رِضَايِ اللَّهِ عَنْهُ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ: اتُّنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعَنْفِ. (۲) - تاريخ أبي الفداء: ۱/۱۶۴. (أخبار أبي بكر الصديق و خلافته رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)

۴۱ - بدعت ابوبکر در تعیین خلیفه

اگر شما (آقایان اهل سُنَّت) می‌گویید پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خلیفه معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم گذاشت؛ پس این کار حضرت، حق و به صلاح امت و تضمین کننده هدایت مردم بود و بر همه واجب است از او متابعت کنند؛ چون کار او باید برای تمام خداجویانی که معتقد به قیامت هستند، الگو باشد: زیرا آیه قرآن می‌گوید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (۱) یعنی: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند. بنابراین، کار ابوبکر که خلیفه معین کرد بر خلاف سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و موجب ضلالت امت شد. و هم چنین کار عمر که تعیین خلافت را به عهده شورای شش نفره نهاد نیز بر خلاف سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سیره ابوبکر بود. و اگر چنانچه بگویید کار ابوبکر و عمر به صلاح امت بود، پس باید ملتزم باشید که کار رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صحیح نبوده است، نستجیر بالله مِنْ ذَلِكَ. (۲) با این تناقض چه کنیم؟ شما بما بگویید! **** پی نوشت: (۱) - أَحْزَاب (۳۳): آیه ۲۱ (۲) - ر. ک: المناظرات فی الإمامة، ص ۲۴۶ و ۲۵۹ قصص العلماء: ۳۹۱؛ مناظره شیخ صدوق با ملک رکن الدوله و مناظره مأمون با علمای اهل سنت.

۴۲ - اصحاب و بیعت با ابوبکر

شما می‌گویید پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» اصحاب من مانند ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می‌شوید. سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ انصار که از صحابه به شمار می‌آید هرگز با ابوبکر بیعت نکرد، یعنی او را به خلافت قبول نداشت (۱) چرا کسانی را که خلافت ابوبکر را قبول ندارند و پیرو سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ می‌باشند، هدایت یافته نمی‌دانید؟ **** پی نوشت: (۱) - عَشْرَ قَلَانِي فِي كِتَابِ الْأَصَابَةِ فِي تَمْيِيزِ الصَّحَابَةِ (۸۰/۳) در شرح حال سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ می‌گوید: «قَصَّتْهُ فِي تَخْلُفِهِ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ مَشْهُورَةً» جریان عدم بیعت سعد با ابوبکر مشهور و معروف است. الکامل فی التاریخ، حوادث سنه ۱۱، حدیث السَّقِيفَةُ و خلافه أَبِي بَكْرٍ ۳۳۱/۲.

۴۳ - بیعت علی علیه السلام با ابوبکر

آیا صحیح است که می‌گویند حضرت علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هرگز با ابوبکر بیعت نکرده است و مشت دست خود را بسته بود و هر چه تلاش کردند نتوانستند آن را برای بیعت باز کنند! به ناچار ابوبکر دست خود را روی دست علی و به عنوان بیعت علی گذارد چنانچه مسعودی می‌گوید: «فَقَالُوا لَهُ: مَدَّ يَدَكَ فَبَايَع، فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَمَدُوا يَدَهُ كَرَهَا فَقَبَضَ عَلَيَّ أَنَا مَلَمَ فَرَامُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَتَحَهَا فَلَمْ يَقْدِرُوا فَمَسَحَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ هِيَ مَضْمُومَةٌ.» إِبْتِاتُ الْوَصِيَّةِ: ۱۴۶ الشافعي ۳: ۲۴۴. باز هم می‌گوییم که بیعت با اجماع اهل حل و عقد بوده است؟ و حدیث: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» یعنی علی با حق است و حق با علی است و به هر سمت و سویی برود، حق به همراه او می‌رود، را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ مَشَيْتُ دَرَكَ الْحَيَاكِمِ ۳: ۱۲۵ جَامِعُ التَّرْوِذِي ۵: ۵۹۲ ح ۳۷۱۴ مَنَاقِبُ الْخَوَارِزْمِي: ۱۷۶ ح ۲۱۴ فَرَائِدُ السَّمَطِينِ ۱: ۱۷۷ ح ۱۴۰ شرح الْمَوَاهِبِ اللَّدْنِيَّةِ ۷: ۱۳

۴۴ - اجماع، بدون علی، ملعون است

اینکه گفته می‌شود خلافت ابوبکر اجماعی بوده، آیا صحیح است که می‌گویند: حضرت علی رضی الله عنه و یاران ایشان ضمن آنان نبوده و چنین اجماعی مورد لعنت خداوند است، چنانچه امام ابن حزم می‌گوید: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ كُلِّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ مِنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مِنْ بَحْضَرْتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ». المحلي ۹: ۳۴۵.

۴۵ - شرط اختیار در بیعت

بر فرض که آیاتی را که ذکر شد را نینیم و دست از بقیه مدارک هم برداریم و معتقد باشیم که خلیفه رسول اکرم را مردم باید تعیین کنند، حال اگر مردم را با ترس و تهدید مجبور به بیعت کنیم آیا این بیعت صحیح است؟ بخاری به نقل از عایشه، زمانی که جریان سقیفه را نقل می‌کند می‌نویسد: «لقد خوف عمر الناس (۱)» یعنی: عمر مردم را تهدید کرد و ترسانید. کمترین چیزی که این عبارت می‌فهماند این است که مردم در انتخاب ابابکر آزاد نبودند و با ترس و تهدید اقدام به بیعت نمودند. حال انصاف دهید! اگر کسی را مجبور به کاری نمایند می‌توان گفت که آن شخص در انجام آن کار آزاد بوده و نظر واقعیش را ابراز داشته است؟ آیا این گونه قدرت را به دست گرفتن، می‌تواند نتیجه انتخاب آزادانه مردم باشد؟ ۱ - «صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۶۷، حدیث ۱۹۰، کتاب فضائل اصحاب النبی، فضائل ابوبکر».

۴۶ - یار غار

آیا صحیح است که می‌گویند یار غار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن بکر - عبدالله بن بکر بن اریقظ - همان راهنما و دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و نه ابوبکر؟ (۱) و این تشابه و تقارب اسمی سبب شده که آن را ابوبکر بخوانیم. چون اولاً: ابوبکر در هیچ کجا به این فضیلت اعتراف نکرده است، در حالی که در روز سقیفه به کمتر از آن اشاره کرد. نحن عشیره رسول الله و اوسط العرب انسابا و لیست قبیله من قبائل العرب الا و لقریش فیها ولاده (۲) ثانیاً: به گفته عسقلانی، از تابعین کسانی بودند که منکر ارتباط داشتن آیه‌ی غار با ابوبکر بودند؛ همانند ابوجعفر مؤمن طاق (۳) ثالثاً: عایشه تصریح دارد که هرگز آیه‌ای در حق ما نازل نشده است. (۴) لَمْ يُنَزَّلِ اللَّهُ فِینَا شَیْئاً مِنَ الْقُرْآنِ. رابعاً: معروف است که ابوبکر در مدینه به استقبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و این بدان معناست که ابوبکر همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است. خامساً: طبق روایت بخاری و دیگران، ابوبکر جزء اولین گروه از مهاجرین بوده و قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شده و در نماز جماعت گروه اول از مهاجرین شرکت می‌کرد. (۵) ***** پی نوشت: (۱): البِدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ ۳: ۲۹۳ (۲): همان ۶: ۲۰۵ (۳): لسان المیزان ۵: ۱۱۵ (۴): صحیح بخاری ۶: ۴۲ تاریخ ابن الاثیر ۳: ۱۹۹ البِدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ ۸: ۹۶ الأغانی ۱۶: ۹۰ (۵): صحیح بخاری ۱: ۱۲۸ کتاب الاذان ۴: ۲۴۰ کتاب الاحکام باب اسقضاء الموالی و استعمالهم - سنن البیهقی ۳: ۸۹ فتح الباری ۱۳: ۱۷۹ و ۷: ۲۶۱ و ۳۰۷

۴۷ - فراریان احد

برای افراد مسلمان در نکوهش فرار از جنگ، کافی است که بگوییم: خداوند متعال در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره انفال می‌فرماید: ای اهل ایمان! هنگامی که با کافران در حالی که بر ضد شما لشکرکشی می‌کنند روبرو می‌شوید، به آنان پشت نکنید [و نگریزید]. و هر کس در آن موقعیت به آنان پشت کند [و بگریزد] سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر جهت ادامه نبرد با دشمن، یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد. در روز

جنگ اُحُد بود که اِبْنِ قَمِیَّهٔ به مُضَرِّعِ بْنِ عُمَیْرِ حمله کرد و او را کشت و پنداشت که پیغمبر است. اِبْنِ قَمِیَّهٔ نزد قُرَیْش بر گشت و مژده داد که پیغمبر را کشته است! مشرکان نیز به یکدیگر مژده می‌دادند و می‌گفتند: مُحَمَّد کشته شد! مُحَمَّد کشته شد! اِبْنِ قَمِیَّهٔ او را کشت. با این خبر، دل‌های مسلمانان از جا کنده شد و به کلی پراکنده شدند و با بی‌نظمی، روی به فرار نهادند. چنانکه خداوند حکایت می‌کند که: هنگامی که از کوه بالا می‌رفتید و به کسی اعتنا نمی‌کردید و پیغمبر از دنبالان شما را می‌خواند و خدا سزایتان را به غمی روی غمی داد (۱). در آن روز پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسَلَّمْ آنها را ندا می‌داد و می‌فرمود: بندگان خدا! بندگان خدا! بیاید. من پیغمبر هستم، هر کس ثابت ماند بهشت از آن اوست با این صدا و نظیر آن، آنان را می‌خواند، با اینکه در آخر آنها قرار داشت، ولی آنها طوری فرار می‌کردند که به کسی توجه نداشتند! طَبْرِي و اِبْنِ اَثیر در تاریخ خود می‌نویسند: فرار به وسیله گروهی از مسلمانان به پایان رسید که عُمَّانِ بِنِ عَفَّان و دیگران در میان ایشان بودند، آنها به اعوص رفتند و سه روز در آنجا ماندند، سپس نزد پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسَلَّمْ باز گشتند. وقتی پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسَلَّمْ آنها را دید فرمود: شما از جنگ روی برتافتید! (۲) فرار این عده (ابابکر، عمر، عُمَّان و ...) از جنگ و بازگشت سه روز بعد آنان و گفتار پیغمبر به ایشان، در همه‌ی کتبی که راجع به جنگ اُحُد به تفصیل سخن گفته‌اند، آمده است. و نیز طَبْرِي و اِبْنِ اَثیر در تاریخ خود آورده‌اند که: اَنَسِ بْنِ نَضْرِ عَمَوِیْ اَنَسِ بْنِ مَالِکِ به عمر و طَلْحَهٗ و گروهی از مردان مهاجر برخورد، دید دست از جنگ کشیده‌اند، پرسید: چرا نمی‌جنگید؟ گفتند: پیغمبر کشته شد. پرسید: بعد از پیغمبر چه می‌کنید؟ به همان گونه که پیغمبر مُرد، شما هم بمیرید. سپس به دشمن حمله کرد و چندان پیکار نمود تا کشته شد. بعد از مرگش در بدن وی هفتاد جای زخم یافتند و جز خواهرش کسی او را نشناخت و او نیز برادرش را به وسیله انگشتان زیبایش شناخت! مُورِّخین می‌نویسند: انس شنید عده‌ای از مسلمانان که عمر و طَلْحَهٗ در میان آنها بودند، وقتی شنیدند که پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسَلَّمْ کشته شده است، گفتند: ای کاش! کسی از سوی ما نزد عَبْدِ اللّٰهِ اِبْنِ اَبِی سَلُولِ (رئیس منافقین که از این جنگ روی برتافته بود) می‌رفت و امان نامه‌ای از اَبُو سَیْفِیَان - پیش از آنکه کشته شویم - برای ما می‌گرفت!! اَنَسِ بْنِ نَضْرِ گفت: ای مردم! اگر راست باشد که پیغمبر کشته شده است، خدای مُحَمَّد که کشته نشده؟ به همان نیت که مُحَمَّد جهاد می‌کرد، جنگ کنید. خدایا! من از گفته‌ی اینان از تو پوزش می‌طلبم و از آنچه اینها کرده‌اند، بیزار می‌جویم، سپس جنگید تا به شهادت رسید - رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَاَسَلَّمْ. این داستان را نیز تمام مُورِّخانی که ماجرای جنگ اُحُد را نوشته‌اند، آورده‌اند. (۳) ****پی نوشت: (۱) سوره آل عمران: ۱۵۳. در این مورد به کتاب الکامل اِبْنِ الاثیر ج ۲/۱۰۸ مراجعه کنید. (۲) تاریخ الطبری ج ۲/۲۰۳ الکامل لابن الاثیر ج ۲/۱۱۰ السیره الحلبیه ج ۲/۲۲۷ سیره المصطفی لهاشم معروف ص ۴۱۱ مجمع البیان ج ۲/۵۲۴، ۴۸ البِدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ ج ۴/۲۸ السیره النبویه لابن کثیر ج ۳/۵۵ شرح النهج للمُعْتزَلِي ج ۱۵/۲۱ و قَالَ ج ۱۵/۲۰ الدَّرُّ الْمَثُورُ ج ۲/۸۹. دلائل الصدق ج ۳ ق ۱ ص ۳۶۲ و (۳) فرار عمر در روز اُحُد: شرح النهج الحدیدي ج ۱۴/۲۷۶ و ج ۱۵/۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ لباب الاداب ص ۱۷۹ حیاة مُحَمَّد لهیکل ص ۲۶۵ الارشاد للمفید ص ۴۸ البحار ج ۲۰/۲۴ و ۵۳ تفسیر الرازی ج ۹/۶۷ سیره المصطفی لهاشم معروف ص ۴۱۱ الصحیح من سیره النبی الاعظم ج ۴/۲۴۶ عَن، الدَّرُّ الْمَثُورُ ج ۲/۸۰ و ۸۸ دلائل الصدق ج ۲/۳۵۸ کنز العمال ج ۲/۲۴۲ حیاة الصَّحَابَهٗ ج ۳/۴۹۷ الْمَغَازِي لِلْوَاقِدِي ج ۲/۶۰۹ تفسیر القمّي ج ۱/۱۱۴ الکامل فی التاریخ ج ۲/۱۰۸.

۴۸ - اِجْمَاعٌ دَرِ سَقِیْفَهٗ

اهل سِیَّتِ می‌گویند که ملاک در تعیین خلیفه اِجْمَاعِ مردم است (۱) و چون مردم در انتخاب اَبُو بَکْرِ اِجْمَاعِ کردند لذا اَبُو بَکْرِ به عنوان خلیفه تعیین شد. در خلافت اَبُو بَکْرِ اِجْمَاعِ حاصل نشد. آنچه از تواریخ به دست می‌آید و مورد اتفاق همه مُورِّخین و مُحَدِّثین است، این است که هیچ گونه اتفاق آراییی در مورد بیعت اَبُو بَکْرِ حاصل نشده است، گروه زیادی از بیعت تخلف ورزیدند و این

گروه افرادی عادی نبودند، بلکه همه جزو شخصیت‌های بارز علمی و مردان شایسته‌ای بودند همچون بنی هاشم و بنو امیه (۲). در اینجا فقط کوتاهی از گفتار ابن ابی الحدید مُعْتَرِلی حَنَفی مذهب را ذکر می‌نمایم که در این باره می‌گوید: «عمر کسی است که برای ابوبکر از مردم بیعت گرفت و مخالفین را سرکوب نمود و او بود که شمشیر زُبیر را هنگامی که شمشیر کشید تا حمله نماید، شکست و با دست به سینه مقداد کوبید و سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ را زیر دست و پا له کرد و گفت: او را بکشید، خداوند او را بکشد، او بود که بینی حُبابِ بْنِ مُنْذِرٍ را به خاک مالید و او بود که افرادی را که به خانه فاطمه سَلَامُ اللَّهِ پناه برده بودند به قتل و آتش زدن تهدید نمود و آنها را از خانه فاطمه سَلَامُ اللَّهِ بیرون کشید و اگر او نمی‌بود، خلافت برای ابوبکر صورت نمی‌گرفت.» (۳) و نیز شاید از شرایط اجماع باشد که علی عَلِيهِ السَّلَامُ را به زور به مسجد برده و او را وادار به بیعت نمودند و آنگاه که امتناع ورزید، او را به قتل تهدید کردند!! که حضرت فرمودند: «إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولِهِ» (۴) «در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید» و عمر در جواب گفت: «أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعْمُ وَأَمَّا أَخُو رَسُولِهِ فَلَا» (۵) «اینکه گفتم بنده خدا، پس آری تو بنده خدا هستی و اما اینکه گفتم برادر رسول خدا صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، هرگز» آیا چنین بیعتی از سوی اهل (حَل و عَقْد) را در چنان شرایطی، می‌توان اجماع نامید؟ تازه کدام اهل (حَل و عَقْد)؟! به گفته نویسنده معاصر مصری، دکتر أَحْمَدُ مُحَمَّدُ صَبْحِي: «اهل (حَل و عَقْد) چه کسانی بودند؟ آنانی که خود محور اختلاف و نزاع بودند... آنان معتقد بودند که هر یک برای خلافت شایسته‌تر از دیگری است، طَلْحَةَ در تعیین عمر از سوی ابابکر، اعتراض می‌کند، تمایلات شخصی در شورای خلافت که از سوی عمر تعیین شده، نقش اصلی را ایفا می‌کند، برخی از آنان به کینه توزی توجه نموده و بعضی دیگر جانب داماد خود را می‌گیرند. شروط تهدید آمیز عمر روشن می‌سازد که او خود نیز از درگیری آنان بی‌اطلاع نبوده است.» ***پی نوشت: (۱) - شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۵ (۲) - صَحِيحُ مُسْلِمٍ، ج ۵، ص ۱۵۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲ (۳) - شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ (۴) - الامامه و السياسه، ابن قُتَيْبَةَ، ص ۱۳ (۵) - نظریه الامه لدى الشيعة الانثى عشرية، ص ۱۰۰ - ۱۰۱

۴۹ - صدیق کیست؟

ابن ماجه قزوینی در سُنَنِ (از صَحَاحِ السُّنَنِ اهل سُنَّت) با سند صحیح نقل کرده: عَنْ عَبْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ، صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ. عباد بن عبد الله گوید: علی عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می‌خواندم. محقق سُنَنِ ابن ماجه در ادامه می‌نویسد: فِي الزَّوَائِدِ: هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ. رِجَالُهُ ثِقَاتٌ. رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ الْمَنْهَالِ وَقَالَ: صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ. بوضویری این روایت را در زوائد سُنَنِ ابن ماجه نقل کرده و گفته است: «سند آن صحیح و راویان آن مورد اعتماد هستند.» همچنین حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و گفته است: «این روایت طبق شرایط مسلم و بخاری صحیح است.» سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۴۴ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائِيَةُ: ج ۳، ص ۲۶ الْمُسْتَدْرَكُ: حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۲ تاریخ طبری: ج ۲، ص ۵۶ الکامل: ابن الاثیر، ج ۲، ص ۵۷ فَرَايِدُ السَّمَطِينِ: حموی، ج ۱ ص ۲۴۸ الْخَصَائِصُ: نسایی، ص ۴۶ تَذَكِرَةُ الْخَوَاصِ، ابن جوزی: ص ۱۰۸.

۵۰ - شدت الفت

سخن این که ... خدای متعال می‌فرماید: یاوران پیامبر با یکدیگر مهربانند و با کفار شدت و غیظ دارند. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَاجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرْنَجٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (فتح/۲۹) و دیگر این که ابوبکر به عمر دستور می‌دهد که علی را با شدیدترین صورت برای بیعت به نزد وی بیاورد (۱) و اگر ابا کرد با وی جنگ کند. (۲) و اینک ... چگونه باور کنیم که از صفات همراهان پیامبر، شدت و غیظ با یاورترین یار پیامبر باشد؟ ***** پی نوشت: (۱) - أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۷ بعث ابوبکر عمر بن الخطاب إلى علي رضي الله عنه حين قعد عن بيعته و قال: ائتنى به بأعنف العنف. (۲) - تاريخ أبي الفداء: ۱/۱۶۴. (أخبار أبي بكر الصديق و خلافته رضي الله عنه)

۵۱ - اقرار ابوبکر به هجوم

اصل روایت اقرار ابوبکر به هجوم در منابع اهل سنت برادران چه جوابی دارید؟ ابن زنجویه در الأموال، ابن قتیبه دینوری در الإمامة و السياسة، طبری در تاریخش، ابن عبد ربّه در العقد الفريد، مسعودی در مروج الذهب، طبرانی در المعجم الكبير، مقدسی در الأحادیث المختاره، شمس الدین ذهبی در تاریخ الإسلام و ... داستان اعتراف ابوبکر را با اندک اختلافی نقل کرده‌اند که متن آن را از کتاب الأموال ابن زنجویه، از دانشمندان قرن سوم اهل سنت نقل می‌کنیم: أنا حميد أنا عثمان بن صالح، حدثني الليث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمي، حدثني علوان، عن صالح بن كيسان، عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، أن أباه عبد الرحمن بن عوف، دخل على أبي بكر الصديق رحمه الله عليه في مرضه الذي قبض فيه ... فقال [أبوبكر]: «أجل إني لا آسى من الدنيا إلا على ثلاث فعلتُهنَّ وددتُ أني تركتُهنَّ، و ثلاث تركتُهنَّ وددتُ أني فعلتُهنَّ، و ثلاث وددتُ أني سألت عنهن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم، أما اللاتي وددتُ أني تركتُهنَّ، فوددتُ أني لم أكن كَشَفْتُ بيتَ فاطمةَ عن شيء، و إن كانوا قد أغلقوا على الحرب ... عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوالپرسی، با او گفتگوی کوتاهی داشت. ابوبکر به او چنین گفت: من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده‌ام تأسف می‌خورم، دوست داشتم که مرتکب نشده بودم، یکی از آنها هجوم به خانه فاطمه زهرا بود، دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم؛ اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند ... الخراسانی، أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله المعروف بابن زنجويه (متوفای ۲۵۱ هـ) الأموال، ج ۱، ص ۳۸۷ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفای ۲۷۶ هـ)، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱، تحقیق: خليل المنصور، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م، با تحقیق شیری، ج ۱، ص ۳۶ و با تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۴ الطبری، محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰ هـ)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۵۳، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الأندلسی، أحمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸ هـ)، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۴، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، لبنان، الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م المسعودی، أبو الحسين علی بن الحسين بن علی (متوفای ۳۴۶ هـ) مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰ الطبرانی، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم (متوفای ۳۶۰ هـ)، المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۲، تحقیق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصلي، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۳ م العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفای ۱۱۱۱ هـ)، سمط النجوم العوالي في أبناء الأوائل و التوالی، ج ۲، ص ۴۶۵، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م.

۵۲ - ابوبکر و سوره براءت

در مسند أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ ق) ج ۱، ص ۳ در سنین کبرای نسایی (از صحاح السنة و متوفای ۳۰۳ ق) ج ۵، ص ۱۲۹ در مسند أبي يعلى (متوفای ۳۰۷ ق) ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۰ در کنز العمال متقی هندی (متوفای ۹۷۵ ق) ج ۲، ص ۴۱۷ در دُر المَشُور، جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ ق) ج ۱، ص ۹۱۱ در جریانی نقل شده است «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابابکر را فرستادند برای اعلام سوره

برائت به اهل مکه و رساندن این پیغام که بعد از امسال دیگر مشرکی حق ندارد حج خانه را به جای آورد و برهنه‌ای حق ندارد طواف خانه را انجام دهد و داخل بهشت نمی‌شود مگر نفس مسلمان. ابابکر مقداری راه رفت تا این پیغام را برساند. تا اینکه پیامبر علی را خواستند و فرمودند که برو و ابابکر را برگردان و بگو که سوره برائت را من باید به مشرکین اعلام دارم. علی رفت و در بین راه ابابکر را برگرداند ابابکر برگشت و به پیامبر گفت که آیا از من کاری سر زده است یا اتفاقی افتاده است؟ پیامبر فرمودند نه اتفاقی در مورد تو نیفتاده است و جز خیر چیزی نیست و لکن به من دستور داده شده که از من کسی چیزی نرساند یا خودم و یا کسی که از من است. اینجا باید توجه نمود که پیامبر جناب ابابکر را برگرداندند و فرمودند از من نباید کسی ابلاغ کند مگر خودم یا کسی که از من است (إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي)! خوب پس به قطع یقین ثابت می‌شود که در آن هنگام پیامبر جناب خلیفه اول (ابابکر) را از خودشان (منی) نمی‌دانستند. این روایت در کتب معرفی شده به همین شکل آمده است ولی بعضی در برخی از کتب دیگر در دنباله این روایت آورده‌اند که پیامبر به جناب ابابکر گفته است که به جای این کار تو برو و حج را تو (به عنوان سردمدار) با مردم به جای آور!!! که آن هم تا جایی که در منابع روشن است، پیامبر در مدتی که در مدینه بودند تنها حَجَّةُ الْوَدَاعِ را به جای آوردند و در آن هم خودشان سردمدار آن بودند و به کسی آن را واگذار نکردند. و سخن دیگری که در این مورد اهل سنت دارند این است که گفته شده «منی» یعنی از خانواده خود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، گرچه هر چه می‌گویند بر خلاف خودشان است و تاییدی بر افضلیت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام اما باز به آن خواهیم پرداخت. اکنون به قرآن می‌رویم تا ببینیم اگر کسی به دیگری بگوید «تو از من نیستی» چه معنایی دارد تا هنگامی که پیامبر فرمودند از من نمی‌رساند مگر خودم یا کسی که از من است را خوب دریابیم. در قرآن کریم داریم: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «و هنگامی که ابراهیم گفت پروردگارا این زمین را امن و امان قرار بده و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور دار. پروردگارا، همانا آنان بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کس مرا پیروی کند او از من است و هر که مخالفت با من کند تو خدای بسیار بخشنده و مهربانی.» (ابراهیم، ۳۵ - ۳۶) پس قرآن می‌گوید که هر که دنباله روی و پیروی از ابراهیم کند او از ابراهیم است، نه این که هر کسی که از خانواده ابراهیم است او از ابراهیم باشد بلکه ما در مورد حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السَّلَام داریم که پسر نوح از او تبعیت نکرد و از نوح نبود «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ.» و باز در قرآن می‌بینیم که می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» «پس روش و سُنَّتِ خدا را هرگز مبدل نخواهی یافت و سُنَّتِ الهی را هرگز تغییرپذیر نخواهی یافت.» (فاطر، ۴۳) پس در می‌یابیم که اگر این قانون برای ابراهیم جاری بوده که هر گاه کسی از ابراهیم پیروی کند او از ابراهیم است، برای پیامبران دیگر نیز همین قانون جاری است هر کس از پیامبر الهی پیروی کند از اوست و هر کسی که او را پیروی نکند از او نیست. همین قانون نیز برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جاری خواهد بود پس هر کس آن بزرگوار را تبعیت و پیروی کند از آن بزرگوار است و هر کس پیروی نکند از ایشان نیست. آیه دیگری در قرآن داریم که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَبِإِنَّهُمْ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» «ای کسانی که ایمان آوردید، یهود و نصارا را به سرپرستی مگیرید، آنان برخی سرپرست برخی دیگرند و هر که از شما آنها را به سرپرستی بگیرد به حقیقت از آنها خواهد بود، همانا خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.» (مائده، ۵۱) خداوند در اینجا حکم می‌کند که هر کس یهود و نصاری را به سرپرستی بگیرد از آنهاست و کار تابعین سرپرست چیزی نیست جز پیروی از سرپرست. پس در اینجا متوجه می‌گردیم که بنا بر این دو آیه، تبعیت و پیروی باعث آن می‌گردد که کسی از کسی شود و از جزء وی قرار بگیرد. اما حال در تفاسیر اهل سنت در مورد فرموده حضرت ابراهیم چه می‌یابیم؟ در تفسیر سَمَرْقَنْدِي (از مفسرین مشهور اهل سنت، متوفای ۳۸۳) ذیل همین آیه از سوره ابراهیم (آیه نخست بحث) می‌نویسد: «هر کس که به من ایمان آورد از من است.» در صفحه ۳۲۱، جلد ۵، تفسیر ثعلبی (از مفسرین بنام اهل سنت، متوفای

(۴۲۷) در مورد همین آیه می‌گوید: «از من است یعنی بر دین و امت من است.» در صفحه ۱۳۳، جلد ۱۹، تفسیر رازی (متوفای ۶۰۶) - از مفسرین بزرگ اهل سُنَّت که کینه‌ی خاصی نسبت به شیعیان دارد و در هر جا که می‌تواند این گونه می‌نویسد روافض (لَعَنَهُمُ اللَّهُ) - این آیه را می‌آورد و می‌نویسد: «از این آیه استفاده می‌شود که هر کس اِبْرَاهِیم را بر دینش پیروی نکند از او نیست، که نظیر آن سخن خداوند متعال به نوح در مورد پسرش است که می‌گوید إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ؛ همانا او از اهل تو نیست.» اینجا نیز خود این مفسر تایید می‌کند که «مَنی» در اینجا معنای «از خانواده تو» را نمی‌رساند بلکه «پیروی کردن» را می‌رساند، همان گونه که پسر نوح، از خانواده نوح بود ولی نوح را پیروی نکرد خداوند او را از اهل نوح به حساب نیاورد. در صفحه ۲۳۵، جلد ۱۳، تفسیر آلوسی (متوفای ۱۲۷۰) وی نیز همین معنا را گفته است: «هر کس در توحید و ملت اسلام با اِبْرَاهِیم باشد، جزء اِبْرَاهِیم قرار می‌گیرد.» این هم چند تفسیر از مفسرین اهل سُنَّت که همین آیه سوره اِبْرَاهِیم را تایید می‌کنند که هر کس به اِبْرَاهِیم ایمان آورد، از اِبْرَاهِیم پیروی کند، از اِبْرَاهِیم است و تایید می‌کنند که هر کس به اِبْرَاهِیم ایمان نیاورد، از اِبْرَاهِیم پیروی نکند، از اِبْرَاهِیم نیست. اما چند حدیث از کتب معتبر اهل سُنَّت که تنها برای فهم واژه «مَنی» آورده می‌شود، البته برای فهم بیشتر در این زمینه کوشش شده که حتی به دنبال واژه «منا» هم نباشیم تا بفهمیم زمانی که پیامبر می‌گویند «مَنی؛ از من» به چه معناست؟! (البته این موارد با مورد ابابکر منطبق نیست، اما برای فهم بیشتر موضوع آورده می‌شود) در صفحه ۴۶۸، جلد ۲، جامع صغیر جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱) دو حدیث از پیامبر آورده است که می‌فرمایند: «از من نیست مگر کسی که عالم باشد یا متعلم.» «از من نیست حسود و سخن چین و فالین و نه من از اویم.» در مجمع الزوائد هِثَمی در صفحه ۸۰۷ مشابه این احادیث را نیز آورده است. تمام این موارد نشان می‌دهند پیامبران کسانی را که در هر صورتی مشکلی داشته‌اند (پیروی، ایمان، حسادت و) ... آنان را از خود نمی‌دانسته‌اند. همه باید بنگریم و ببیندیشیم که در آن زمان پیامبر ابابکر را از خودشان نمی‌دانستند اما علی عَلَیْهِ السَّلَام را از خود می‌دانستند. حال این چگونه است فردی که پیامبر وی را برای رساندن یک پیغام از خود نمی‌دانسته به شایستگی جانشینی پیامبر و خلافت در اسلام رسیده باشد؟ چگونه است که حضرت علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَام [دست] کم با همین فضیلت مهم نسبت به ابابکر، در جانشینی کنار گذاشته شد و فردی پایین‌تر از وی به خلافت رسید؟! «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۳۵) «بگو: آیا هیچ یک از شریکان شما به راه حق هدایت تواند کرد؟ بگو: خداست که به راه حق هدایت می‌کند، آیا آن که به راه حق رهبری می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که خود هدایت نیابد مگر آن که هدایتش کنند؟ پس شما را چه شده، چگونه قضاوت می‌کنید؟!»

۵۳ - نکشتن ذُو الثَّدِيَّةِ

روزی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای اولین بار به ابوبکر و عمر دستور داد تا «ذُو الثَّدِيَّةِ» را به قتل برسانند، ولی آنها از اجرای فرمان حضرت، امتناع ورزیدند. ذُو الثَّدِيَّةِ یا ذُو الخُوَيْصِرَةِ؛ حُرْقُوصِ بْنِ زُهَيْرِ تَمِيمِي است، که به این لقب معروف و سرکرده خوارج بود. ابن اثیر در اُسَید الغَايَةِ، او را به عنوان کسانی که در ردیف صحابه ذکر نشده‌اند، نام برده و حدیثی از بخاری به نقل از اَبُو سعید خُدْرِي آورده است که اَبُو سعید گفت: در یکی از روزها که پیغمبر مشغول تقسیم اموال بود، ذُو الخُوَيْصِرَةِ، مردی از بَنِي تَمِيم گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ! با عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نداشته باشم پس چه کسی به عدالت رفتار می‌کند؟ (این حدیث در صَحِيح مُسْلِم نیز آمده است). پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصمیم گرفت به منظور پایان دادن به سرکشی‌های او و فسادى که به راه انداخته بود، دستور دهد او را به قتل برسانند، ولی این عنصر سرکش، با ریاکاری و تقدسی که در نماز، نشان داد، نظر ابوبکر و عمر را به خود جلب کرد و آنها نیز بر خلاف دستور پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، از کشتن وی سر باز زدند!!! ابن حَجَر در صَوَاعِق، از اَبُو یعلی در مسند خود، به پیروی از گروهی از بزرگان اصحاب سَنَن و مسانید، در شرح

حال «ذُو الثُّدَيَّة» روایت کرده است که آنس بن مالک گفت: مردی در عصر پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بود که سعی او به عبادت، ما را به شگفتی واداشته بود. ما نام او را نزد پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بردیم، حضرت او را نشناخت، اوصافش را نقل کردیم، باز هم او را نشناخت. در همان موقع که درباره او سخن می‌گفتیم، او سر رسید. ما گفتیم: یا رَسُولَ اللّٰهِ! همین مرد است. پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «شما از مردی به من خبر می‌دهید که نشانه‌ای از شیطان در صورت دارد.» ذُو الثُّدَيَّة نزدیک پیغمبر و اصحاب آمد، سلام نکرد و ایستاد! پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم! آیا اینک که در مقابل ما ایستادی در دل نکفتی کسی در میان این عده از من بهتر نیست! ذُو الثُّدَيَّة گفت: چرا، به خدا قسم! این را گفتم. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟ ابوبکر گفت: من! آنگاه به سوی او رفت تا او را بکشد، امّا دید نماز می‌خواند. ابوبکر گفت: سبحان الله! کسی را که نماز می‌خواند به قتل برسانم. با اینکه پیغمبر از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟! وقتی بیرون آمد، پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: او را نکشتی!! ابوبکر گفت: دوست نداشتم او را که مشغول نماز است بکشم، شما هم که از قتل نمازگزاران منع کرده‌اید!! پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مجدداً از حضار پرسید: چه کسی این مرد را به قتل می‌رساند؟ عمر گفت: من! او نیز وقتی به سراغ ذُو الثُّدَيَّة آمد، دید سر به سجده نهاده است. عمر نیز گفت: ابوبکر بهتر از من می‌دانست، سپس برگشت. پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: چه کردی؟! عمر گفت: دیدم صورت به خاک گذارده، نخواستم او را بکشم. باز پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟! علی علیه السلام گفت: من. پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری، تو او را می‌کشی، ولی اگر او را ببینی! علی علیه السلام هم به سراغ او رفت، اما او رفته بود. پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: اگر این مرد کشته می‌شد، حتی دو نفر از امتان من با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند. حافظ مُحَمَّد بن مُوسَى شیرازی، این حدیث را در کتابی که از تفاسیر یعقوب بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان، یوسف قطان، قاسم بن سلام، مقاتل بن حیات، علی بن حرب، سدی، مجاهد، قتاده، وکیع، ابن جریح و دیگران استخراج نموده، نقل کرده است. برخی از دانشمندان نامی نیز، آن را از احادیث مسلم دانسته‌اند؛ مانند ابن عبدربه آندلسی در اواخر جزء اول عقد الفرید، آنجا که به گفتار «اصحاب اهواء» می‌رسد. سپس در پایان آن می‌گوید: پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «این اولین شاخی است که در میان امت پیدا شد. اگر او را می‌کشید، دو نفر هم با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند. بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و این امت نیز به زودی به هفتاد و سه فرقه می‌رسند، همگی در آتش دوزخند جز یک فرقه» (۱) ***** پی نوشت: (۱) همین ذُو الثُّدَيَّة یا حُرْقُوص بن زُهَیْر - که پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ با همه رأفت و مهربانی که داشت، دستور قتل او را بدین گونه صادر فرمود و شیخین بر خلاف دستور حضرت، از اجرای آن امتناع ورزیدند - بعدها رئیس خوارج شد. خوارج بر خلاف عموم مسلمین، رفتار نمودند و پس از جنگ صفین، بر ضد امیر المؤمنین علی علیه السلام خروج کردند. علی علیه السلام نیز در «نَهْرَوَان» - نزدیک مرز ایران و عراق - آنها را شکست سختی داد. پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ اطلاع داده بود که ذُو الثُّدَيَّة با همفکران و پیروانش، در جنگ با علی علیه السلام کشته می‌شوند و همینطور هم شد. تفصیل انحراف این مرد را در تواریخ اسلامی و ماجرای جنگ نَهْرَوَان بخوانید

۵۴ - ندامت ابوبکر

آیا درست است که در روایات اهل سُنَّت وارد شده است که ابی‌بکر در هنگام احتضار و اواخر عمر خود، از انجام چند کار احساس پشیمانی و ندامت کرد و آرزو می‌کرد که ای کاش این کارها را انجام نمی‌داد. یکی از این کارها، حمله به خانه وحی بود. بنا به نقل طَبْرَبْری (مُحَمَّد بن جَریر) در تاریخ الامم و الملوک (مشهور به تاریخ طَبْرَبْری) ج ۲ ص ۶۱۹ (چاپ موسسه الاعلمی للمطبوعات - بیروت - لبنان - سنه ۱۴۰۳ ه ق): «قَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَجَلَ إِنِّي لَا آسَى عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثِ

فعلتھن وددت انی ترکتھن و ثلاث ترکتھن وددت انی فعلتھن و ثلاث وددت انی سألت عنھن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فاما الثلاث اللاتی وددت انی ترکتھن فوددت انی لم اکشف بیت فاطمہ عن شیء و ان كانوا قد غلقوه علی الحرب و وددت انی لم اکن حرقت الفجاءة السلمي و انی كنت قتلته سريحا أو خلیته نجیحا و وددت انی یوم سقیفه بینی ساعده كنت قدذت الامر فی عنق أحد الرجلین عمر و ابا عبیده فكان أحدهما أمیرا و كنت وزیرا... ابوبکر می گوید که ای کاش ۳ کار را ترک می کردم و انجام نمی دادم: ۱- ای کاش به خانه فاطمه سلام الله علیها کاری نداشتم و آن را نمی گشودم، اگر چه با اعلان جنگ آن را بر من بسته بودند. ۲- ای کاش (فجائه سلمی) را می کشتم و یا آزادش می کردم ولی او را به آتش نمی سوزاندم. ۳- و ای کاش در روز سقیفه، کار را بر عهده یکی از آن دو مرد، عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح، می گذاشتم تا او امیر می شد و من وزیر می شدم. منابع زیادی از اهل سنت، گواه بر صادر شدن این جملات از ابی بکر می باشند. منابع زیر (با اختلاف کمی در الفاظ) بیانگر این ندامت از قول ابوبکر می باشند: السقیفه و فدک - الجوهری - ص ۴۳ و ص ۷۵ شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج ۲ - ص ۴۶ - ۴۷. شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج ۶ - ص ۵۱ شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج ۲۰ - ص ۲۴ تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج ۳۰ - ص ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ میزان الاعتدال - الذهبی - ج ۳ - ص ۱۰۸ - ۱۰۹ لسان المیزان - ابن حجر - ج ۴ - ص ۱۸۸ - ۱۸۹ العقد الفرید - ابن عبد ربّه - ج ۴ - ص ۲۵۰ یا ج ۴ - ص ۹۰ (چاپهای دیگر) الامامه و السیاسة - ابن قتیبه الدینوری، تحقیق الزینی - ج ۱ - ص ۲۴ الامامه و السیاسة - ابن قتیبه الدینوری، تحقیق الشیری - ج ۱ - ص ۳۶ تاریخ الیعقوبی - الیعقوبی - ج ۲ - ص ۱۳۷ تاریخ الإسلام - الذهبی - ج ۳ - ص ۱۱۷ - ۱۱۸ المعجم الكبير - الطبرانی - ج ۱ - ص ۶۲ الأحادیث المختارة - ابی عبد الله الحنبلی - ج ۱ - ص ۸۷ (وی راجع به این روایت می گوید: و هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ عَنْ أَبِي بَكْرٍ... یعنی حدیث فوق از قول ابی بکر درست است.) کنز العمال - المتقی الهندی - ج ۵ - ص ۶۳۱ - ۶۳۳ الاموال - ابو عبید - ج ۱ - ص ۳۰۴ مروج الذهب - المسعودی - ج ۲ - ص ۳۰۱ - ۳۰۲

۵۵ - ابوبکر و کلاله

ائمه حدیث با سند صحیحی که همه رجال آن ثقه هستند از شعبی نقل کرده اند: از ابوبکر درباره کلاله سؤال شد. گفت: «انّی سأقول فیها برأیی فإن یک صواباً فمن الله و إن یک خطأ فمنی و من الشیطان و الله ورسوله بریثان منه. أراه ما خلا الولد و الوالد» [من نظر خود را در این باره می گویم، اگر درست بود از جانب خداست و اگر خطا بود از جانب من و شیطان است و خدا و رسولش از آن بری هستند. کلاله به نظر من (وارثی) به غیر از پدر و فرزند است] و چون عمر خلیفه شد گفت: «انّی لأستحیی الله أن أردّ شیئاً قاله أبوبکر» [من از خدا شرم دارم چیزی را که ابوبکر گفته رد کنم]. این روایت را سعید بن منصور، عبد الرزاق، ابن ابی شیبّه، دارمی در سنن خود و ابن جریر طبری در تفسیر خود نقل کرده اند (۱). البته این، دیدگاه دوم ابوبکر است؛ زیرا ابتدا می گفت: کلاله خصوص کسی است که فرزند ندارد و عمر هم همین دیدگاه را داشت، سپس دیدگاه دوم را ارائه کردند (۲) و بعداً در معنای آن اختلاف پیدا کردند. در حالی که ابن تیمیّه در کتاب مجموع الفتاوی ذیل آیه ارث کلاله می گوید: «والمراد به ولد الأم بالاجماع» [جماع همه علماء بر این است که مقصود از کلاله فرزندان مادری هستند (۳) **** پی نوشت: (۱) - المصنّف، عبد الرزاق [۱۰/۳۰۴، ح ۱۹۱۹۱]؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه [۱۱/۴۱۵، ح ۱۱۶۴۶]؛ جامع البیان ۶: ۳۰ [مج ۳ / ج ۴/۲۸۴]؛ کنز العمال [۱۱/۷۹، ح ۳۰۶۹۱]. (۲) - تفسیر قرطبی ۵: ۷۷ [۵/۵۱]. (۳) - مجموع الفتاوی، کتاب الفرائض.

۵۶ - ابوبکر صدیق [است] یا خلیفه؟

مشهور است که اهل سنت قائلند لقب خلیفه اول یعنی جناب ابوبکر، صدیق (راستگو) بوده است و به نقل تاریخ خلیفه اول در زمان

خلافت خود این گونه گفته است که: أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ (۱) (یعنی: مرا رها کنید، زیرا من بهترین شما نیستم). پس اگر صادق است او به اعتراف خود صَیْلَاحِیْتِ برای خلافت نداشته است پس چرا بر منصب خلافت نشسته؟ اگر گفته او کذب باشد اسلام و مسلمین خلیفه دروغگو را نمی‌پذیرند چون فرد کاذب صَیْلَاحِیْتِ خلافت را ندارد و در هر دو حال چرا بر منصب خلافت نشست؟

****پی نوشت: (۱). کتاب کنز العمال (چاپ موسسه الرساله سال ۱۴۰۵)، حرف الخاء، کتاب الخلافه ج ۵ ص ۶۳۱ حدیث ۱۴۱۱۲ الشامله کنز العمال ج ۵ ص ۸۵۲ ۱۴۱۱۲ - عَنْ عِيسَى بْنِ عَطِيَةَ قَالَ: قَامَ أَبُو بَكْرٍ الْغَدَّ حِينَ بُويعَ فخطب الناس فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ أَقَلْتُكُمْ رَأَيْكُمْ إِنِّي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ فَبَايَعُوا خَيْرِكُمْ فَقَامُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا: يَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْتَ وَاللَّهُ خَيْرِنَا فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ النَّاسُ قَدَّمُوا فِي الْإِسْلَامِ طَوْعًا وَكَرْهًا فَهَمَّ عَوَاذُ اللَّهِ وَجِيرَانُ اللَّهِ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا يَطْلُبَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ ذِمَّتِهِ فَافْعَلُوا إِنْ لِي شَيْطَانًا يَحْضُرُنِي فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ غَضِبْتُ فَاجْتَنِبُونِي لَا أَمْثَلُ بِأَشْعَارِكُمْ وَأَبْشَارِكُمْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَفْقَدُوا ضِرَائِبَ غِلْمَانِكُمْ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْحَمِّ نَبْتٌ مِنْ سَحْتٍ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَلَّا وَرَاعُونِي بِأَبْصَارِكُمْ فَإِنْ اسْتَقَمْتُ فَأَعِينُونِي وَإِنْ زَغْتُ فَقَوْمُونِي وَإِنْ أَطَعْتَ اللَّهُ فَأَطِيعُونِي وَإِنْ عَصَيْتَ اللَّهُ فَأَعْصُونِي (طس) (و أخرجه ابن سَعْدٍ فِي الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى (۳/۱۸۲) كنز العمال (چاپ موسسه الرساله سال ۱۴۰۵)، حرف الخاء، كتاب الخلافه ج ۵ ص ۵۹۹ حدیث ۱۴۰۶۲ الشامله ج ۵ ص ۸۳۵ ۱۴۰۶۲ - عَنْ الْحَسَنِ أَنْ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقِ خَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنْ أَكَيْسَ الْكَيْسِ التَّقْوَى وَ أَحْمَقَ الْحَمَقِ الْفَجْجُورَ أَلْمَا إِنْ الصَّدَقَ عِنْدِي الْأَمَانَةُ وَالْكَذِبَ الْخِيَانَةُ أَلَّا إِنْ الْقَوَى ضَعِيفٌ حَتَّى آخِذَ مِنْهُ الْحَقُّ وَ الضَّعِيفَ عِنْدِي قَوَى حَتَّى آخِذَ لَهُ الْحَقُّ أَلَّا وَ إِنِّي قَدْ وَلَيْتُ عَلَيْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ لَوُدِدْتُ أَنْ قَدْ كَفَانِي هَذَا الْأَمْرَ أَحَدُكُمْ وَ اللَّهُ إِنْ أَنْتُمْ أَرَدْتُمُونِي عَلَيَّ مَا كَانَ اللَّهُ يَقِيمُ نَبِيَّهُ بِالْوَحْيِ مَا ذَلِكُ عِنْدِي إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَرَاعُونِي فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى السُّوقِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَيْنَ تَرِيدُ؟ قَالَ: السُّوقُ؟ قَالَ: قَدْ جَاءَكَ مَا يَشْغَلُكَ عَنِ السُّوقِ قَالَ: سَبَّحَانَ اللَّهِ يَشْغَلُنِي عَنْ عِيَالِي قَالَ: نَفَرَضَ بِالْمَعْرُوفِ قَالَ: وَيْحَ عُمَرَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا يَسْعُنِي أَنْ آكُلَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْئًا فَأَنْفَقَ فِي سَنَتَيْنِ وَبَعْضَ أُخْرَى ثَمَانِيَةَ آلَافِ دَرَاهِمٍ فَلَمَّا حَضَرَ الْمَوْتَ قَالَ: قَدْ كُنْتُ قُلْتُ لِعُمَرَ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا يَسْعُنِي أَنْ آكُلَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْئًا فغلبني فإذا أنا مت خذوا من مالي ثمانية آلاف درهم و ردوها في بيت المال فلما أتى بها عمر قال: رحم الله أبابكر لقد أتعب من بعده تعبا شديداً تفسير آلوسی (چاپ احیاء التراث سال ۱۴۰۵) در ذیل آیه ۱۶ سوره حدید ج ۲۷ ص ۱۸۰ الشامله تفسیر آلوسی ج ۲۰ ص ۳۲۷ و عن أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ إِنْ هَذِهِ الْآيَةُ قُرِئَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَامَةِ فَبَكَوْا بَكَاءً شَدِيداً فَنظَرَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: هَكَذَا كُنَّا حَتَّى قَسَتِ الْقُلُوبُ، وَ لَعَلَّهُ أَرَادَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنْ الطَّرَازَ الْأَوَّلَ كَانَ كَذَلِكَ حَتَّى قَسَتِ قُلُوبَ كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ وَ لَمْ يَتَأَسَّوْا بِالسَّابِقِينَ وَ غَرَضُهُ مَدْحُ أَوْلِيَّتِكَ الْقَوْمِ بِمَا كَانَ هُوَ وَ نَظَرَاوَهُ عَلَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ، وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَرَادَ مَا هُوَ الظاهر، والكلام من باب هضم النفس كقوله رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ

۵۷ - سب ابوبکر و سکوت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَجُلًا شَتَمَ أَبَا بَكْرٍ وَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَالِسًا فَبَجَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْجَبُ وَ يَتَبَسَّمُ. أَبُو بَكْرٍ فِي مَحْضَرِ بِيَامِبِرِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَشِئْتَهُ بُوَدَ وَ مَرْدِي فِي مَحْضَرِ رَسُولِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ نَاسِرًا كَفَت. بِيَامِبِرِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَعْجَبَ مِي كَرْدَ وَ مِي خَنْدِيدَ. مَسْنَدُ أَحْمَدَ، ج ۲، ص ۴۳۶ مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ لِلْهَيْثَمِيِّ، ج ۸، ص ۱۸۹ تَفْسِيرُ ابْنِ كَثِيرٍ، ج ۴، ص ۱۲۹ الدَّرُ الْمَثُورُ لِلْسَّيُوطِيِّ، ج ۶، ص ۱۱ بُخَارِي فِي تَارِيخِ كَبِيرٍ، ج ۲، ص ۱۰۲ مِي كَوِيد: أَنَّ رَجُلًا سَبَّ أَبَا بَكْرٍ عِنْدَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيَّ لَا يَقُولُ شَيْئًا. كَسَى فِي مَحْضَرِ بِيَامِبِرِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَبُو بَكْرٍ رَا نَاسِرًا كَفَت وَ بِيَامِبِرِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چيزی نگفت. هَمَّجِنِينَ فِي كِتَابِ سَبْلِ السَّلَامِ، ج ۴، ص ۱۹۷ كِه شَرْحِي يَكِي از كِتَابِ هَايِ ابْنِ حَجْرٍ عَشَقْلَانِي اسْت، مِي كَوِيد: فَقَدْ ثَبَتَ: أَنَّ رَجُلًا سَبَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِحَضْرَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. ثَابِتٌ اسْت كِه كَسَى فِي مَحْضَرِ بِيَامِبِرِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابَابَكْرَ رَا سَبَّ كَرْدَ. اِكْرَ فِي رَوَايْتِ صَحِيحِ نَيْسْت، چْرَا فِي كِتَابِ

مسند اَحْمَد - که مقید بود تمام روایاتی را که حجت است - آمده است؟ چرا در کتاب تفسیر ابن کثیر و سنین نسایی و تاریخ بخاری آمده است؟ و اگر صحیح است، چگونه کسی نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابوبکر را که شما معتقدید افضل الناس بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است، او را ناسزا می گفت، ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره او چیزی فرمود؟ اگر سب و ناسزا به ابوبکر گناهی نابخشودنی است و موجب مهدور الدم شدن است، چرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چیزی نمی فرمود؟ بیهقی در سنین کبری، ج ۷، ص ۶۰ از ابوبکر نقل می کند: شخصی نسبت به ابوبکر ناسزا گفت و خواستند گردن او را بزنند. خود ابوبکر گفت: نه، فقط ناسزاگویی به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این حکم را دارد که باید گردنش زده شود و اگر کسی دیگر را ناسزا گفتند، نباید به او متعرض شد.

۵۸ - ابوبکر و غار ثور

حَدَّثَنَا عَفَانُ قَالَ، حَدَّثَنَا حَفْصُ قَالَ، حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ سَالِمًا مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ يَوْمَ الْمُهَاجِرِينَ فِي مَسْجِدِ قَبَاءَ، فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. (۱) ابن عمر می گوید دیدم سالم آزاد شده حدیفه را که امامت می کرد در مسجد قبا و در میان مهاجرین ابوبکر و عمر هم بودند. راستی اگر جناب ابوبکر جزء مهاجرین اولین باشند چگونه می شود یار غار هم باشد؟ نکند می گوید ایشان دارای طی الارض بوده و برای تنهایی پیامبر دلش سوخته و آمده است تا پیامبر تنها نباشد؟ در آیه نظر کنند کسانی که ابوبکر را یار غار می دانند ثانی اثین یعنی چه؟ اگر ابوبکر با پیامبر بوده با دلیل راه می شوند سه نفر خدا در قرآن فقط حرف دو نفر زده دلیل راه کجا رفت بلکه همان دلیل راه است که می ترسد و رسول خدا می فرماید لا تَحْزَنُ... و همان گونه که تاریخ شاهد است و در کتب اهل سنت مشهود است ابوبکر جزء مهاجرین اولین به مدینه است. این مطلب فضیلتی جعلی است که دست تحریف گران آن را ساخته و پرداخته اند. در خصوص اینکه آیا ابوبکر با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در غار بود این لینک را مطالعه فرمایید. ****پی نوشت: (۱) - تاریخ المدینه - ابن شبه النمیری - ج ۱ - ص ۴۶

۵۹ - عایشه! قوم تو هنوز کافرند

روایتی را مسلم از عایشه آورده است که از نبی مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال می کند که: یا رَسُولَ اللَّهِ! آیا حجرِ إِسْمَاعِيلِ جزء خانه خدا و بیت الله است یا نه؟ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفتند: بله، عایشه گفت: تمام خانه‌ها دریشان چسبیده به زمین است، چرا درب خانه خدا بالا است؟ چرا دستور نمی دهی که آن را هم سطح زمین کنند و حجرِ إِسْمَاعِيلِ را داخل خانه خدا کنند؟ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: لَوْ لَا أَنْ قَوْمَكَ حَدِيثُوا عَهْدَ بَجَاهِلِيَّةٍ (أَوْ قَالَ بَكْفَرٍ) لَأَنْفَقْتُ كَنْزَ الْكَعْبَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَجَعَلْتُ بَابَهَا بِالْأَرْضِ وَ لَأَدْخَلْتُ فِيهَا مِنَ الْحَجَرِ. اگر نبود قوم تو که هنوز آن تعصبات جاهلیت و آثار کفر از ذهنشان بیرون نرفته و از اسلام فرار نمی کردند، من درب خانه خدا را با زمین یکسان می کردم و حجرِ إِسْمَاعِيلِ را داخل کعبه می کردم. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۸ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائِيَّةُ، ج ۱، ص ۱۹۱ نیل الوتار شوکانی، ج ۶، ص ۱۴۰ فتح الباری، ج ۳، ص ۳۶۴ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۲ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۸۵ المجموع نووی، ج ۸، ص ۲۳ این نشان دهنده آن است کسانی که در رأس خلافت بودند، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آنها این جمله را می گوید. فردی که در رأس حکومت قرار گرفته و با معارف اسلامی آشنا نیست و هنوز آن روحیه واقعی اسلامی در روح او جای نگرفته، او چگونه ادعای بزرگی مثل جانشینی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دارد؟ به این شکل آمدند و با چنین سابقه‌ای بعد از نبی مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فتوحاتی هم انجام دادند.

۶۰ - تعیین خلیفه

اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خلیفه معین نکرد!!! و تعیین آن را به عهده مردم گذاشت!!!؛ پس این کار حضرت، حق و به صلاح امت و تضمین کننده هدایت مردم بود و بر همه واجب است از او متابعت کنند؛ چون کار او باید برای تمام خداجویانی که معتقد به قیامت هستند، الگو باشد زیرا آیه قرآن می گوید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (۱) یعنی: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند. بنابراین، کار ابوبکر که خلیفه معین کرد بر خلاف سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و موجب ضلالت امت شد و هم چنین کار عمر که تعیین خلافت را به عهده شورای شش نفره نهاد نیز بر خلاف سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سیره ابوبکر بود و اگر چنانچه بگوئید کار ابوبکر و عمر به صلاح امت بود، پس باید ملتزم باشید که کار رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صحیح نبوده است، نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ. **** پی نوشت: (۱) - أَحْزَاب (۳۳): آیه ۲۱

۶۱ - فرار ابوبکر در جنگ سلسله

جنگ سلسله در وادی رمل بود. این جنگ مثل جنگ خیبر بود؛ زیرا نخست پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را به میدان فرستاد، ولی او با لشکر گریخت، سپس عمر را فرستاد، او نیز با افراد تحت فرمانش فرار کرد، ولی بعد از آنها علی علیه السلام را فرستاد و علی علیه السلام با غنایم و اسیران برگشت. شیخ مفید این نبرد را به تفصیل در کتاب ارشاد نقل کرده است. (۱) این جنگ سلسله غیر از جنگ ذات السلاسل است که در سال هفتم هجرت به فرماندهی عمرو بن عاص روی داد. در آن جنگ نیز ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح، تحت فرماندهی عمرو بن عاص بودند، چنانکه عموم مورخان گفته اند. (۲) در حالی که قرآن به صراحت فرار کننده از مقابل دشمن را کافر می داند. (۳) اسناد: (۱) الارشاد للشيخ المفيد ص ۶۰ - ۶۱ ط الحيدرية. (۲) السيرة النبوية لابن هشام ج ۴/۲۷۲ و ۲۷۴ الكامل لابن الاثير ج ۲/۱۵۶ السيرة الحلبية ج ۳/۱۹۰. (۳) سوره انفال ۱۶

۶۲ - ابوبکر از فراریان جنگ خیبر

در روز جنگ خیبر بود که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با لشکری برای فتح قلعه فرستاد، ابوبکر گریخت و برگشت! (۱) ابن ابی الحدید راجع به فرار عمر و ابابکر از جنگ خیبر می گوید: وَمَا اُنْسَ لَا اُنْسَ اللَّذِينَ تَقَدَّمَا وَفَرَّهَمَا وَالفُرُّ قَدْ عَلِمَا حُوبَ يَعْنِي: آنچه را فراموش کنم، فراموش نمی کنم که آن دو (ابوبکر و عمر) در جنگ تقدم جستند و از جهاد فرار کردند و حال آن که می دانستند فرار از جهاد از گناهان بزرگ است. خداوند فراری از مقابل دشمن را به صراحت کافر خوانده است. (۲) اسناد: (۱) این حدیث را حاکم نیشابوری در جلد سوم، صفحه ۲۷ کتاب خود، به همین نحو که گفتیم نقل کرده است. سپس می گوید: این حدیث با سند صحیح نقل شده است، ولی بخاری و مسلم روایت نکرده اند! - ذهبی با تصریح به صحت آن در تلخیص مشی تدرك آورده است. فرار ابوبکر و عمر روز خیبر: ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر ج ۱/۱۶۹ ح ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۷ و ۲۶۱ و ۲۶۲ ط ۱ مناقب علی بن ابی طالب لابن المغازلی ص ۱۸۱ ح ۲۱۷ ط ۱ خصائص امیر المؤمنین للنسائی ص ۵۲ و ۵۳ أسد الغابه ج ۴/۲۱ مسند أحمد ج ۶/۳۵۳ البدایة و النهایة ج ۴/۱۸۶ الغدير ج ۱/۳۸ مجمع الزوائد ج ۹/۱۲۲ و ۱۲۴ مصنف ابن ابی شیبة ج ۶/۱۵۴ الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۳/۲۸۲ تذكرة الخواص، مسند البراز ج ۱ الكامل لابن الاثير ج ۲/۱۴۹ (۲) سوره انفال ۱۶

۶۳ - خطبه ابوبکر

ابوبکر پس از رسیدن به خلافت در اولین خطبه‌اش برای مردم گفت: «ایها الناس، انی وُلِّیْتُ عَلَیْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَیْرِكُمْ، فَبِإِنْ اطعت فأَعینونی وَ إِنْ عَصَيْتُ فَقُوْمونی» فَإِنَّهُ قَامَ عَلَی مَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي! اسْتَقَمْتُ، وَ إِنْ زِغْتُ، غَضِبْتُ فَجَبُّونِي «۱» ای مردم من بر شما والی و حاکم شدم و بهتر از شما نیستم، پس اگر اطاعت کردم یاریم دهید و اگر تمرد و عصیان کردم به راه راست و ا دارید» این در حالی است که شیعه و سنی این سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را در مورد امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده‌اند که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضُ» (۱) «علی با حق است و حق با علی است و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند» حال سؤالی را از کلام خداوند مطرح می‌کنیم: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (سوره یونس آیه ۳۵) «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا کسی که نمی‌تواند هدایت کند بلکه باید هدایت شود؟ شما را چه شده است؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟ ***** پی نوشت: (۱) تاریخ بغداد از خطیب بغدادی ج ۱۴ ص ۳۲۱ - تاریخ ابن عساکر ج ۳ ص ۱۱۹ - حاکم در مُسْتَدْرَك ج ۳ ص ۱۲۴ - صحیح ترمذی ج ۵ ص ۲۹۷ - صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۲۲

۶۴ - ابن تیمیّه و شجاعت خلفا

شجاعت، از دیدگاه ابن تیمیّه: هنگامی که ابن تیمیّه می‌بیند خلفای سه گانه در هیچ جنگی پیروز نبوده‌اند و در تمام جنگ‌های زمان رسول خدا هیچ کافری را نکشته‌اند، برای توجیه این مطلب می‌گوید: وَ الْقِتَالُ يَكُونُ بِالِدَعَاءِ كَمَا يَكُونُ بِالْيَدِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هَلْ تَرَزَقُونَ وَ تَنْصَرُونَ إِلَّا بضعفائكم بدعائهم و صلواتهم و إخلاصهم. (۱) جنگ گاهی با دعاست؛ همانطور که گاهی با دست صورت می‌گیرد؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده: آیا غیر از این است که شما با دعا و نیایش و اخلاص ضعیفانتان روزی داده شده و یاری می‌شوید؟ و باز در جای دیگر با تحریف در معنای «شجاعت» می‌گوید: إِذَا كَانَتِ الشَّجَاعَةُ الْمَطْلُوبَةُ مِنَ الْأُمَّةِ شَجَاعَةُ الْقَلْبِ، فَلَا رَيْبَ أَنَّ أَبَابُكَرَ كَانَ أَشْجَعَ مِنْ عُمَرَ وَ عُمَرَ أَشْجَعُ مِنْ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ مَعَ النَّبِيِّ فِي الْعَرِيشِ. (۲) اگر شجاعت مورد نیاز رهبران، شجاعت قلبی باشد، پس شکی در این نیست که ابوبکر از عمر شجاع‌تر بود و عمر نیز از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع‌تر بود و او در روز بدر همراه با رسول خدا در خیمه نشسته بود!!! پس در این صورت، شجاعت بر دو قسم است: ۱. شجاعت به معنایی که همه انسان‌ها از آن می‌فهمند؛ ۲. شجاعت به معنایی که ابن تیمیّه فهمیده که همان نشستن بیرون از گود و تماشا کردن نبرد دیگران باشد. ***** پی نوشت: (۱) الحَرَائِي، أحمد بن عبد الحليم بن تيمية أبو العباس (متوفى ۷۲۸هـ)، منهاج السنة النبوية، ج ۴، ص ۴۸۲، تحقيق د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ. (۲) الحَرَائِي، أحمد بن عبد الحليم بن تيمية أبو العباس (متوفى ۷۲۸هـ)، منهاج السنة النبوية، ج ۸، ص ۷۹، تحقيق د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ.

۶۵ - فرماندهی لشکر

تاریخ یعقوبی می‌نویسد: و كان في الجيش ابوبكر و عمر ... فَلَمَّا اسْتَدَّتْ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: انفذوا جيش أسامة! فقالها مراراً و اعتلَّ اربعة عشر يوماً. ص ۱۱۳. ابوبکر و عمر داخل در لشکر أُسَامِيَّة بودند (أُسَامِيَّة فرمانده آنان بود ...) زمانی که بیماری پیامبر شدت یافت حضرت فرمودند: لشکر أُسَامِيَّة را به حرکت در آورید و یاری کنید؛ این امر را بارها فرمود و لکن این لشکر چهارده روز معطل ماند. عقل می‌گوید برای فرماندهی لشکر باید تواناترین و مدیرترین و شجاع‌ترین انتخاب شود، چرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آنها را فرمانده یک گروه اعزامی برای جهاد قرار نداد؟ و چرا أُسَامَةَ را فرمانده و آنان را فرمانبر قرار داد

و آنها را لایق این فرماندهی ندانست؟ چگونه کسی که برای فرماندهی یک لشکر سزاوار نیست، برای جانشینی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ که مقامی است بسیار بالاتر، لایق باشد؟!!

۶۶ - آیات خلافت ابوبکر

علماء اهل سنت قائل هستند که هیچ آیه و روایتی در مورد خلافت جناب ابوبکر نداریم چنانچه ابن کثیر می گوید: **إِنْ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَنْصَحْ عَلِيَّ الْخِلَافَةَ عَيْنًا لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، لَا لِأَبِي بَكْرٍ، كَمَا قَدْ زَعَمَهُ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَلَا لِعَلِيٍّ، كَمَا يَقُولُهُ طَائِفَةٌ مِنَ الرَّافِضَةِ.** (۱) پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، احدی را برای خلافت معین نکرد، نه به ابوبکر وصیت کرد، چنانچه برخی اهل سنت این گونه گمان می کنند و نه برای علی، چنانچه برخی شیعیان این گونه گمان می کنند. آقای نووی، از صحیح بخاری و صحیح مسلم، روایتی را نقل می کند که: **قِيلَ لِعَمْرٍو اَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: اِنْ اسْتَخْلَفْتُ، فَقَدْ اسْتَخْلَفْتُ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْ ابِي بَكْرٍ وَ اِنْ اَتْرَكَ، فَقَدْ تَرَكَ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْ ابِي بَكْرٍ وَ اِنْ اسْتَخْلَفْتُ، فَقَدْ اسْتَخْلَفْتُ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْ ابِي بَكْرٍ وَ اِنْ اَتْرَكَ، فَقَدْ تَرَكَ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْ ابِي بَكْرٍ.** (۲) از خلیفه دوم پرسیدند که: چرا خلیفه و جانشین معین نمی کنی؟ گفت: اگر خلیفه معین نکنم، پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ هم خلیفه معین نکرد و اگر خلیفه معین کنم، به سیره کسی عمل کرده‌ام که بهتر از من بود یعنی ابوبکر. نووی می گوید: **هَذَا الْحَدِيثُ دَلِيلٌ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لَمْ يَنْصَحْ عَلِيَّ الْخِلَافَةَ.** (۳) این حدیث دلالت بر این دارد که نبی مکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خلیفه معین نکرده است. با این حساب چگونه می توان به آن مشروعیت الهی داد؟ ***** پی نوشت: (۱) **الْبِدَايَةُ وَالتَّهْيِئَةُ** ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۷۰ **مواقف عضد الدین ایجی**، ص ۴۰۰ قواعد العقائد ابو حامد غزالی، ص ۲۲۶ **الفرق بین الفرق** عَزِيدُ الْقَاهِرِ بَغْدَادِي، ص ۳۴۹ (۲) **صحیح بخاری**، ج ۸، ص ۱۲۶ **صحیح مسلم**، ج ۶، ص ۴ **مسند احمد**، ج ۱، ص ۴۳ **مُشْتَدِرُكَ حَاكِم**، ج ۳، ص ۹۵ (۳) **شرح مسلم نووی**، ج ۱۲، ص ۲۰۵

۶۷ - سخنی با جناب ابوبکر

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا فَاطِمَةُ اِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكَ. فاطمه؛ غضب تو غضب خداست و رضایت تو رضایت خداست. (۱) حیات کوتاه صدیقه طاهره اگر چه اندک بود لکن معرکه آرا و نظرات فراوانی است که عمدتاً از جانب مخالفین شیعه است. عمده اختلاف هم به یک هفته خاص در تاریخ اسلام بر می گردد، چند روز قبل و بعد از حیات رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ. اهل تاریخ به خوبی می دانند که در لحظات آخر عمر حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نزاعهای بسیاری در مورد خلافت بعد از ایشان رخ داد، اگر چه رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تمام راههای فرار از فرمان الهی را بستند اما با سرپیچی افرادی خاص تاریخ به گونه دیگر رقم خورد؛ شاید یکی از دلایلی که ایشان دستور تشکیل سپاه **أَسَامَةَ** را دادند خارج کردن بزرگان فتنه از شهر مدینه بود. البته نباید فراموش نمود فرمایشات ایشان برای زعامت مسلمین بعد از خود چه مستقیم و چه به صورت ذکر فضایل **عَلِيٍّ السَّلَام** و اهل بیت ایشان، از بیانشان نزول آیات قرآن در شأن اهل بیت و علی عَلَيْهِ السَّلَام تا اعلان رسمی که نمونه بارز آن واقعه بزرگ ۱۸ ذی الحجه سال ۱۰ هجری که معروف به غدیر خم. نکته قابل تامل این است که به اعتراف مفسرین اهل سنت در شان علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام سیصد آیه نازل شده (۲) که جای بسیار تاسف است که مسلمانان با دیدن و شنیدن کرامات و عظمت **عَلِيٍّ السَّلَام** باز بر انحراف خود و قوم خود اصرار ورزیدند که با یورش به خانه وحی این کج روی‌های خود را ثابت کردند. هیزم آوردند و در خانه را به آتش کشیدند و جسارت را به جایی رساندن که تنها یادگار رسول را مضروب نمودند؛ اگر چه اهل بیت خوب می دانستند که چه جسارتی بر مادرشان و ریحانه رسول می شود اما شاید به این زودی انتظار نداشتند! **أَبِي نَعِيمٍ** در کتاب **حلیه الاولیاء** جلد ۲ صفحه ۳۰۲ نقل می کند که رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ پس از بازگشت از یکی از غزوات به مسجد وارد شدند و پس از خواندن نماز بیرون آمدند و فاطمه عَلَيْهِ السَّلَام اول کسی

بود که همیشه به استقبال ایشان می‌آمد، رسل الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فاطمه را مورد تفقد خویش قرار دادند و گریه نمودند! زمانی که علت را جویا شدند فرمودند: می‌بینم که رنگ صورتت تغییر کرده است! رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ جسارتهای عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ وَ أَبُو بَكْرٍ ابْنِ أَبِي قُحَّافَةَ را دیدند و دیدند که چگونه رِيحَانَةُ خود را مضروب می‌نمایند دیدند که صورت خیر النساء العالمین (۳) نیلی شده است. آقای ابوبکر! تاریخ نمی‌تواند فراموش کند زمانی که آیه شریفه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۴) نازل شد که رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَذَكَ را به صدیقه طاهره بخشیدند (۵) ولی شما بعد از رحلت ایشان حدیثی جعل نمودین که: نحن معاشر الانبياء لا نورث، ما تركناه صدقه ما انبياء الهی ارث قرار نمی‌دهیم، هرچه از ما به جا بماند صدقه است! حال سؤال این است که این صحبت شماست؟ از صحابی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بعید است که دروغ به حضرت ایشان منتسب نماید. در جعلیت این کلمات شما هر صاحب عقلی شهادت می‌دهد: اول: فَذَكَ ارث نبوده بلکه هبه و یا همان بخشش بوده. دوم: بر فرض ارث بودن فَذَكَ این کلام شما بر خلاف نص صریح قرآن کریم است و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بعید است که بر خلاف خدای خود بیانی بفرماید. سوم: شما گفته‌اید که معاشر الانبياء یعنی همه انبياء الهی ارث باقی نمی‌گذارند و این بر خلاف آیات قرآن است. توجه بفرمایید: (۱) سوره نمل آیه ۱۱: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ سَلِيمًا از داوود ارث برد (۲) سوره مریم آیه ۱۵ که اشاره با درخواست حضرت زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ از خداوند متعال که به او فرزندی عطا نماید فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ از لطف خاص خود فرزند صالح و جانشینی شایسته بمن عطا بفرما که او وارث من و همه آل يَعْقُوبَ باشد (۳) سوره انبياء آیه ۸۹ که راجع به دعای حضرت زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ است وَ زَكْرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ بِهِ يَادُّ بِيَاوُرَ حَالِ زَكْرِيَّا رَا هِنْكَامِي كِه خَدَا رَا نَدَا كَرْد كِه بَار الْهَا مَرَا تَنَهَا نَكْدَار وَ بَه مَن فَرَزَنْدِي كِه وَارث مَن بَاشَد عَطَا فَرْمَا كِه تُو بَهْتَرِيْن وَارث اَهْل عَالَمِ هَسْتِي؛ مَا هَم دَعَايِ او رَا مَسْتَجَاب كَرْدِيْم وَ يَحْيَى رَا بَه او عَطَا فَرْمُوْدِيْم. بگذارید احتجاجات صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ را به یاد دوستداران شما بیاورم چرا که خود شما بعید می‌دانم فراموش کرده باشید! صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ در احتجاجی که با شما داشتند فرمودند: پسر أَبِي قُحَّافَةَ آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ افتراء بزرگی بر خدا بسته‌ای، آیا با علم و از روی دانایی و عمد عمل به کتاب خدا را ترک نمودی؟ و قرآن را پشت سر خود انداختی؟ آیا خداوند تو را به آیه‌ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده؟ آیا تو به خاص و عام قرآن از پدرم مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و پسر عمم عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ داناتری؟ جناب ابوبکر! گویا فراموش کرده‌اید که شما لا اقل در روز این آیه شریفه را ده مرتبه می‌خوانده‌اید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ پیروان شما از قول معاصرین شما مکرر در تفاسیر خود آورده‌اند که منظور از صراط ولایت عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ است (۶) و یا روایت نبوی که حضرت فرمودند: صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ، نُمَسِّكُكَ رَا هِ عَلِيٍّ حَقٌّ اسْت وَ آن را اختیار می‌کنیم اما گویا شما هنوز بر حرف خود اصرار دارید، به یاد می‌آوردید که بعد از احتجاجات صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رو به شما کرد و فرمود: چرا فاطمه را از حق پدرش محروم نمودی؟ و حال آنکه او در زمان حیات رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مَالِكٌ بُوْدَه وَ مَتَصَرَفٌ؟ گویا شما قواعد فقهی را فراموش نموده بودید و گفتید که اگر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ شاهد بیاورد ملک را به او می‌دهم و الا محروم خواهم نمود! بگذارید به یاد شما بیاورم که عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ چه جوابی به شما فرمودند: بر ما بر غیر مسلمانان حکم می‌کنی؟ مگر رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نفرمودند: شاهد و گواه بر مدعی است تو قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ را رد نمودی و بر خلاف شریعت دستور دادی آقای ابوبکر مگر عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ از شما سؤال ننمود که آیه تطهیر در شان فاطمه است و شما جواب مثبت دادی؟ مگر عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ از شما نپرسید که: مگر این آیه در حق ما نازل نشده بود؟ جواب شما چه بود؟ بگذارید من به حافظه دوست داران شما کمک کنم شما قسم خوردید که این آیه در حق اهل بیت نازل شده آیا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نفرمود: آیا فاطمه‌ای که خدا شهادت به طهارت او داده برای مال دنیا دعوای بی‌جا می‌نماید؟ شهادت طاهره را رد می‌کنی و شهادت یک

اعرابی ساده که اصول طهارت اسلامی را نمی‌داند قبول می‌کنی؟ به یاد می‌آورد که عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام بعد از اتمام فرمایشاتشان متغیراً به خانه برگشتند؟ خانه‌ای که تا مسجد پسر عموی خود چند قدمی فاصله نداشت! یادتان می‌آید که مردم چه کردند؟ یادتان می‌آید که مردم بر شما خرده گرفتند که چرا حق اهل بیت پیامبر را نمی‌دهید؟ یادتان می‌آید که شما بر منبر رفتید و چه گفتید؟ ایها الناس این چه هیاهویی است که بر پا کرده‌اید؟ گوش به حرف هر کس می‌دهید؟ چون شهادتشان را رد کرده‌ام این حرفها را می‌زنند! دوست نداشتیم این کلمات شما را بیاورم اما چه می‌توان کرد که حافظه تاریخ فراموشی ندارد اگر چه دوستان شما فراموش کرده‌اند و یا خود را به خواب زده‌اند این شما نبودید که بر بالای منبر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی و فاطمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) دشنام دادید؟ این شما نبودید که احتجاجات صدیقه طاهره عَلِيَّهَا السَّلَام را مانند زن فاحشه خواندید؟ نمی‌دانم دوستان شما این رفتار شما را می‌دانند؟ می‌دانید که چه تهمت‌ی بر رِيحَانَةُ رسول زده‌اید؟ کسی که خدا او را مطهر دانسته؛ و شما با این کلمات علم الهی را هم نادیده گرفتید پناه می‌برم از غضب الهی ... خوب گوش کنید این سخنان شما نیست؟ إِنَّمَا هُوَ تَعَالَى شَهِيدُهُ ذَنْبُهُ (۷) مُرَبِّ لِكُلِّ فِتْنَةٍ، هُوَ الَّذِي يَقُولُ: كَرَّوْهَا جَذَعِيَّةً بَعِيدَ مَا هَرِمَتْ، تَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ وَتَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ، كَأُمَّ طِحَالٍ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا الْبُغْيُ. از عزیزان عذر می‌خواهم که مجبور به ترجمه این کلمات می‌شوم جز این نیست که [الْعِيَاذُ بِاللَّهِ] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام روباهی می‌باشد که شاهد او [نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ] فاطمه [دم او باشد؛ ماجراجو و بر پا کننده فتنه می‌باشد و فتنه‌های بزرگ را کوچک نشان می‌دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می‌نماید، کمک از ضعف و یاری از زنها می‌طلبد مانند ام طحال [زن بدکاره زمان جاهلیت] که دوست می‌داشت با نزدیکان خود گناه و فساد داشته باشد (۸) عجباً از شما که خود را خلیفه رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌دانید ... چه زشت کلامی بر زبان جاری ساختید؛ یار غار رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جناب ابوبکر! أَبُو يَحْيَى استاد ابن أَبِي الْحَدِيدِ دوستار خویش را که می‌شناسید؟ ببینید در جواب سؤال شاگردش چه گفته: از استاد خود أَبُو يَحْيَى سؤال نمودم که کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات چه کسی بوده؟ گفت: کنایه و تعریضی نبوده بلکه صراحت در کلام بود! گفتیم: اگر صراحت داشت سؤال نمی‌نمودم. أَبُو يَحْيَى خندید و گفت: این نسبتها را به علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام داد. گفتیم: این سخنان ناشایست تمامش نسبت به علی بود؟ گفت: بله پسر! سلطنت همین است! (۹) بله آقای ابوبکر سلطنت همین است! چون که فرهنگ نبوی این تعابیر را در حق هیچ مسلمانی را نمی‌پسندد. نمی‌خواهم به عنوان یک شیعه امیر المومنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام و منتقد رفتار شما قضاوت کنم اما هر آزاد مرد بدون تعصبی با دید انصاف نگاه کند به این نتیجه می‌رسد که شما راه پیامبر اسلام را طی نمودید بلکه اسباب انحراف آن را پدید آورده‌اید. پیر مردی که محاسنش سفید شده، یار غار پیامبر و حال خلیفه ایشان بر منبر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌رود و در مقابل انصار و مهاجرین با صدای رسا می‌گوید علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام (العیاذ بالله) روباه است و (نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ) فاطمه دم آن و مانند زن بدکاره میان مردم حرکت می‌کنند! خدا می‌داند که بر علی و فاطمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) چه گذشت ... پناه می‌برم از هول روز قیامت آقای ابوبکر مگر شما احادیث شریف نبوی که در شان اهل بیت رسول (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ) فرموده‌اند را نشنیده بودید که این طور سخن رانیدید؟ آقای ابوبکر مگر عایشه دختر شما نیست؟ این گفته را برای شما بیان نکرده: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ أَصْدَقَ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ غَيْرَ أَبِيهَا بعد از رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی به صداقت و راستگویی مثل فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام ندیده‌ام (۱۰) گویا روایت ابن عَبَّاس از شب معراج نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را فراموش نموده بودید که آن سخنان را بر زبان جاری ساختید و غضب فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام را برای خود خریدید. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَيْلَةَ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلِيَّ بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صِفْوَةُ اللَّهِ فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلِيٌّ بَاغِضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ حضرت رسول می‌فرماید: شبی که به معراج رفتم سر در بهشت بود نیست خدایی غیر از الله، مُحَمَّدٌ رسول خدا، عَلِيٌّ محبوب خدا، حسنین برگزیده و دوست خدا، فاطمه دوست و برگزیده خدا و لعنت خدا بر مغضوبین ایشان (۱۱) آقای ابوبکر مگر شما نشنیده بودید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

فرمودند: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ سَيِّئِي وَمَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ هَر كَس عَلِي رَا دَشْنَام بَدَهْد، بَه مَن دَشْنَام دَاَدَه وَ هَر كَس كَه بَه مَن دَشْنَام دَهْد بَه خَدَا دَشْنَام دَاَدَه. (۱۲) و شما به علی دشنام دادید... حال کسی که به خداوند و نبی الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دشنام دهد جز لعنت ابدی الهی عاقبتی دیگر دارد؟ پناه می‌برم از غضب الهی اما جناب ابوبکر قیامت گرچه دیر آید؛ بیاید ***** پی نوشت: ۱. مُسْتَدْرَك الصَّحِيحِينَ ج ۳ ص ۱۳۰ أسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲ كنز العمال ج ۷ ص ۱۱۱ ميزان الاعتدال ج ۲ ص ۷۲ ذخائر العقبى ص ۳۹. ۲. تاريخ بغداد ج ۶ ص ۲۲۱ صواعق المحرقة ص ۷۶ نورالابصار شبلنجی ص ۷۳. ۳. مسند أحمد ج ۶ ص ۲۸۲ طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۴۰ أسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲ خصائص النسائي ص ۳۴. ۴. سوره مبارکه اسراء آیه ۲۶. ۵. ميزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۲۸ كنز العمال ج ۲ ص ۱۵۸. ۶. شواهد التنزيل - حاكم حسكاني - ج ۱ ص ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۳۴۷. ۷. در برخی كتب «إِنَّمَا هِيَ تُعَالَّةٌ شَهِدَهَا ذَنْبُهَا» آمده ۸. شرح ابن أبي الحديد ج ۱۶ ص ۲۱۴. ۹. شرح ابن أبي الحديد ج ۱۶ ص ۲۱۵. ۱۰. كنز العمال ج ۷ ص ۱۱۱. ۱۱. تاريخ بغداد ج ۱ ص ۲۵۹. ۱۲. كفاية الطالب اول باب ۱۰

۶۸ - کلمه مولا

خليفة اول جناب ابوبکر از منصبی که بر آن تکیه زده بود، با لفظ ولی یاد می‌کند و می‌گوید: «ألا إني قد وليت عليكم هان بدانید من بر شما ولی شده‌ام، در حالی که بهترین شما نیستم!» (۱) مشابه همین کلام از جناب عمر نقل شده: «ألا إني قد وليت عليكم هان بدانید که من ولی شما شده‌ام!» (۲) و از جناب عمر نیز در مورد امر جانشینی صادر شده است که گفت اگر سالم مولى حُدَيْفَةَ زنده بود او را بر شما ولی می‌کردم (۳) و نیز به او در مورد جانشینی اش گفته شد که اگر صلاح می‌دانید جانشینی برای خود تعیین کنید. او در پاسخ از ابو عبید جَرَّاح، معاذ بن جَبَل، خَالِد بن وَليد يك به يك نام می‌برد و در مورد هر کدام می‌گوید می‌خواستم او را ولی گردانم (۴... آن طور که دیدید شیخین از منصبی که بر آن تکیه زده‌اند با الفاظی هم ریشه ولی یاد می‌کنند و در مورد امر جانشینی پس از خود نیز از این واژه بهره برده‌اند؛ در این صورت البته دلالت این کلام واضح است و کسی هم در فهم آن دچار تردید و تردد و تأویل نشده است؛ اما چطور وقتی رسول خدا در مورد جانشینی امیر المؤمنین می‌فرماید که «علی ولی شماست» یا می‌فرماید «علی ولی شما بعد از من است»... داستان دچار فراز و نشیب‌های زیادی می‌شود تا آنجا که (... تا به کجا مطرح نیست، مهم این است که) به برداشت بحث جانشینی منتهی نشود؟! ***** پی نوشت: (۱) - كنز العمال - المتقى الهندی - ج ۵ - ص ۵۹۹ المصنف - عَبْدُ الرَّزَّاقِ الصَّنْعَانِيُّ - ج ۱۱ - ص ۳۳۶ - ۳۳۷ السنن الكبرى - البيهقي - ج ۶ - ص ۳۵۳ تاريخ الطبری - الطبری - ج ۳ - ص ۲۸۱ - ۲۸۲ (۱۴۰۶۲) عَنْ الْحَسَنِ أَنْ أَيْبَاكَرَ الصَّدِيقِ خَطَبَ النَّاسِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَكْبَسَ الْكَيْسِ التَّقْوَى وَ أَحَقَّ الْحَقِّ الْفَجُورَ أَلَّا إِنْ الصَّدَقَ عِنْدِي الْأَمَانَةُ وَالْكَذِبَ الْخِيَانَةُ، أَلَّا إِنْ الْقَوَى ضَعِيفٌ حَتَّى آخِذَ مِنْهُ الْحَقُّ، وَ الضَّعِيفَ عِنْدِي قَوَى حَتَّى آخِذَ لَهُ الْحَقُّ، أَلَّا وَ إِنِّي قَدْ وَليتْ عَلَيْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، لَو دَدْتُ أَنْ قَدْ كَفَانِي هَذَا الْأَمْرَ أَحَدُكُمْ (۲) - الْبِدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ - ابْنُ كَثِيرٍ - ج ۷ - ص ۹۲: وَقَالَ سَيِّفٌ بَعْدَ ذِكْرِهِ قَدُومَ عَمْرٍ بَعْدَ طَاعُونَ عَمَوَاسٍ فِي آخِرِ سَنَةِ سَبْعِ عَشْرَةَ، قَالَ: فَلَمَّا أَرَادَ الْقَفُولَ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ مِنْهَا خَطَبَ النَّاسَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَلَّا إِنْ قَدْ وَليتْ عَلَيْكُمْ (۳) - تاريخ ابن خلدون - ابن خلدون - ج ۱ - ص ۱۹۴ قول عمر لو كان سالم مولى حُدَيْفَةَ حيا لوليتَه (۴) - تاريخ المدينة - ابن شبة النميري - ج ۳ - ص ۸۸۶ - ۸۸۷ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مَعْرُوفٍ قَالَ، حَدَّثَنَا ضَمْرَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْعَجْفَاءِ (الشَّامِيِّ) (۳) قَالَ، قِيلَ لِعَمْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ عَهَدْتَ؟ قَالَ: لَوْ أَدْرَكَتْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجِرَاحِ لَوَلِيتَهُ، فَإِنْ قَدِمْتَ عَلَيَّ رَبِّي فَقَالَ لِي: مِنْ وَليتِ عَلِيٍّ أُمَةٌ مُحَمَّدٌ؟ قُلْتُ سَمِعْتُ عَبْدَكَ وَ خَلِيلَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، <صفحه ۸۸۷> وَ أَمِينٌ هَذَا الْأُمَّةُ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجِرَاحِ، وَ لَوْ أَدْرَكَتْ مَعَاذَ بْنَ جَبَلٍ. ثُمَّ وَليتَه (ثم (۱) قدمت على ربِّي فَقَالَ لِي: مِنْ وَليتِ عَلِيٍّ أُمَةٌ مُحَمَّدٌ؟ قُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ عَبْدَكَ وَ خَلِيلَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: يَأْتِي بَيْنَ الْعُلَمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَرْتَوْهُ، وَ لَوْ أَدْرَكَتْ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ ثُمَّ وَليتَه، ثُمَّ قَدِمْتَ عَلَيَّ

ربی فسألنی من ولیت علی أمه محمد؟ لقلت: سمعت عبدک و خلیکک صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یقول: سیف (من سیوف) (۲) اللہ سلہ علی المشرکین.

۶۹- اهل سنت و نماز ابوبکر

یکی از کارهایی که اهل سنت و جماعت با آن مخالفت کرده و علیه آن کارشکنی می‌نمایند، مساله جانشینی حضرت علی علیه السلام می‌باشد. آنان با یکدیگر هم پیمان شدند تا امامت علی را نپذیرند و بدان تن ندهند. با وجود آنکه پیامبر آنان را به همراهی با لشکر اُسامة بن زَید فرمان داده بود - تا هنگام وفات آن حضرت در مدینه نباشند - لیکن عایشه آنها را از حال پیامبر خبر دار کرد و آنها از نیمه راه بازگشتند و با تدبیر عایشه، ابوبکر در محراب پیامبر برای اقامه‌ی نماز صبح ایستاد و این در حالی بود که پیامبر از شدت بیماری در مسجد حاضر نشده بودند. لیکن بلال بی‌درنگ آن حضرت را با خبر ساخت و پیامبر با زحمت بسیار و با تکیه بر بازوان علی و فضل بن عباس وضو گرفت. پیامبر را درحالی به مسجد آوردند که پاهای مبارکشان روی زمین کشیده می‌شد. پیامبر به جلو ابوبکر آمد و نماز او را شکست و خود به صورت نشسته نماز خواندند و صحابه به ایشان اقتدا کردند. هنگامی که آن حضرت به خانه بازگشت، آنان را احضار نموده و بر کارشان توبیخ نمودند و سپس - در اثر بیماری و خستگی - از هوش رفتند. (۱) بیشتر بدانیم: نماز ابوبکر در بیماری پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ***پی نوشت: (۱) صحیح بخاری: ۱/۹۲ صحیح مسلم: ۲/۲۳ سنن ابن ماجه: باب ما جاء فی صلات رسول اللہ مسند أحمد: ۶/۲۱۰ و طبقات ابن سعد: ۳/۱۷۹ أنساب الأشراف: ۱/۵۵۷ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید خطبه ۱۵۶ - ۹/۱۷۹ و در چاپ مضر ۲/۴۸۵

۷۰- اعتراف پسر ابوبکر

پسر ابوبکر قبول نداشت که پدرش اولین مسلمان بود ولی سنی‌ها اصرار بر آن دارند!! آیا صحیح است که خالد بن سعید بن العاص قبل از ابوبکر اسلام آورده است و اولین کسی که به اعتراف - مُحَمَّد بن ابی بکر و ده‌ها نفر از محققان و مؤرخان اسلام آورد، حضرت علی بود؟ چنانچه در نامه‌ای برای معاویه این حقیقت را اعتراف کرده: ۱ - نامه فرزند ابوبکر: «فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَأَتَابَ وَصَدَّقَ وَوَافَقَ - أَسْلِمَ وَ سَلَّمَ أَخُوهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَ هُوَ هُوَ السَّابِقُ الْمَبْرُزُ فِي كُلِّ خَيْرٍ، أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا» ۲ - ابو یقظان می‌گوید: إِنَّ خَالِدَ بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ. (المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ ۳: ۲۷۸) ۳ - سَعْدُ وَقَاصٌ مِی‌گوید: أَبُو بَكْرٍ أَوَّلِينَ كَسَى نَبُودَ كَمَا مَسْلَمَانِ شَد، بَلَكَا قَبْلَ از او بيش از پنجاه نفر مسلمان شدند. مُحَمَّد بن سَعْد، قُلْتُ لِأَبِي: أَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَوَّلَكُمْ إِسْلَامًا فَقَالَ: لَا لَأَ وَ لَقَدْ أَسْلَمَ قَبْلَهُ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِينَ رَجُلًا (... تاريخ طبری ۱: ۵۴۰) و عمر نیز قبل از ابوبکر اسلام آورده و ابوبکر بعد از پنجاه و اندی اسلام آورد. ۴ - زهري می‌گوید: عمر پس از چهل و اندی نفر از مرد و زن، اسلام آورد (... تاريخ الاسلام (السيرة النبوية): ۱۸۰ طبقات ابن سعد ۳: ۲۶۹ صفة الصفوة ۱: ۲۷۴ اگر این مطالب واقعیت داشته باشد، چرا اینقدر واقعیات را وارونه می‌کنید؟ و دائماً چنین می‌گویید که اولین مردی که اسلام آورد ابوبکر بود. منظور شما از این جعلیات و دروغ پردازی‌ها تراشیدن فضائل بیشتری برای خلیفه اول است و یا انکار فضائل حضرت علی برای شما مهم است؟

۷۱- ابلاغ آیات براءت

عموم مفسرین سنی و شیعه و بسیاری از تاریخ نگاران اسلامی نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ابوبکر را جهت ابلاغ آیاتی چند از سوره مبارکه براءت به زائران مکه و اهل آن در ایام حج در سرزمین منی، اعزام و مأمور کرد و این آیات در حقیقت قطعنامه‌ای بود مبنی بر ممنوعیت روش‌های مختلف جاهلی مشرکان در مکه و مسجد الحرام. اما پس از طی چند منزل

حضرتش به امر خدا او را از این کار معزول و دستور برگشتن وی را صادر و علی بن ابیطالب عَلَیْهِ السَّلَام را مامور انجام این وظیفه مهم و سرنوشت ساز کرد و در پاسخ ابوبکر که از علت این عزل و نصب سؤال نمود فرمود: جبرائیل نزد من آمد و گفت: پیام الهی را نباید ابلاغ کند مگر خودت یا مردی از خود تو یعنی اهل بیت تو. (۱) نکته‌ای که باید به آن توجه کرد آن است که خود پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّم به طور قطع و یقین می‌دانستند که ابوبکر صلاحیت ابلاغ آیات را ندارد. ولی اگر از اول کار مولا علی عَلَیْهِ السَّلَام را به سوی مکه می‌فرستادند، این مطلب برای ما روشن می‌شد که ایشان صلاحیت ابلاغ را دارد ولی دیگر اثبات نمی‌شد که آیا غیر از او نیز کسی صلاحیت دارد یا نه؟ لذا در این ماجرا اول ابوبکر فرستاده می‌شود و بعد از طرف خداوند عزل می‌گردد تا همگان بفهمند که او صلاحیت ندارد و تنها مولا علی عَلَیْهِ السَّلَام است که قابلیت و صلاحیت ابلاغ احکام را دارد. در واقع این ماجرا تنها اثبات صلاحیت مولا- علی عَلَیْهِ السَّلَام را نمی‌کند بلکه در کنار اثبات ایشان دیگران را نیز نفی می‌کند. ***پی نوشت: (۱) مسند أحمد ۳/۲۸۳ صحیح بخاری ۶/۸۱ تفسیر طبری ۱۰/۶۴ شواهد التنزیل حسکانی ۱/۲۳۹ و ...

۷۲ - فسخ بیعت

ابوبکر مکرر بر منبر می‌گفت: أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيْكُمْ فِيكُمْ. یعنی مرا رها کنید رها کنید بیعت من را فسخ کنید! من بهترین فرد شما نیستم در حالی که علی عَلَیْهِ السَّلَام در میان شماست!! (۱) و نیز ابوبکر گفت: محققا بیعت بر خلافت کاری حساب نشده و شرزا بود که خداوند شرش را برطرف نمود و من از بر پا شدن فتنه ترسیدم ... بی شک بار عظیمی را به دوش افکندم که مرا تاب و توان آن نباشد و راستی که دوست داشتم نیرومندترین افراد مردم به جای من عهده دار آن می‌شد و همچنان از مردم عذر خواهی می‌کرد. (۲) همچنین آمده است که گفت: من از رأی (بیعت) شما گذشتم، چه بهترین شما نیستم. پس با بهترین خود بیعت کنید. (۳) به روایت دیگر آمده است: من متصدی زعامت و رهبری شما شدم در حالی که بهترین شما نیستم، پس اگر راه راست پیمودم مرا یاری دهید و اگر به انحراف و کجی کشیده شدم، مرا به راستی وادار کنید. (۴) این جمله بسیار معروف و مشهور است و حتی مولا علی عَلَیْهِ السَّلَام نیز به این جمله ابوبکر در خطبه شششنبه اشاره می‌کنند. در آنجایی که حضرت می‌فرمایند: «در همان اثناء که (ابوبکر) در حیات خود از آن کناره گیری می‌نمود» مولا علی عَلَیْهِ السَّلَام به این نکته اشاره می‌کنند که ابوبکر در حیات خویش و در زمان حکومتش از مردم می‌خواست او را رها کنند و بیعتش را فسخ کنند. یعنی خود ابوبکر می‌دانست که صلاحیت حکومت و خلافت را ندارد! اسناد: (۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۶۹ نهج البلاغه عبده، ص ۴۰ چاپ دوم. (۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/۵۰ و ۶/۴۷ (۳) کنز العمال ۵/۶۵۶ و ۶۳۱ (۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۷/۱۵۶

۷۳ - انصاف استاد

ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: از علی بن فارقی، مدرس و استاد مدرسه غریبه در شهر بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در ادعای خویش در ماجرای فدک صادق بود؟ علی بن فارقی پاسخ داد: آری. گفتم: پس چگونه است که ابوبکر فدک را پس نداد در حالی که می‌دانست او راستگو می‌باشد؟ استاد لبخندی زد و سخن لطیفی گفت: اگر آن روز ابوبکر به محض ادعای فاطمه [سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهَا] فدک را مسترد می‌ساخت (و به راست گویی وی اعتراف می‌کرد)، فاطمه [سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهَا] فاطمه فردا روزی می‌آمد و خلافت همسرش را مطرح می‌کرد و ابوبکر را از مقامش دور می‌کرد و ابوبکر نیز در عدم قبول گفتار او عذر و بهانه‌ای نداشت، زیرا خودش از قبل، به صداقت آن بانو اعتراف کرده بود و بدون گواه و بیینه ادعای وی را پذیرفته بود. ابی الحدید در انتهای این داستان می‌نویسد: و هذا کلام صحیح و این سخن، مطلبی درست و صحیح است. سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْفَارَقِيِّ مَدْرَسَ الْمَدْرَسَةِ الْغَرِيبَةِ بِبَغْدَادٍ، فَقُلْتُ لَهُ: أَكَانَتْ فَاطِمَةُ صَادِقَةً؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَلِمَ يَدْفَعُ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ فَدَكَ وَهِيَ عِنْدَهُ صَادِقَةٌ؟ قَالَ: لَوْ أَعْطَاهَا الْيَوْمَ

فَدَكَ بِمَجْرَدِ دَعْوَاهَا، لَجَاءَتْ إِلَيْهِ غَدًا وَادَّعَتْ لِرُجُوعِهَا الْخِلَافَةَ وَزَحَّحَتْهُ عَنِ مَقَامِهِ وَ لَمْ يَكُنْ يُمْكِنُهُ الْإِعْتِزَارُ وَالْمُؤَافَقَةُ بِشَيْءٍ لِأَنَّهُ يَكُونُ قَدْ اسْجَلَ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهَا صَادِقَةٌ فِيمَا تَدَّعَى مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَيْ بَيْنَةٍ وَلَا شُهُودٍ. ابن شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۱۶، ص

۲۸۴

۷۴ - خلیفه اول در روایات اهل سنت

۱ - دوران کودکی ابوبکر: ابوقحافه پدر ابوبکر و پسرانش، از بردگان عبدالله بن جدعان و از تبار حبشی بودند و هنگامی که ابوبکر از بردگی آزاد شد نام او را عتیق گذاشتند. (الطبقات ج ۳ ص ۱۷۰) عبدالله بن جدعان صاحب بزرگترین کانون جهت تولید اطفال و کودکان (موسسه زنا) بود. او مالک ده‌ها کنیزی بود که آنان را به مردان عرضه می‌کرد که از آنان حامله می‌شدند سپس کودکان را به پدران یا به بیگانگان می‌فروخت. (۱) مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج ۵ ص ۲۵۴. (۲) المعارف ابن قتیبه ص ۵۷۶. (۳) مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۲۸۲. (۲) - شمایل ابوبکر: مسعودی در کتاب خود گفته است: «او فردی دراز قد و سیاه چهره بود.» (۱) مسعودی ص ۲۴۹. (۲) مروج الذهب ۳ - اسلام آوردن (ظاهری) ابوبکر بر اساس سفارش یک کاهن: علمای اهل سنت در کتب خود نقل کرده‌اند که ابوبکر بر اساس نصیحت کاهنی که در شام به او خبر داده بود پیامبری ظهور خواهد کرد اسلام آورده است. (۱) البدایة و النهایة ج ۳ ص ۲۹ - ۳۰. (۲) السیرة النبویة ابن کثیر ج ۱ ص ۴۳۹. (۴) - اسلام آوردن (ظاهری) ابوبکر بعد از اسلام آوردن ۵۰ نفر: علمای اهل سنت در کتب خود یاد کرده‌اند که ابوبکر سال‌ها پس از بعثت اسلام آورده است و اسلام آوردن او بعد از اسلام آوردن حد اقل ۵۰ نفر بوده است. یعنی دقیقاً بعد از واقعه اسراء و معراج که بنا بر روایت واقیدی یک سال و نیم قبل از هجرت اتفاق افتاده است و برخی هم نوشته‌اند او زمانی ایمان آورد که حضرت علی علیه السلام ۲۱ سال داشتند. یعنی یک سال و نیم قبل از هجرت و یا گفته‌اند که او هفت سال پس از بعثت رسول خدا اسلام آورد. (۱) سیره حلبی ج ۱ ص ۲۷۳. (۲) البدایة و النهایة ج ۳ ص ۲۸. (۳) تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۰. (۴) مجمع الزوائد ج ۱ ص ۷۶ به نقل از طبرانی در تفسیر کبیر. (۵) الاستغاثه ج ۲ ص ۳۱ (۶) عثمانیه ۲۸۶. (۷) شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۲۲۴. (۵) - فرار ابوبکر از میدان جنگ: الف: در جنگ اُحد - ابوبکر و عمر و عثمان از معرکه گریختند و رسول خدا را تنها گذاشتند. (۱) تاریخ الاسلام ذهبی کتاب المغازی ص ۱۹۱. (۲) طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۵۵. (۳) تفسیر روح المعانی آلوسی ج ۴ ص ۹۹. (۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۹۳ و ج ۱۵ ص ۲۲ ب: در جنگ حنین ابوبکر در جنگ حنین می‌گفت: «ما با کمی تعداد خویش غلبه نخواهیم کرد.» که خداوند در این باره فرمود: «و یَوْمَ حَنِینٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ» (توبه: ۲۵) یعنی آیا در روز حنین زیادی نفرات دشمن شما را شگفت زده کرده بود. که علمای اهل سنت نقل کرده‌اند ابوبکر و عمر در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند. (۱) مغازی واقیدی ج ۲ ص ۸۹۰ و ۹۰۴. (۲) تفسیر الکشاف زمخشری ج ۲ ص ۲۵۹. (۳) تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۲۰۸. (۴) البدایة و النهایة ج ۴ ص ۳۷۴. (۵) تاریخ الخمیس ص ۱۰۲. (۶) السیرة الحلبیه شافعی ج ۳ ص ۱۰۹. (و در جنگ‌های دیگری مثل ذات السلاسل و جنگ هیوازن و جنگ خیبر و بنی قریظنه و...) ۶ - روگرداندن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر: ابوبکر و عمر در معرکه بدر قریش را ستودند. که پیامبر خدا از آنان اعراض نمود و رو برگرداند. (۱) مسلم ج ۳ ص ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴. (۲) سیره نبوی ابن کثیر ج ۲ ص ۳۹۱ - ۳۹۵. (۳) دلائل النبوه ج ۳ ص ۱۰۶. (۴) سیره ابن دحلان ج ۱ ص ۳۱۳. (۷) - ابوبکر نزدیک بود هلاک شود: «حَدَّثَنَا سِرْبَةُ بِنْتُ صَفْوَانَ بِنْتُ جَمِيلِ اللَّحْمِيِّ حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: كَادَ الْخَيْرَانُ أَنْ يَهْلِكََا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» [ترجمه: «نافع ابن عمرو از ابن ابی مُلَيْكَةَ نقل می‌کند که گفت: دو مرد نیکوکار (ابوبکر و عمر) نزدیک بود هلاک شوند چرا که ابوبکر و عمر در حضور پیامبر با یکدیگر سر و صدا و نزاع کردند... خدا این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

«...سوره حُجرات آیه ۲. (بخاری ج ۶ ص ۴۶ و ج ۸ ص ۱۴۵. دار الفکر بیروت) ۸- ابوبکر احادیث پیامبر را به آتش می‌کشد ولی کتاب‌های یهودیان و مسیحیان را نه: الف: ابوبکر و عمر دستور سوزاندن کتاب‌های حدیث نبوی را دادند ولی دستور سوزاندن کتاب‌های اهل کتاب را ندادند و از این نوع کتاب‌ها، کتاب‌هایی بود که مسلمانان در جنگ یَزْمُوک به آن دست یافته بودند که دو جبهه پر از کتاب‌های اِسْرَائیلیات بود. ۱) اِسْرَائیلیات و اثرهایی کتب التفسیر ص ۹۱ و ۹۲ و ۱۱۱ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۵۳ و ۲۰۷. ۲) اَلْبَدَايَةُ وَ النَّهَائِيَةُ ج ۱ ص ۲۴. ۳) تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۴۲. ۴) تفسیر القرآن العظیم ج ۳ ص ۱۰۲ ب: عایشه دختر ابوبکر می‌گوید: پدرم احادیث رسول خدا را که به ۵۰۰ حدیث می‌رسید گرد آورد. شبی در فکر بود و از این پهلو به آن پهلو می‌شد. من با ناراحتی به او گفتم: «چرا این قدر ناراحتی؟» صبح پدرم مرا صدا زد و گفت: دخترم آن احادیث را بیاور! احادیث را آوردم و آنها را آتش زد. ۱) تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۵. ۲) کنز العمال ج ۱۰ ص ۲۸۵-۹- ابوبکر از زبان عمر: علمای اهل سُنَّت نقل کرده‌اند که عمر به فرزندش گفت: «عما کان من تقدم احمیق بِنِي تيم على و ظلمه لي»... ترجمه: آیا تو تا امروز در غفلت بودی و نمی‌دانستی که این احمق بی‌مقدار بنی تيم با ظلم از من پیشی گرفت) (... شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ج ۲ ص ۲۹). ۱۰- ابوبکر از زبان خودش: الف: من شَيْطَانِي دارم: علمای اهل سُنَّت نقل کرده‌اند که ابوبکر گفت: «إِلَّا وَ أَنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَإِذَا أَتَانِي فَاجْتَنِبُونِي لَأُؤْتِرَ فِي أَشْعَارِكُمْ وَ أَبْشَارِكُمْ» ترجمه: «آگاه باشید مرا شَيْطَانِي است که گاه گاهی بر من چیره می‌شود. هر گاه آن شَيْطَانِ نزدیک من آمد و بر من دست انداخت از من بپرهیزید تا به مال و جان شما به نفع خود دست اندازی نکنم.» (تاریخ الامم و الملوك ج ۲ ص ۴۶۰ دوره ۸ جلدی) ب: اعتراف بر اینکه من بهترین نیستم: علمای اهل سُنَّت نقل کرده‌اند که ابوبکر در دوران خلافت خودش بر روی منبر به صورت‌های مختلف می‌گفت: «وَأَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» ترجمه: «خلافت بر عهده من گذاشته شده است در حالی که بهترین شما نیستم.» (شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱ ص ۱۶۹). بسیاری هم به این صورت نقل کرده‌اند: «أَقْبَلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» ترجمه: «مرا از خلافت معاف بدارید که من بهترین شما نیستم.» (شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱ ص ۱۶۹) ج: ای کاش گیاه و علف بودم: حسن می‌گوید که ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست داشتم این گیاه بودم تا خورده شوم و هضم شوم!!! قَتَادَةُ می‌گوید: به من خبر رسیده که ابوبکر گفت: دوست داشتم علفی بودم تا چارپایان مرا بخورند!!! (تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی ص ۹۷) د: ای کاش بشر نبودم: سَيِّوْطِي درباره آرزوی ابوبکر چنین گفته است...: «أَبُو بَكْرٍ كَفَّت: به خدا سوگند دوست داشتم درختی (علفی) در کنار جاده بودم. که شتری از کنار من عبور می‌کرد و مرا می‌خورد و هضم می‌کرد آن گاه به صورت سرگین خارج می‌کرد. ولی بشر نبودم.» (تاریخ الخلفاء ص ۱۳۳) ۱۱- توطئه ابوبکر برای کشتن پیامبر صَلَّمِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم: پیامبر خدا در حمله طولانی تَبُوك به جمعی از مخلصین اصحاب خود اعتماد ورزید و آنان عبارت از حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بودند. این فداکاران و فدائیان از وجود شریف پیامبر خدا، در مقابل یورش توطئه گران قتل او دفاع نمودند و آن توطئه گران عبارت بودند از: «أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ مُعَاوِيَةُ وَ عَمْرُو عَاصٍ وَ مُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَ ابُو مُوسَى أَشْعَرِي وَ طَلْحَةُ بْنُ عُقْبَةَ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ الْجَرَّاحِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَوْفٍ.» ۱) المحلي ابن حَزْمِ اَنْدَلُوسِي ج ۱۱ ص ۲۲۴. ۲) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۶۰۵ چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت. ۳) منتخب التواریخ مُحَمَّدِ هَرَاثِمِ خِرَاسَانِي ص ۶۳. ۱۲- او قاتل است: الف: شهادت حضرت زهرا عَلَیْهَا السَّلَام: اول آنکه شهادت حضرت زهرا به دستور او و به رضایت او بوده است و مدارک آن در مقاله‌ی «شهادت حضرت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَام در روایات اهل سُنَّت» موجود است. ب: سوگند ابوبکر به کشتن کسانی که زکات ندهند: و آن که در کتاب بخاری از اَبُو هُرَيْرَةَ نقل شده که گفت...: «أَبُو بَكْرٍ كَفَّت: به خدا قسم! بدون محابا هر کس را که بین نماز و زکات فرق بگذارد می‌کشم. زیرا زکات حق مال است. به خدا سوگند اگر زکاتی را که در زمان پیامبر پرداخت می‌کردند و لو به مقدار کم به من ندهند، با آنها کارزار خواهم کرد. عَمْرُ كَفَّت: به خدا قسم من به نظرم رسید که خداوند سینه‌ی اَبُو بَكْرٍ را برای جنگیدن گشوده است و فهمیدم که حق با اوست.» ۱) بخاری ج ۸ ص ۵۰ و ج ۹ ص ۱۹. ۲) الامامه و السیاسة ابن قَتِيْبَةَ ج ۱ ص ۱۹. ۳) اَلْعِقْدُ الْفَرِيدُ ج ۴ ص ۲۹۵. ۴) المختصر اَبُو اَلْفَدَاءِ

ج ۱ ص ۱۵۶ ج: سوزاندن قبیله بنی سُلَیم به فرمان او توسط خَالِدِ بْنِ وَلید: مُورِّخین نوشته‌اند که ابوبکر، خَالِدِ بْنِ وَلید را فرستاد و او قبیله بنی سُلَیم را در آتش سوزاند. (۱ - الرياض النضره مُحِبِّ الدِّین طَبْرِي ج ۱ ص ۱۴۹). د: قتل عام قبیله بنی تمیم به رضایت او توسط خَالِدِ بْنِ وَلید: و نیز مُورِّخین نوشته‌اند که ابوبکر خَالِد را برای قتل عام قبیله بنی تمیم فرستاد و او پس از کشتن مالِکِ بْنِ نُویْرَةَ مالِکِ بْنِ نُویْرَةَ و قبیله‌اش با همسر او زنا کرد و جالب اینجاست که ابوبکر بعداً دیه مالِکِ را از بیت المال به برادر مالِک می‌پردازد و به او می‌گوید که خَالِدِ اجتهاد کرده و اشتباه کرده است. ۱۳ - ابوبکر طبق گفته خودش در جای غضبی دفن شده است ...: «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا نُورُثُ مَا تَرَكَنا صَدَقَةً» ... ترجمه ...: «ابوبکر گفت که پیامبر فرمود: ما پیامبران ارث باقی نمی‌گذاریم و هر چه از ما می‌ماند صَدَقَةٌ است.» (بخاری ج ۵ ص ۸۲ - مسلم ج ۵ ص ۱۵۳ و ۱۵۵) و این در حالی است که همه می‌دانند عایشه خانه پیامبر را به ارث برد در حالی که سهم دیگر همسران پیامبر را هم به زور گرفت و سرانجام ابوبکر را در آنجا دفن کرد. ابن عَبَّاس در این زمینه شعری دارد که می‌گوید: يَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ! لَا كَانَ وَ لَا كُنْتَ لَكَ التُّشِيْعُ مِنَ الثُّمَنِ وَ بِالْكُلِّ تَمَلَّكَتِ تَجَمَّلْتَ تَبَعَلْتَ وَ إِنِّ عِشْتَ تَفَيَّلْتَ ترجمه ...: «ای عایشه سهم تو از ارث پیامبر یک به هشت بود ولی تو همه آن را غصب کردی!» (خرائج راوندی ج ۱ ص ۲۴۳) ۱۴ - ابوبکر از نگاه امیرالمومنین علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام: الف: به عنوان غاصب حق خویش ...: «وَ اللَّهُ لَقَدْ تَقَمَّصَ بِهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» ... ترجمه: «به خدا قسم! پسر ابوقحافه (ابوبکر) پیراهن خلافت را در حالی به تن کرد که می‌دانست محور این سنگ آسیا من هستم.» ب: به عنوان یک فرد حيله گر: «يَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَمِي تَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرِ بَعْدَ وَفَاتِهِ» ترجمه: «شگفتا که ابوبکر از مردم می‌خواهد که در زمان حیاتش او را از تصدی خلافت معاف بدانند و در همان حال زمینه را برای دیگری (عمر) بعد از وفات خویش آماده می‌سازد.» ج: به عنوان شکایت از او: «لشد ما تشطرا ضرعيها» ترجمه: «آن دو (ابوبکر و عمر) با هم و به قوت و به شدت، دو پستان خلافت را دوشیدند.» نَهَجِ الْبُلَاغَةَ خطبه ششقیه

۷۵ - الحاق ابوبکر و غار ثور

جدا از اینکه آیا ابوبکر در غار ثور بوده یا کس دیگر و با فرض قبول این ادعا (که وی با پیامبر در غار بوده) ابوبکر، نزدیک غار ثور به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ملحق شد چون جلال الدین سَیْوِطِي در الدَّرِّ الْمَشْهُورِ می‌نویسد: و أخرج ابن مَرْذَوَيْه و أَبُو نُعَيْمٍ فِي الدَّلَائِلِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّيْلِ لِحَقِّ بَغَارِ ثَوْرٍ قَالَ: وَ تَبِعَهُ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسَهُ خَلْفَهُ خَافَ أَنْ يَكُونَ الطَّلَبُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَحَنَّنَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَرَفَهُ فَمَقَامَ لَهُ حَتَّى تَبِعَهُ فَأَتَى الْغَارَ فَأَصْبَحَتْ قُرَيْشٌ فِي طَلْبِهِ فَبَعَثُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْ قَافَةِ بَنِي مُدَلِجٍ فَتَبِعَ الْأَثَرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْغَارِ وَ عَلَى بَابِهِ شَجَرَةٌ فَبَالَ فِي أَصْلِهَا الْقَائِفَ ثُمَّ قَالَ: مَا جَازَ صَاحِبِكُمْ الَّذِي تَطْلُبُونَ هَذَا الْمَكَانَ. قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ حَزَنَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» قَالَ: فَمَكَثَ هُوَ وَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْغَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ بِالطَّعَامِ عَامِرُ بْنُ فِهْرٍ وَ عَلَى يَجْهَرُ ثَلَاثَةَ أَبْعَارٍ مِنْ إِبِلِ الْبَحْرَيْنِ وَ اسْتَأْجَرَ لَهُمْ دَلِيلًا فَلَمَّا كَانَ بَعْضُ اللَّيْلِ مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّلَاثَةِ أَتَاهُمْ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْإِبِلِ وَ الدَّلِيلِ فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَاحِلَتَهُ وَ رَكِبَ أَبُو بَكْرٍ أُخْرَى فَتَوَجَّهُوا نَحْوَ الْمَدِينَةِ وَ قَدْ بَعَثَ قُرَيْشٌ فِي طَلْبِهِ. (۱) رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید. ابن عَبَّاس می‌گوید: ابوبکر وقتی دید که آن جناب از شهر بیرون می‌رود به دنبالش به راه افتاد و صدای حرکتش به گوش رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، آن حضرت رسید مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی او است، وقتی ابوبکر این معنا را احساس کرد، شروع کرد به سرفه کردن. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صدای او را شناخت و ایستاد تا او برسد، ابوبکر هم چنان به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند. صبحگاهان

قُرَیْش به جستجوی آن حضرت برخاستند و نزد مردی قیافه شناس از قبیله بَنی مُدَلِج فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفته هم چنان پیش رفت تا به غار رسید. دم در غار درختی بود، مرد قیافه شناس در زیر آن درخت ادرار کرد و پس از آن گفت: مرد مورد نظر شما از اینجا تجاوز نکرده. ابن عَبَّاس می گوید: در این هنگام ابوبکر در اندوه شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «محزون مباش که خدا با ماست.» ابن عَبَّاس سپس اضافه می کند: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و ابوبکر سه روز تمام در غار بودند و تنها علی بن ابی طالب و عامر بن فهیره با ایشان ارتباط داشتند. عامر برای آنها غذا می آورد و علی علیه السَّلَام تجهیزات سفر را فراهم می نمود. علی علیه السَّلَام سه شتر از شتران بحرین خریداری نمود و مردی راهنما برای آنان اجیر کرد. پس از آنکه پاسی از شب سوم گذشت علی علیه السَّلَام شتران و راهنما را بیاورد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و ابوبکر هر یک بر راحله و مرکب خویش سوار شده به طرف مدینه رهسپار گردیدند. در حالی که قُرَیْش بهر سو در جستجوی آن جناب شخصی را گسیل داشته بودند. طبق این روایات، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به تنهایی به طرف غار حرکت کرده و اصلاً ابوبکر را خبر نکرده است؛ پس این سخن فخر رازی که گفته بود: «فَلَوْلَمَا أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ قَاطِعاً عَلَى بَاطِنِ أَبِي بَكْرٍ، بَأَنَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُحَقِّقِينَ الصَّادِقِينَ الصِّدِّيقِينَ، وَإِلَّا لَمَا أَصْحَبَهُ نَفْسُهُ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ... فَلَمَّا اسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِهِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ، دَلَّ عَلَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ قَاطِعاً بِأَنَّ بَاطِنَهُ عَلَى وَفْقِ ظَاهِرِهِ» استدلال باطلی است؛ چرا که این سخنی در صورتی درست است که آن حضرت ابوبکر را برای همراهی خود انتخاب کرده باشد، نه این که ابوبکر بعد از هجرت آن حضرت با خبر شده و به آن حضرت ملحق شده باشد. طبیعی است که اگر رسول خدا در آن شب ابوبکر را به همراه خود نمی برد، بی تردید ابوبکر به دست مشرکان قُرَیْش می افتاد و با توجه به شناختی که از ابوبکر وجود داشت، ممکن بود زیر شکنجه جای رسول خدا و مسیر حرکت آن حضرت را فاش سازد؛ از این رو، رسول خدا او را همراه خود به غار برد. ابن ابی الحَدِيد مُعَرِّزِی به نقل از استادش ابو جَعْفَرِ إِسْحَاقِی می نویسد که وی بعد از مقایسه خوابیدن امیرمؤمنان با یار غار بودن ابوبکر این چنین استدلال کرده است: ثُمَّ فِي ذَلِكَ إِذَا تَأَمَّلَهُ الْمُتَأَمِّلُ وَجْهَ مِنَ الْفَضْلِ مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ كَانَ عِنْدَهُ فِي مَوْضِعِ الثَّقَةِ - فَإِنَّهُ غَيْرُ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ أَلَّا يُضْبَطَ السِّرُّ - فَيُفْسِدُ التَّدْبِيرَ بِإِفْشَائِهِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ إِلَى مَنْ يَلْقِيهِ إِلَى الْأَعْدَاءِ وَ مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ كَانَ ضَابِطاً لِّلْسِرِّ وَ ثِقَةً عِنْدَ مَنْ اخْتَارَهُ غَيْرِ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ الْجَبْنَ عِنْدَ مَفْاجَأَةِ الْمَكْرُوهِ وَ مَبَاشِرَةَ الْأَهْوَالِ فَيُفَرِّقُ مِنَ الْفِرَاشِ فَيُفْطِنُ لِمَوْضِعِ الْحَيْلَةِ وَ يَطْلُبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَيُظْفِرُ بِهِ وَ مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ كَانَ ضَابِطاً لِّلْسِرِّ شَجَاعاً نَجِداً - فَلَعَلَّهُ غَيْرُ مُحْتَمَلٍ لِلْمَيْتِ عَلَى الْفِرَاشِ لِأَنَّ هَيْدَا أَمْرَ خَارِجٍ عَنِ الشَّجَاعَةِ إِنْ كَانَ قَدْ قَامَهُ مَقَامَ الْمَكْتُوفِ الْمَمْنُوعِ بَلْ هُوَ أَشَدُّ مَشَقَّةً مِنَ الْمَكْتُوفِ الْمَمْنُوعِ، لِأَنَّ الْمَكْتُوفَ الْمَمْنُوعَ يَعْلَمُ مِنْ نَفْسِهِ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ لَهُ إِلَى الْهَرَبِ وَ هَيْدَا يَجِدُ السَّبِيلَ إِلَى الْهَرَبِ وَ إِلَى الْأَدْفَعِ عَنْ نَفْسِهِ وَ لَمَّا يَهْرَبُ وَ لَمَّا يَدْفَعُ وَ مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ كَانَ ثِقَةً عِنْدَهُ، ضَابِطاً لِّلْسِرِّ، شَجَاعاً مُحْتَمِلاً لِلْمَيْتِ عَلَى الْفِرَاشِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَأْمُونٍ أَنْ يَذْهَبَ صَبْرَهُ عِنْدَ الْعُقُوبَةِ الْوَاقِعَةِ، وَ الْعَذَابِ النَّازِلِ بِسَاحَتِهِ، حَتَّى يَبُوحَ بِمَا عِنْدَهُ وَ يَصِيرَ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا يَعْلَمُهُ وَ هُوَ أَنَّهُ أَخَذَ طَرِيقَ كَذَا فَيَطْلُبُ فَيُؤْخَذُ. (۲) اگر کسی در این مطلب تأمل کند، به چند جهت به برتری امیرمؤمنان بر ابوبکر پی خواهد برد: یکی از این وجوه این است که اگر چه ابوبکر مورد اطمینان رسول خدا بود؛ اما پیامبر اکرم به رازداری وی اطمینان نداشت؛ زیرا ممکن بود ابوبکر راز هجرت رسول خدا را در آن شب فاش کند و دشمنان به حضرت دست پیدا کنند، در نتیجه تمام نقشه‌های رسول خدا نقش بر آب می شد. حتی اگر بپذیریم که ابوبکر در رازداری مورد اطمینان رسول خدا بوده؛ ولی رسول خدا از نترسیدن وی در هنگام مقابله با سختی اطمینان نداشتند؛ شاید از خوابگاه رسول خدا فرار نموده، متوجه محل نقشه رسول خدا شده و دنبال رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ برود؛ که در نتیجه جای رسول خدا را پیدا کرده و به آن حضرت دست می یافتند. حتی اگر بپذیریم که ابوبکر در نگهداری راز رسول خدا مورد اطمینان بود و شجاعت نیز داشته است؛ ولی شاید توانایی خوابیدن در جایگاه رسول خدا را نداشت؛ چون تحمل آن حالت، خارج از شجاعت است؛ زیرا باید شجاع را در حالت دست بسته و ممنوع از مقابله قرار دهی (یعنی شجاع جرأت دفاع از خود را دارد؛ اما در اینجا نمی تواند از خود دفاع کند)؛ بلکه این امر

سخت‌تر از شخص دست بسته است؛ زیرا شخص دست بسته می‌داند که راه فراری ندارد؛ اما این شخص هم می‌تواند فرار کند و هم می‌تواند از خود دفاع نماید (اما اجازه چنین کاری را ندارد). حتی اگر بپذیریم که او شخص رازدار و شجاعی بود و حتی می‌توانست در جای رسول خدا بخوابد و فرار هم نکند؛ ولی رسول خدا از آن جهت اطمینان نداشت که اگر قُرَیْشیان ابوبکر را زنده گرفته و شکنجه کنند، به آنچه می‌داند اقرار نکند و مسیر رسول خدا را به کفار نشان ندهد تا در نتیجه قُرَیْشیان به دنبال رسول خدا راه افتاده و ایشان را پیدا کنند. این استدلال یک عالم سنی است که با رعایت جانب انصاف تصریح می‌کند که همراهی ابوبکر با رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نه از روی میل؛ بلکه به خاطر عدم اطمینان رسول خدا به رازداری، شجاعت و صبر ابوبکر در مقابل شکنجه قُرَیْشیان بوده است. سَیِّدُ بِنِ طَاوُوسِ رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالَى عَلَیْهِ نِزِیْرٌ دَرِ کِتَابِ الطَّرَائِفِ بَهِ نَقْلِ اَزْ کِتَابِ النُّوْرِ وَ الْبُرْهَانِ اِبْنِ صَبَّاحٍ مَالِکِی نَقَلَ مِی کُنَدُ کَہ عَدَہَایْ اَز مَرْدَمِ مَکَّہٗ اَعْتَقَاد دَاشْتَه‌اَنَد هَمْرَہ بَرْدَن اَبُو بَکْرٍ بَهِ خَاطِرِ اِیْن بُوْدَه اَسْت کَہ مَبَآدِ اَوِی نَقْشَه هِجْرَت رَا بَرَای کَفَار فَاش سَازَد: وَ مَن طَرِیْفِ الرِّوَایَاتِ فِی اَنْ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا صَحَبَ اَبَا بَکْرٍ اِلَی الْعَارِ الْاَخْوَفَا مِنْهُ اَنْ یَدَلَ الْکَفَار عَلَیْهِ مَا ذَکَرَهُ اَبُو هَاشِمِ بْنِ الصَّبَّاحِ فِی کِتَابِ النُّوْرِ وَ الْبُرْهَانِ فَقَالَ فِی بَابِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَی نَبِیِّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «قُمْ فَانْزِرْ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «فَاصْبِرْ بِمَا تُوْمَرُ» وَ مَا ضَمَّنَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ اَجَابَهُ وَ صَدَقَهُ، رَفَعِ الْحَدِیْثَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْحَاقَ قَالَ: قَالَ حَسَّانُ: قَدِمْتُ مَكَّةَ مَعْتَمِرًا وَ اَنَاسٌ مِّنْ قُرَیْشٍ یَقْدِفُوْنَ اَصْحَابَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَا هَذَا مَا لَفْظُهُ: فَأَمَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَنَامَ عَلَی فِرَاشِهِ، وَ خَشِیْتُ اِبْنَ اَبِی قُحَافَةَ اَنْ یَدَلَ الْقَوْمَ عَلَیْهِ فَأَخَذَهُ مَعَهُ وَ مَضَى اِلَی الْعَارِ. (۳) دَسْتَه‌اِیْ اَز رَوَایَاتِ دَلَالَتِ مِی کُنَدُ کَہ رَسُوْلُ خُدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَز تَرَسِ اِیْن کَہ اَبُو بَکْرٍ جَای اَو رَا بَهِ کَفَار نِشَان نَدَهْد اَو رَا بَا خُود بَهِ غَار بَرْد، بِنَا بَر اَنْ چَہ شَیْخِ اَبُو هَاشِمِ بْنِ صَبَّاحٍ دَر کِتَابِ النُّوْرِ وَ الْبُرْهَانِ بَاب: مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَی نَبِیِّهِ ذِیْلِ آیَه «قُمْ فَانْزِرْ» وَ آیَه «فَاصْبِرْ بِمَا تُوْمَرُ» وَ بَاب «مَا ضَمَّنَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ اَجَابَهُ وَ صَدَقَهُ» بَهِ نَقْلِ اَز مُحَمَّدِ بْنِ اِسْحَاقَ نَقَلَ کَرْدَه اَسْت کَہ: حَسَّانُ مِی گَوِیْد بَرَای اَنْجَامِ حَجِّ عُمَرَه بَهِ مَکَّہ آمَدَم دِیْدَم مَرْدَمِی اَز قُرَیْشِ نَسَبَت بَهِ اَصْحَابِ رَسُوْلِ خُدا بَد گَوِی بَی کَرْدَه وَ مِی گَفْتَنَد: رَسُوْلُ خُدا بَهِ عَلَی عَلَیْهِ السَّلَام (دَر شَب لَیْلَهٗ الْمِیْتِ) اَمَرَ نَمُود (کَہ دَر جَای اِیْشَان بَخُوابَد) عَلَی عَلَیْهِ السَّلَام نِیْز اِجَابَتِ نَمُود؛ وَ لِیْ اَز پَسَرِ اَبُو قُحَافَةَ تَرَسِیْد کَہ مَبَادَا جَای اِیْشَان رَا بَهِ کَسَانِی کَہ دَنبَالِ پِیَا مِیْر بُوْدَنَد نِشَان دَهْد، بَهِ هَمِیْن خَاطِرِ اَو رَا بَا خُود بَهِ غَار بَرْد. **** پی نوشت: (۱) السَّیُّوْطِی، عَبْدِ الرَّحْمَٰنِ بْنِ اَبِی بَکْرٍ جَلَالِ الدِّیْنِ (۹۱۱ هـ)، الدَّرُّ الْمُنْتَوِرُ، ج ۴، ص ۱۹۶، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۳. (۲) اِبْنِ اَبِی الْحَدِیْدِ الْمَدَائِنِی الْمَعْتَرِ لِی، اَبُو حَامِدٍ عَزُّ الدِّیْنِ بْنِ هَبَّهٗ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ (۶۵۵ هـ)، شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ج ۱۳، ص ۱۵۷، تَحْقِیْقُ مُحَمَّدِ عَیْدِ الْکَرِیْمِ النَّمِرِی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، لَبْنَان، الطَّبَعَةُ: الْاَوَّلِی، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م. (۳) الْحَلِّی، رَضِیُّ الدِّیْنِ اَبِی الْقَاسِمِ عَلَی بْنِ مُوَسَّی اِبْنِ طَاوُوسِ (۶۶۴ هـ)، الطَّرَائِفُ فِی مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الطَّوَائِفِ، ص ۴۱۰، ناشر: مطبَعَةُ الْخِیَامِ - قَم، الطَّبَعَةُ الْاَوَّلِی، ۱۳۹۹ هـ.

۷۶ - سُورَایِ سَقِیْفَهٗ مِنْهَایِ مَشُوْرَتِ

اِجْمَاعِ سَقِیْفَهٗ مِنْهَایِ مَوْافَقَتِ جَمْعِ! بُخَارِی جَرِیَانِ سَقِیْفَهٗ رَا بَهِ رَوَایَتِ اَز عَمْرِ مِی گَوِیْد کَہ بَعْدِ اَز بَرخُواَسْتَنِ نَمَایْنَدَه‌اِیْ اَز هَر دُو گِرُوْه مَهاجِر و انصار دَر سَقِیْفَهٗ وَ تَلَاَش هَر کَدَام بَرَای نِشَانِ دَاَدَنِ حَقَّانِیْتِ خُویشِ جَهِتِ کَسَبِ مَقَامِ جَانِشِیْنِی وَ بَعْدِ اَز اِیْن کَہ هِیْچِ یَکِ اَز دُو گِرُوْه حَاضِر بَهِ کَنَارِ کَشِیْدَنِ اَز مَوْضِعِ خُویشِ نِشَانِ یَکِی اَز اَنْصَارِ بَرخُواَسْتَهٗ وَ پِیْشَنَهَادِ مِی کُنَد کَہ اَز هَر گِرُوْه نَمَایْنَدَه‌اِیْ بَرَایِ خِلَافَتِ وَ جُودِ دَاشْتَهٗ بَاشَد، اِیْن طَرَحِ نِیْز بَا مَخَالَفَتِ شَدِیْدِ مَواجِه مِی شُود اَنْ گُوْنَه کَہ سَر وَ صَدَا بَا لَا مِی گِیْرَد. بَهِ گَفْتَه‌یِ عَمْرِ دَر اِیْن حَیْنِ وَ دَر اَوْجِ بَگُو مَگُوْها وَ اِخْتِلَافَاتِ اَو بَهِ اَبُو بَکْرٍ مِی گَوِیْد: «دَسْتِ رَا دَرَا ز کَن تَا بَا تُو بِیْعَتِ کَنَم.» اَو هَم دَسْتِش رَا پِیْشِ مِی آوَرَد. پَس اَز اَنْ بَهِ سُوِی سَیِّعِدِ بْنِ عُبَّادَهٗ هِجُومِ مِی بَرَنَد ... جَنَابِ عَمْرِ دَر اَنْتَه‌اِیِ صَحْبَتِ خُودِ مِی گَوِیْد: «بَعْدِ اَز هَمِه اِیْن حَرْفِها، اِگَر کَسِی بَدُوْنِ کَسَبِ نَظَرِ وَ مَشُوْرَتِ بَا مُسْلِمَانان، بَا مَرْدِی بَهِ خِلَافَتِ بِیْعَتِ کُنَد، نَه اَز اَو پِیْرُوِی کُنِیْد وَ نَه اَز بِیْعَتِ گِیْرَنَدَه، کَہ هَر دُو

مستحق کشته شدن هستند.» (۱) پس به اسناد بخاری این البته شورا است، اما چگونه که منهای شور و مشورت؟ و چه اجماعی است که بدون موافقت جمع؟!؟****پی نوشت: (۱) - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۷ - ۲۸...: فَقَالَ قَائِلُ الْأَنْصَارِ انا جدي لها المحكك و عذيقها المرجب منّا أمير و منكم أمير يا معشر قريش فكثير اللغط و ارتفعت الأصوات حتى فرقت من الأختلاف فقلت ابسط يدك يا آيأبكر فبسط يده فبايعته و بايعه المهاجرون ثم بايعته الأنصار و نزونا على سيعد بن عباد فقل قائل منهم قتلتم سيعد بن عباد فقلت (صفحه ۲۸) قتل الله سيعد بن عباد قال عمر و انا و الله ما وجدنا فيما حضرنا من امر أقوى من مبايعه أبي بكر خشينا أن فارقنا القوم و لم تكن بيعه أن يبايعوا رجلاً منهم بعدنا فأما بايعناهم على ما لا نرضى و أما نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلاً على غير مشوره من المسلمين فلا يتابع هو و لا الذي بايعه تغره أن يقتلا

۷۷ - فحاشی ابوبکر به فاطمه

شیخ عبید الرؤف مناوی، در کتاب فیض القدر گوید با اشاره به روایت «فاطمه بضعه منی» می گوید: «سَهَيْلِي بِرِ اساس این روایت استدلال کرده است همانا هر کس فاطمه را سب کند کافر است؛ چون رسول خدا به او غضب می کند و این که او افضل از شیخین است.» (فیض القدر ۴: ۵۵۱) استدلال به سَهَيْلِي علی آن من سبها کفر لانه یغضبه و أنها أفضل من الشیخین) به این عبارت به دور از تعصب و با روح آزاداندیشی و بینش عالمانه دقت شود. دشنام گویی و فحاشی ابوبکر به گونه‌ای بود که علمای اهل سنت در کتاب‌های معتبر خود نقل کرده‌اند که او از دشنام گویی و فحش دادن پروا نداشت (۱) برای نمونه ابوبکر جوهری در کتاب سَقِیْفَه گوید: پس آنکه ابوبکر خطبه‌ی فاطمه سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهَا را شنید؛ سخنان فاطمه سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهَا بر او سنگین تمام شد؛ (۲) بالای منبر رفت و گفت: «ای مردم این چه سست عنصری در برابر هر سخن است؟ این آرزوها در زمان رسول خدا کجا بود؟ هر که شنیده بگوید و هر که دیده دهان باز کند. آنکه سخن گفت روباه ماده‌ای بود که شاهدش دمش بود که باعث و بانی هر فتنه است؛ او کسی است که می‌خواهد جنگ از سر گیرد و او می‌گوید این زخم کهنه را پس از آن بسته شده، تازه کنید (دوباره آشوب به راه اندازید) و از ضعیفان یاری طلبیده و از زنان کمک می‌جوید؛ مانند ام طحال (۳) که خویشانش روسپی گری را برای او خوش می‌داشتند» (۴). به شدت اهانت ابوبکر به فاطمه‌ی زهرا، دختر پیامبر و علی بن ابی طالب، که پیامبر او را به برادری برگزید، توجه شود. ثوبان غلام رسول اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَّمْ از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «همانا تنها از پیشوایان گمراه کننده بر امتم هراسانم و چون شمشیر در میان امت من حاکم شود تا قیامت برگرفته نخواهد شد. قیامت در حالی بر پا می‌شود که گروهی از امت من به مشرکان می‌پیوندند تا آنجا که جماعتی از ایشان بتان را پرستش می‌کنند» (۵) در این مطالب کتاب‌های معتبر بزرگان اهل سنت مستند قرار گرفته است و مطالب بیدار کننده در اختیار خواننده‌ی محترم گذاشته شده تا بتواند در هر مطلب با عقلانیت و آزاداندیشی سره را از ناسره تشخیص و راه درست را دریابد. ****پی نوشت: ۱. تاریخ الخلفاء ۱: ۵۴ - ۹۵ خصائص الکبری ۲: ۸۶ صواعق المحرقة: ۴۳. ۲. چون آن حضرت با استدلال عقلانی و وحیانی از کتاب سنت بطلان خلافت ابوبکر و تجاهل جهالت وی را در آن خطبه آشکار ساخت و حجت را بر همگان در طول تاریخ تمام کرد ۳. ام طحال زنی بد کاره در زمان جاهلیت بود که پرچم بدکاری بر فراز خانه‌اش نصب نموده بود این است ضرب المثل شده شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶: ۲۱۵. ۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶: ۲۱۴ و ۲۱۵: قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَكْرٍ خُطْبَتَهَا شَقَّ عَلَيْهِ مَقَالَتَهَا فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَا هَذِهِ الرَّعَّةُ إِلَى كُلِّ قَائِلٍ! أَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الْأَمَانِيُّ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَّمْ؟ أَلَا مَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ، وَ مَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ، إِنَّمَا هُوَ نَعَالَةٌ شَهِدُهُ ذَنْبُهُ، مُرِبٌّ لِكُلِّ فِتْنَةٍ، هُوَ الَّذِي يَقُولُ: كَرُّوْهَا جَدْعَةٌ بَعْدَ مَا هَرَمْتُ، تَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ وَ تَسْتَصِرُّونَ بِالنِّسَاءِ، كَأَمِّ طِحَالٍ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا الْبَغْيُ. ۵. مسند أحمد ۵:

۷۸- پدرم اولین مسلمان نیست

پسر ابوبکر قبول نداشت که پدرش اولین مسلمان بود ولی سنی‌ها اصرار بر آن دارند!! آیا صحیح است که خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ قبل از ابوبکر اسلام آورده است و اولین کسی که به اعتراف مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ و ده‌ها نفر از محققان و مؤرخان اسلام آورد، حضرت عَلِيٌّ بود؟ چنانچه در نامه‌ای برای مُعَاوِيَةَ این حقیقت را اعتراف کرده است. ۱- نامه فرزند ابوبکر: «فكان أول من أجاب و أناب و آمن و صدّق و وافق فأسلم، و سلم، اخوه و ابن عمه علي و هو السابق المبرز في كل خير، أول الناس إسلاماً.» شرح نهج البلاغه ۳: ۱۸۸ - ۲ - أبو اليقظان می‌گوید: إِنَّ خَالِدَ بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ. الْمُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ ۳: ۲۷۸ - ۳ - سَعْدُ وَقَاصٌ مِي گويد: أَبُو بَكْرٍ أَوَّلِينَ كَسَى نَبُوْدَ كِه مَسْلَمَانِ شُد، بَلَكِه قَبْلَ از او بيش از پنجاه نفر مسلمان شدند. مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، قُلْتُ لِأَبِي أَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَوَّلَكُمْ إِسْلَامًا فَقَالَ: لَا وَ لَقَدْ أَسْلَمَ قَبْلَهُ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِينَ [رَجُلًا ...] تَارِيخِ طَبْرِی ۱: ۵۴۰. و عمر نیز قبل از ابوبکر اسلام آورده و ابوبکر بعد از پنجاه و اندی اسلام آورد. ۴- زهری می‌گوید: عمر پس از چهل و اندی نفر از مرد و زن، اسلام آورد. تاریخ الاسلام (السيرة النبوية) ۱۸۰ طبقات ابن سعد ۳: ۲۶۹ صَفَةُ الصَّفْوَةِ ۱: ۲۷۴. اگر این مطالب واقعیت داشته باشد، چرا اینقدر واقعیات را وارونه می‌کنید؟ و دائماً چنین می‌گویید که اولین مردی که اسلام آورد ابوبکر بود. منظور شما از این جعلیات و دروغ پردازی‌ها تراشیدن فضائل بیشتری برای خلیفه اول است و یا انکار فضائل حضرت علی برای شما مهم است؟

۷۹- ابوبکر، پس از رسول خدا

تکذیب حضرت زهرا و غضب کردن حقش: بخاری در صحیحش در کتاب الْمَغَازِي، باب غزوه خيبر آورده است: عروه از عایشه نقل می‌کند که فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در پی ابوبکر فرستاد که میراث خود را از رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از آنچه خداوند در مدینه و فدک به آن حضرت عطا کرده بود و آنچه از خمس خيبر باقی مانده بود، درخواست می‌کرد. ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما میراثی باقی نمی‌گذاریم! آنچه از ما می‌ماند صدقه است. فقط آل مُحَمَّد از این مال می‌توانند بخورند و من به خدا قسم نمی‌خواستم از صدقه رسول خدا از همان حالی که در زمان رسول خدا بوده است، چیزی کم و زیاد کنم و تغییر بدهم و به تحقیق در آن به طوری عمل می‌کنم که پیامبر عمل می‌کرده است! و بدین سان ابوبکر از پرداختن هر مقدار از آن پول به فاطمه، خودداری کرد. پس فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و با او قهر کرد و حرف نزد تا روزی که از دنیا رفت و فاطمه بیش از شش ماه پس از پیامبر زنده نبود. وقتی از دنیا رفت، همسرش علی شبانه بر او نماز خواند و او را دفن کرد و اجازه نداد که ابوبکر بر او نماز بخواند و همانا علی در زمان حیات فاطمه پیروانی چند از مردم داشت ولی وقتی فاطمه از دنیا رفت، یآوری برای خود نمی‌دید لذا مجبور به مصالحه و بیعت با ابوبکر شد هر چند در آن چند ماه بیعت نکرده بود [... ۱۷] و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب الجهاد، باب قول النبی لا نورث ... آورده است: عایشه ام المؤمنین گوید: فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ پس از وفات پیامبر از ابوبکر درخواست کرد که مقدار میراث خود را از آنچه خداوند به پیامبرش هدیه فرموده و به جای گذاشته، به او پرداخت کند. ابوبکر به او گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده است: ما میراث نمی‌گذاریم. آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است فاطمه خشمگین شد و از ابوبکر روی برگرداند و همچنین با او قهر بود تا روزی که از دنیا رفت و پس از پیامبر شش ماه زنده بود. عایشه گوید: و فاطمه از ابوبکر سهمیه خود را از ماترک رَسُولِ اللَّهِ از خيبر و فدک و صدقه‌اش در مدینه درخواست می‌کرد ولی ابوبکر از او نپذیرفت و گفت: من هر کاری را که پیامبر انجام داده، انجام می‌دهم زیرا می‌ترسم اگر چیزی از اوامرش را فروگذار کنم منحرف گردم!! اما صدقه‌اش در مدینه که همانا عمر آن را به علی و عباس داده است و اما خيبر و فدک که عمر آن را نزد خود گرفته است و گفت: اینها صدقه رَسُولِ اللَّهِ بود که برای حقوقش

پرداخت می‌شد و امر آن برای کسی است که ولایت امر را به عهده گرفته است و لذا در جای خود باقی است [۱۸] هر چند شیخین بخاری و مسلم این روایت‌ها را فشرده نقل کرده و خلاصه نموده‌اند تا اینکه حقیقت برای حق جویان کشف نشود و این شیوه آنان است که به خاطر حفظ آبروی خلفای سه گانه دنبال می‌کردند و ما در این زمینه بحثی خواهیم داشت **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** ولی با این حال، همین روایت‌ها کافی است که حقیقت ابوبکر را در رد ادعای فاطمه زهرا کشف کند تا جایی که حضرت زهرا به او خشمگین شود و تا روزی که از دنیا برود با او سخن نگوید و همسرش شبانه - طبق وصیتش - او را دفن کند و به ابوبکر خبر هم ندهد و از این روایات نیز چنین استفاده می‌کنیم که علی در طول آن شش ماه زنده بودن فاطمه زهرا پس از پدرش، با ابوبکر بیعت نکرد و پس از آن، چون مردم را از خود دور می‌دید، ناچار به بیعت و صلح با ابوبکر شد. و آنچه بخاری و مسلم آن را تغییر داده‌اند ادعای فاطمه **عَلَيْهَا السَّلَام** است که پدرش فدک را در زمان حیاتش به او هبه کرده است و اصلاً جزء میراث نیست و به فرض اینکه پیامبران میراث باقی نمی‌گذارند چنانکه ابوبکر از پیامبر نقل کرد و فاطمه زهرا تکذیبش نمود و این روایتش با نص صریح قرآن که می‌فرماید: و **وَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَ هَمَانَ دَاوُودَ** از **سُلَيْمَانَ** ارث برد، فدک شامل این حدیث ادعایی نمی‌شود چرا که هدیه است و هیچ ربطی به ارث ندارد. و لذا می‌بینیم که تمام مؤرخین و مفسرین و محدثین نقل می‌کنند که فاطمه **عَلَيْهَا السَّلَام** ادعا کرد که فدک، ملکش است ولی ابوبکر تکذیبش نمود و از آن حضرت شاهد بر مدعایش خواست، حضرت زهرا **عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أُمَّ أَيْمَنَ** را به عنوان دو شاهد معرفی کرد ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت و کافی ندانست!! و این را ابن حجر در صواعقش آورده و بدان اقرار کرده است که فاطمه ادعا کرد که فدک **نِخْلَةٌ** هدیه است و جز علی **بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أُمَّ أَيْمَنَ** شاهدی نیامورد و این شاهدان کافی نبودند [۱۹] امام فخر رازی در تفسیرش می‌گوید: وقتی رسول خدا از دنیا رفت، فاطمه ادعا کرد که پدرش فدک را به او هدیه کرده است. ابوبکر به او گفت: تو در فقر عزیزترین مردم نزد من و در بی‌نیازی محبوب‌ترین آنهایی ولی با این حال من در صحت سخت تردید دارم، پس نمی‌توانم به نفع تو داوری کنم. راوی گوید: **أُمَّ أَيْمَنَ** و یکی از بردگان پیامبر به نفع فاطمه شهادت دادند ولی ابوبکر از فاطمه خواست شاهدی بیاورد که شرع، آن را بپذیرد و او چنین شاهدی نداشت!! [۲۰] به هر حال ادعای فاطمه **عَلَيْهَا السَّلَام** که فدک را پیامبر در زمان حیاتش به او هدیه داده است و اینکه ابوبکر ادعایش را نپذیرفته و شهادت علی و **أُمَّ أَيْمَنَ** را قبول نکرده نزد مؤرخین معروف است و هر یک از ابن تیمیّه و نویسنده سیره **حَلَبِيَّة** و ابن القیم **الجوزیه** و دیگران نیز آن را ذکر کرده‌اند. ولی بخاری و مسلم آن را خلاصه گویی کرده و فقط مسأله میراث زهرا را یاد آور شدند تا به خواننده چنین تفهیم کنند که غضب فاطمه بر ابوبکر بی‌مورد است و ابوبکر کاری جز آنچه از پیامبر شنیده بود انجام نداده پس فاطمه ظالم است و ابوبکر مظلوم!! و همه اینها به خاطر حفظ آبروی ابوبکر است، لذا مراعات امانت نمی‌شود و صدق و راستی از احادیثی که بدیهای خلفا را روشن می‌سازد، دور می‌شود و بدین سان دروغ‌های امویان و انصار خلافت جایگزین حقیقت‌ها می‌شود هر چند به قیمت آبروی شخص پیامبر و پاره‌ی تنش حضرت زهرا تمام شود و از این روی بخاری و مسلم به افتخار ریاست و رهبری **مُحَدَّثِينَ** نزد اهل سنت و جماعت نائل آمدند و نزد اهل سنت، کتاب‌هایشان صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب پس از قرآن به شمار می‌آید و این سخن، مبتنی بر هیچ دلیل علمی نیست که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** در جای خود بخشش خواهیم کرد تا حقیقت برای جویندگان روشن گردد. با این حال ما همین مقدار کمی که بخاری و مسلم در فضائل حضرت زهرا **عَلَيْهَا السَّلَام** در کتاب‌هایشان آورده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم تا معلوم شود همین مقدار برای محکومیت ابوبکر که زهرا را شناخته و ارزش زهرا را نزد خدا و رسولش - بیشتر از بخاری و مسلم - فهمیده است، کافی است و با این حال او زهرا را تکذیب کرد و شهادتش را نپذیرفت و گواهی همسرش را نیز نپذیرفت؛ همو که رسول خدا درباره‌اش می‌فرماید: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ** با حق است و حق با علی است، هر جا که حق باشد علی با حق می‌گردد [۲۱]. پس بگذار بسنده کنیم به گواهی بخاری و مسلم در آنچه صاحب رسالت **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَ سَلَّمَ** درباره پاره‌ی تنش فاطمه زهرا اقرار کرده است. عصمت فاطمه زهرا به نص قرآن: مسلم در صحیحش در باب فضائل

أهل البيت از عایشه نقل می‌کند که گفت: روزی پیامبر عبایی از موی سیاه بر خود انداخته بود که ناگهان حسن بن علی وارد شد. او را در عبای خود، داخل کرد، سپس حَسَنین آمد و همراه برادرش زیر عبای حضرت رفت. آنگاه فاطمه وارد شد، پس حضرت او را هم داخل عبای خود جای داد، سپس علی آمد، او هم درون عبا رفت سپس فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ همانا خدا می‌خواهد که فقط شما اهل بیت را از هر رجس و پلیدی پاک سازد و پاک و طاهرتان قرار دهد [۲۲]

پس اگر فاطمه زهرا تنها زنی است از این امت که خداوند هر رجس و پلیدی را از او دور ساخته و از تمام گناهان و معاصی، پاکش نموده است؛ پس چرا ابوبکر او را تکذیب می‌کند و از او شاهد می‌طلبد؟ فاطمه سرور زنان است: بخاری در صحیحش در کتاب الاستئذان در باب من ناجی بین یدی الناس و مسلم در کتاب الفضائل از عایشه نقل می‌کنند که گفت: ما همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همه در خدمتش نشسته بودیم، بدون اینکه یکی از ما بیرون باشد. ناگهان فاطمه آمد. راه که می‌رفت به خدا قسم با راه رفتن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرقی نداشت. وقتی پیامبر او را دید به او خوش آمد گفته فرمود: خوش آمدی دخترم! سپس او را در طرف راست یا چپ خود نشانند. سپس مطلبی را آهسته به او گفت: فاطمه بسیار گریست. وقتی حضرت نگرانی فاطمه را دید، یک بار دیگر آهسته مطلبی را به او گفت که دیدیم زهرا خندید. من در میان زنان پیامبر به او گفتم: رسول خدا با تو آهسته سخن گفت و در این نجوا تو را از میان همه زنانش، امتیاز داد، با این حال تو گریه می‌کنی؟ فاطمه گفت: من هرگز راز رسول الله را فاش نمی‌کنم. وقتی رسول خدا از دنیا رفت به او گفتم به حق خودم بر تو، تو را قسم می‌دهم که به من خیر دهی. فاطمه گفت: الآن اشکال ندارد؛ به تو می‌گویم. در بار اول به من خبر داد که جَبْرئیل هر سال یک بار تمام قرآن را بر من عرضه می‌داشته است و امسال دو بار عرضه داشته و این نیست جز اینکه اجل من نزدیک شده است. پس تقوای الهی داشته باش و بر فراق من صبر کن که من بهترین گذشتگان برای تو بودم. پس من همان گونه که دیدی گریستم. وقتی ناراحتی و نگرانی مرا دید آهسته به من فرمود: یا فاطمه! آیا دوست نداری که سرور زنان مؤمنین و یا سرور زنان این امت باشی؟ [۲۳] پس اگر فاطمه زهرا عَلِيهَا السَّلَام که سرور زنان مؤمنه است چنانکه از رسول خدا ثابت شد؛ با این حال ابوبکر ادعایش را باطل دانسته و او را در مورد فَدَك تکذیب می‌کند؛ پس دیگر چه شهادتی قابل قبول است؟! فاطمه زهرا سرور زنان اهل بهشت: بخاری در صحیحش در کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است که فرمود: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است [۲۴] معنای سخن پیامبر این است که فاطمه سرور زنان جهانیان است زیرا - همان گونه که روشن است - اهل بهشت نه تنها از امت مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند بلکه نیکان از امتهای دیگر هم می‌باشند. پس چگونه ابوبکر صدیق او را تکذیب می‌کند؟! مگر نه ادعا می‌کنند که لقب صدیق به او داده شد به خاطر اینکه هر چند دوستش مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گفت، باور می‌کرد و فوراً او را تصدیقش می‌نمود؟ پس چرا سخنان پاره‌ی تنش حضرت زهرا را تصدیق نکرد؟! یا اینکه مطلب مربوط به فَدَك و صَدَقَهُ و هدیه نیست آنقدر که مربوط به خلافت است که حق علی همسر زهرا می‌باشد پس برای او آسان‌تر است که علی و زهرا را در قضیه هبه رسول الله تکذیب کند تا راه را برای درخواست‌های بالاتر ببندد. این به خدا مگری است بزرگ که کوه‌ها را از جا می‌کند. فاطمه پاره‌ی تن رسول الله: بخاری در صحیحش در کتاب بدء الخلق، باب مناقب فاطمه دختر رسول الله آورده است: أَبُو الْوَلِيدِ از ابن عیینه از عمرو بن دینار از ابن ابی مُلَیْکَه از مسور بن مَخْرَمَه نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است. فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را نگران کند مرا نگران کرده و هر که او را آزار دهد مرا آزرده است [۲۵]. اگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای خشم پاره‌ی تنش زهرا خشمگین می‌شود و به خاطر اذیتش، اذیت می‌شود، معنایش این است که فاطمه، معصوم از هر گناه و اشتباهی است و گرنه برای پیامبر روا نبود که چنین سخنی بگوید زیرا کسی که مرتکب گناهی می‌شود، اذیت کردنش و خشمگین نمودنش جایز است هر چه مقامش هم بالا باشد، برای اینکه شارع مقدس اسلام هرگز

در احکامش مراعات نزدیک و دور، یا شریف و حقیر یا غنی و فقیر نمی‌کند. اگر مطلب چنین است، پس چرا ابوبکر زهرا را اذیت می‌کند و هیچ اهمیت به خشمش نمی‌دهد بلکه او را به قدری خشمگین می‌سازد تا اینکه زهرا از دنیا می‌رود در حالی که بر او غضبناک است و بالاتر اینکه با او سخن نمی‌گوید تا از دنیا می‌رود و پس از هر نماز نفرینش می‌کند چنانکه در تاریخ ابن قتیبه [۲۶] و سایر مؤرخین آمده است؟! آری! اینها حقیقت‌هایی تلخ و دردناک است که ایمان را به لرزه در می‌آورد زیرا پژوهشگر با انصاف و حق جوی چاره‌ای جز این ندارد که اعتراف و اقرار کند به اینکه ابوبکر، به زهرا ظلم کرد و حقش را غصب نمود در حالی که می‌توانست او را راضی کند و آنچه ادعا می‌کند به او بپردازد چرا که فاطمه هرگز سخن به دروغ نمی‌گوید. او راست می‌گوید و خدا و رسولش هم به راستگویش اعتراف دارند و تمام مسلمانان من جمله ابوبکر گواهی به صدق و راستگویش می‌دهند ولی سیاست است که همه چیز را به هم می‌ریزد و حقایق را وارونه می‌سازد تا جایی که راستگو، دروغگو شده و دروغگو، راستگو می‌گردد. آری! این بخشی از بخشهای توطئه‌ای بود که به خاطر دور ساختن اهل بیت از منصبی که خداوند برای آنان اختیار کرده بود، پی‌ریزی و اجرا می‌شد و با گرفتن خلافت از علی آغاز شد، سپس ارث زهرا را غصب نموده و او را تکذیب کردند و اهانت نمودند تا دیگر هیچ هیبت و احترامی برای او در قلوب مسلمین نماند و این توطئه پایان نیافت جز با کشتن علی و حسن و حسین و تمام فرزندان ایشان و اسیر کردن زنان ایشان و قتل عام شیعیان و محبین و پیروانشان و گویا این توطئه همچنین ادامه دارد و تا امروز قسمت‌هایی از آن به اجرا در می‌آید. آری! هر مسلمان آزاده و با انصافی که کتاب‌های تاریخ را مطالعه کند و حق را از باطل استخراج نماید می‌داند که ابوبکر اولین کسی بود که به اهل بیت ظلم کرد. کافی است صحیح بخاری و صحیح مسلم را مطالعه کند تا حقیقت برایش روشن گردد، اگر واقعاً پژوهشگر حق و حقیقت است. هان! این بخاری است و این هم مسلم است که ندانسته اعتراف می‌کنند به اینکه ابوبکر ادعای معمولی‌ترین اصحاب را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند ولی فاطمه زهرا را که سرور زنان اهل بهشت است و کسی است که خداوند به دور بودن رجس از او و طهارتش گواهی می‌دهد، تکذیب می‌نماید و همچنین علی و ام‌ایمن را تکذیب می‌کند. پس بیا تا با هم بخوانیم آنچه بخاری و مسلم نقل کرده‌اند. بخاری در صحیح خود در کتاب الشهادات، باب من أمر بانجاز الوعد و مسلم در صحیحش در کتاب الفضائل باب ما سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ شَيْئًا قَطَّ فَقَالَ لَا، از جابر بن عبد الله نقل می‌کنند که گفت: وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از دنیا رفت، از سوی علاء بن حضرمی پولی برای ابوبکر رسید. ابوبکر گفت: هر که از رسول خدا پولی طلب دارد بیاید از ما طلب کند. جابر گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به من وعده داده بود که این و این و این به من بدهد و او هم سه بار دستش را پر کرد. جابر گوید: ابوبکر پانصد و پانصد و پانصد درهم به من داد [۲۷]. آیا سؤال کننده‌ای نیست از ابوبکر پرسد: چطور جابر را در ادعایش تصدیق می‌کند و ابوبکر هم سه بار دستش را پر از پول می‌کند و بدون اینکه شاهد و گواهی بر ادعایش بطلبد، هزار و پانصد درهم به او می‌بخشد. آیا جابر بن عبد الله با تقواتر و با ایمان‌تر از فاطمه سرور زنان جهان است؟ و از آن شگفت‌انگیزتر اینکه گواهی همسرش علی بن ابی طالب را که خداوند هر رجس و پلیدی را از او دور ساخته و پاک و طاهرش نموده و درود و صلوات را بر او بر همه مسلمین واجب گردانیده چنانکه بر پیامبر، صلوات را واجب نموده و رسول خدا دوستیش را ایمان و دشمنیش را نفاق اعلام نموده است [۲۸]، نمی‌پذیرد. از آن بالاتر که خود بخاری، حادثه‌ای دیگر را نقل کرده که صورتی روشن‌تر از ظلم به زهرا و اهل بیت را، مشخص می‌نماید. بخاری در صحیحش، کتاب الهبه و فضلها باب لا يحل لاحد أن يرجع في هبة ... نقل کرده است که: قوم بنی صهیب ادعا کردند که رسول خدا دو منزل و یک اتاق را به صهیب بخشیده است. مزوان گفت: چه کسی به نفع شما گواهی می‌دهد؟ گفتند: ابن عمر. پس او را طلبید و او هم گواهی داد که پیامبر دو منزل و یک اتاق به صهیب داده است. آنگاه مزوان بر این گواهی صحه گذاشت و به آنان بخشید [۲۹]. ای مسلمان! به این حکم‌ها و داوری‌ها بنگر که چگونه بر برخی منهای برخی دیگر منطبق می‌شود؟ آیا این ظلم و حیف و میل بیت المال نیست؟ چگونه خلیفه مسلمین به نفع ادعا کنندگان حکم می‌کند

با اینکه فقط ابنِ عُمَر شهادت داده است؟ هیچ مسلمانی نیست سؤال کند: چرا گواهی عَلِي بْنِ أَبِي طَالِب و أُمِّ أَيْمَن با هم رد می‌شود، در حالی که یک مرد و یک زن محکم‌تر و قوی‌تر از شهادت یک مرد به تنهایی است و این در صورتی است که طبق نصاب قرآن بخواهیم حکم را اجرا کنیم، یا اینکه فرزندان صُيَهِيب، در ادعایشان راستگوتر از دختر گرامی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمٌ هستند، یا اینکه عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ مورد اطمینان دستگاہ حاکمه است ولی عَلِي مورد اطمینان نیست؟ و اما این ادعای اَبُو بَكْر که پیامبر فرموده است ما ارث نمی‌گذاریم که این مطلب را هم حضرت زهرا با کتاب خدا رد کرد؛ کتابی که هرگز باطل در آن راه ندارد و هیچ حجتی و گواهی بالاتر از آن نیست و همانا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمٌ فرموده است: اگر حدیثی از من شنیدید، پس آن را بر کتاب خدا عرضه بدارید، اگر با کتاب خدا مطابق بود به آن عمل کنید و اگر با کتاب خدا مخالف بود، پس آن را به دیوار بزنید. و هیچ تردیدی نیست که این حدیث اَبُو بَكْر با آیات زیادی از قرآن کریم، معارضت و مخالفت دارد. آیا هیچ سؤال کننده‌ای نیست از اَبُو بَكْر و از تمام مسلمانان پرسد: چگونه شهادت اَبُو بَكْر به تنهایی در بازگویی این روایت که با عقل و نقل و کتاب خدا معارض است، پذیرفته شود ولی شهادت عَلِي و فاطمه در موردی که با عقل و نقل و قرآن سازگار است، پذیرفته نمی‌شود؟ از آن که بگذریم، هر قدر درجه و مرتبه اَبُو بَكْر بالا- باشد و هر قدر پیروانش برای او فضائل و مناقب بتراشند، قطعاً نمی‌توانند به مرتبه والای حضرت زهرا سرور زنان جهانیا ن برسند یا به درجه عَلِي بْنِ أَبِي طَالِب برسند که رسول خدا او را بر تمام اصحاب - در همه مکان‌ها - برتری داده است. به عنوان نمونه از روزی که پیامبر، پرچم را به دست او داد، یاد آور می‌شوم؛ همان روزی که پیامبر تاکید کرد که پرچم را به دست کسی می‌دهد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و همه اصحاب گردن‌ها را کشیدند به امید اینکه پرچم را به یکی از آنها بسپارد ولی رسول خدا، پرچم را فقط و فقط به دست عَلِي سپرد [۳۰] و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمٌ فرمود: عَلِي از من است و من از عَلِي هستم و او ولی هر مؤمنی پس از من می‌باشد [۳۱]. و هر قدر سرسختان و بد اندیشان و متعصبان بخواهند در صحت این احادیث تشکیک کنند، به هیچ وجه نمی‌توانند تشکیک کنند در اینکه درود فرستادن بر عَلِي و فاطمه، جزیی از درود بر پیامبر است و نماز اَبُو بَكْر و عمر و عُثْمَان و تمام مبشرین به بهشت و همه اصحاب و جمیع مسلمانان پذیرفته نمی‌شود جز اینکه در آن بر مُحَمَّد و آل مُحَمَّد که خداوند از هر رجس و پلیدی آنان را دور ساخته و پاک و طاهرشان قرار داده، صلوات و درود بفرستند چنانکه در صحیح بُخاری و صحیح مُسْلِم [۳۲] و دیگر صحاح اهل سنت آمده است و امام شافعی درباره‌شان گفته است: مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لَأَ صَلَاةً لَهُ [۳۳] هر که بر شما - اهل بیت - درود نفرستد، نمازش درست نیست. پس اگر برای اینان، با آن مقام و جلال دروغ گفتن و ادعای باطل کردن روا باشد که عَلِي الْإِسْلَامُ السَّلَام!! حال اگر از ما پرسند که چگونه شهادت اَبُو بَكْر قبول می‌شود و شهادت اهل البیت رد می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم: برای اینکه او حاکم است و حاکم هر کاری را می‌تواند به دلخواه خویش انجام دهد و به هر حال حق با او است چه ما را خوش بیاید و چه نیاید! مانند ادعای هر نیرومندی بر طرف ضعیف‌تر و مانند ادعای درندگان قوی پنجه است که دلیلش هم پیرویشان بر حیوانات ضعیف‌تر می‌باشد!! و برای اینکه - خواننده گرامی - درستی سخن ما ثابت شود، بیا با هم تناقض بُخاری را در مورد میراث پیامبر بخوانیم که از اَبُو بَكْر روایت می‌کند ما پیامبران میراث باقی نمی‌گذاریم، آنچه از ما می‌ماند صدقه است و تمام اهل سنت آن را تصدیق می‌کنند و آن را دلیل اجابت نکردن اَبُو بَكْر بر ادعای فاطمه زهرا می‌دانند و برای استدلال بر بطلان این حدیث، در بُخاری می‌خوانیم که فاطمه مطالبه میراثش کرد و زنها ی پیامبر - مادران مؤمنین - نیز در پی اَبُو بَكْر فرستاده، میراث خود را مطالبه کردند [۳۴] و بُخاری این را برای استدلال بر میراث نداشتن پیامبران می‌آورد ولی در جای دیگر تناقض می‌گوید و خود را رد می‌کند و ثابت می‌نماید که عُمَرُ بْنُ حَطَّاب، میراث پیامبر را بر همسرانش تقسیم کرد. بُخاری در صحیحش، در کتاب الوکاله، باب المزارعة بالشطر از نافع و نافع از عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ نقل می‌کند: که رسول خدا با اهل خیبر قرارداد بست که مقداری از محصول و میوه آنجا را بردارد و به همسرانش صد وسق می‌بخشید، که هشتاد وسق از خرما بود و بیست وسق جو و همچنین عمر، خیبر را

تقسیم کرد و همسران پیامبر را مخیر کرد که مقداری از آب و زمین به آنها بدهد یا همان برنامه پیامبر را اجرا کند؛ برخی از آنها زمین را اختیار کردند و برخی وسق را ولی عایشه زمین را برای خود برگزید [۳۵]. این روایت به روشنی دلالت دارد بر اینکه خَیْبَر که حضرت زهرا از ابوبکر مطالبه کرد که مقدار میراث خود را از آن به او بدهد و ابوبکر ادعایش را نپذیرفت و گفت که پیامبر گفته است: ما میراث نمی‌گذاریم، همین خَیْبَر را عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ در ایام خلافتش بر همسران پیامبر تقسیم کرد و مخیر نمود آنها را بین مالکیت زمین یا گرفتن محصول که عایشه زمین را اختیار کرد. پس اگر پیامبر میراث باقی نمی‌گذارد، چگونه همسرش عایشه میراث می‌برد ولی دخترش فاطمه میراث نمی‌برد؟! ای خردمندان! شما را به خدا پاسخمان بدهید! اجر شما با خدا باد! از آن که بگذریم، عایشه دختر ابوبکر تمام خانه رسول خدا و هر چه در آن بود را تصرف کرد و هیچ یک از همسران پیامبر، چنین شانس نداشت و همین عایشه بود که پدرش را در آن خانه به خاک سپرد و عمر را کنار پدرش دفن کرد ولی حَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ عَلِیِّ را منع نمود که برادرش حسن را در کنار جدش رَسُولُ اللَّهِ دفن کند و ابن عَبَّاسِ ناچار شد به او بگوید: ای عایشه: آن روز بر شتر سوار شدی و امروز بر قاطر سوار شدی و اگر باز هم زنده بمانی بر فیل سوار می‌شوی. تو فقط یک نهم از یک هشتم میراث را حق داشتی ولی در همه میراث تصرف کردی [۳۶]. به هر حال من نمی‌خواهم در این موضوع، مفصل بحث کنم چرا که لازم است پژوهشگران خود به تاریخ مراجعه کنند ولی با این حال، بد نیست قسمتی از خطبه‌ای را که حضرت زهرا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا در حضور ابوبکر و اصحاب بیان کرده است یادآور شوم تا هر که پس از این می‌خواهد هلاک شود، پس از شنیدن حجت و بینه باشد و هر که می‌خواهد نجات یابد، با استدلال و برهان، نجات پیدا کند. آیا شما عمداً کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت سر گذاردید؟ مگر نه قرآن است که می‌فرماید: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ دَاوُدَ از سُلَيْمَانَ ارث برد و در داستان زَكْرِيَّا آمده است: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا؛ از پیش خود ولیی به من عطا کن که از من ارث ببرد و از آل يَعْقُوبَ ارث ببرد و خداوند او را وارثی پسندیده و خوب قرار بدهد. و فرمود: وَ اُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ خَوِشَانِ بَرِخِي، بر برخی دیگر، در کتاب خدا، اولویت دارند. و فرمود: يُوْصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ لَلْأُنثِيَةِ خَدَاوْنِدْ دَرِ فَرْزَنْدَانَتَانِ، شما را سفارش می‌کند که سهمیه فرزندان ذکور، هر یک مانند سهمیه دو دختر است. و فرمود: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ خَدَاوْنِدْ بَرِ شَمَا مَقْرَرِ فَرْمُودِهْ كِهْ اِگَرِ مَرْگِ يَكِيْ اَزِ شَمَا مَرْدَمِ فَرْا رَسِيْدِ وَ اَمْوَالِيْ بَاقِيْ گذاشته بود، وصیت کند که به پدر و مادرش و خویشانش به طور عادلانه پردازند و این وصیت برای تقوا پیشگان سزاوار است. آیا خداوند آیاتی - از احکام - را برای شما قرار داده و پدرم را از آنها خارج ساخته؟! یا اینکه شما عموم و خصوص قرآن را بیش از پدرم و پسر عموم می‌فهمید؟ یا اینکه می‌گویید اهل دو ملت و دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند یعنی مرا خارج از دین پدرم می‌دانید؟ پس بگیر این فدک را بی هیچ مانع و رادعی که همانا روز قیامت با تو ملاقات خواهد کرد و در آن روز بهترین داوران خدا و بهترین رهبران، مُحَمَّدٌ وَ وَقْتُ مَلَاقَاتِ، قِيَامَتِ اسْتِ وَ دَرِ اَنْ رُوزِ كُزْ رَوَانِ وَ بَاطِلِ پِيْشْگَانِ، دَرِ خَسْرَانِ وَ زِيَانِ خَوَاهَنْدِ بُوْدِ [۳۷] پاورقی: [۱۷] - صحیح بخاری: ج ۵، ص ۸۲، [۱۸] - صحیح مسلم: ج ۵، ص ۱۵۵، کتاب الجهاد. [۱۹] - الصواعق المحرقة ابن حَجَرِ هَيْثَمِي: ص ۳۷، شبهه هفتم. [۲۰] - تفسیر فخر رازی: ج ۲۹، ص ۲۸۴، تفسیر سوره حشر. [۲۱] - کنز العمال: ج ۱۱، ص ۶۲۱. [۲۲] - صحیح مسلم: ج ۷، ص ۱۳۰، [۲۳] - صحیح بخاری: ج ۷، ص ۱۴۱، کتاب الاستئذان. [۲۴] - صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲۰۹، کتاب بدء الخلق. [۲۵] - بخاری: ج ۴، ص ۲۱۰، [۲۶] - الامامة و السياسة ابن قتيبة: ج ۱، ص ۲۰، [۲۷] - بخاری: ج ۳، ص ۱۶۳، [۲۸] - صحیح مسلم: ج ۱، ص ۶۱، باب الدليل على أن حب الانصار و على من الأيمان. [۲۹] - صحیح بخاری: ج ۳، ص ۱۴۳، [۳۰] - صحیح بخاری: ج ۴، ص ۵ و ج ۴، ص ۲۰، [۳۱] - صحیح ترمذی: ج ۵، ص ۶۳۲، حدیث ۳۷۱۲، [۳۲] - صحیح بخاری: ج ۶، ص ۲۷، باب آن الله و ملائکته یصلون [۳۳ ...] - دیوان شافعی: ص ۷۲، [۳۴] - صحیح بخاری: ج ۵، ص ۲۴، [۳۵] - صحیح بخاری: ج ۳، ص ۶۸، [۳۶] - به نقل از الخرائج: ج ۱، ص ۲۴۳، [۳۷] - بلاغات النساء أحمد بن أبي طاهر: ص ۱۷.

۸۰ - عدم تحقق اجماع بر اَبی بَکر

به طور حتم می‌توان گفت که هنگام بیعت با ابوبکر در سَیْقِیْفَه اجماعی در کار نبوده است، گرچه ادعا می‌کنند که روز دوم بیعت اجماع حاصل شد؛ در حالی که اجماع روز دوم نیز مورد سؤال است که اجماع و وفاقی بر امامت و خلافت ابوبکر پدید آمده است؟ و آیا این اجماع طوعاً و با اختیار و رغبت و میل بود یا بخشی با تطمیع و بخشی نیز با تهدید و ... بوده است؟ که قطعاً همین طور است. به همین جهت است که اهل سنت در صدد برآمده تا دایره اجماع را تا حد اجماع اهل حل و عقد محدود سازند. (۱) لذا با مراجعه به تاریخ اهل سنت پی می‌بریم که تعداد بسیاری از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند که از آن جمله می‌توان از امام علی علیه السلام، عموم بنی هاشم، سعید بن عبادۀ انصاری، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص اموی، طلحه بن عبیدالله، مقداد بن اسود، سلیمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب، ابی بن کعب، عتبۀ بن اَبی لهب و ابُو سفیان نام برد. (۲) ابن حزم اندلسی در نفی ارزش اجماعی که امام علی علیه السلام در آن نباشد می‌نویسد: لعنت خدا بر هر اجماعی که علی بن اَبی طالب علیه السلام و صحابه‌ای که همراه او بودند از آن خارجند. (۳) البته ابن حزم این مساله را در فرع فقهی ای بیان می‌دارد که در مورد خلافت ابوبکر نیز جاری است. قُزُطِی مفسر بزرگ اهل سنت نیز در نفی اجماع بر خلیفه غاصب گفته است: امامت با یک نفر از اهل حل و عقد منعقد می‌شود و نیاز به گرد آمدن تعداد زیادی نیست همان گونه که خلافت ابوبکر با نظر عمر پایه ریزی شد. (۴) و در نهایت امام الحرمین جوینی، در این رابطه می‌گوید: در تشکیل امامت نیازی به اجماع نیست همان گونه که در امامت ابوبکر بدون آنکه اجماعی در کار باشد و قبل از آنکه خبر آن در بلاد اسلامی منتشر شود و به گوش اصحاب برسد حکمها امضاء گردید و بخشنامه‌ها صادر گردید و در پایان نیز نتیجه می‌گیرد که: امامت با تایید یک نفر از اهل حل و عقد تشکیل می‌گردد. (۵) بنا بر این ادعای اولیه اهل سنت بر مشروعیت خلافت ابوبکر اجماع است اما در بررسی اجماع می‌بینیم که اجماعی در کار نبوده لذا متکلمین اهل سنت به چاره جویی پرداخته‌اند و در نهایت به این نظریه رسیده‌اند که اجماع با یک نفر هم محقق است و خلافت خلیفه اول با رضایت عمر بن خطاب ثابت است؟!!!!!!! دلیل عوام اهل سنت نیز یکی کلیات همین اجماع است که گمان می‌کنند همه‌ی صحابی با طوع و اختیار خلافت او را پذیرفته‌اند؟ بیشتر بدانیم: عدم نص صریح بر خلافت ابوبکر و خلافت صدیق امر آسمانی است! ***** پی نوشت: (۱). شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۴ «و هو العمدۀ، اجماع اهل الحل و العقد، علی ذلك و ان كان من البعض بعض تردد و توقف علی ما روی ان الأنصار قالوا: منّا امیر و منکم امیر و ان ابا سفیان قال: أرضیتیم یا عبد مناف ان یلی علیکم تیم؟ و الله لأملأن الوادی خیلاً- و رجلاً». (۲). عبد الله بن سبأ، علامه عسکری، ج ۱. (۳). المحلی، ابن حزم، ج ۹، ص ۳۴۵. «لعنة الله علی کل اجماع یخرج عنه علی ابن ابیطالب و من بحضرته من الصحایه». (۴). تفسیر القُزُطِی، ج ۱، ص ۲۶۹، دارالاحیاء التراث العربی «فإن عقدها واحد من أهل الحل و العقد فذلك ثابت و یلزم الغير فعله، خلافاً لبعض الناس حیث قال: لا تنعقد إلا بجماعه من أهل الحل و العقد ودلیلنا أن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عقد البيعة لأبي بكر و لم ينكر أحد من الصحایه ذلك، و لأنه عقد فوجب ألما یفتقر إلى عدد یعقدونه كسائر العقود». (۵). الارشاد، امام الحرمین الجوینی المتوفی ۴۷۸، ص ۴۲۴: باب فی الاختیار و صفته و ذکر ما تنعقد الإمامه به. «إعلموا أنه لا یشرط فی عقد الإمامه الإجماع، بل تنعقد الإمامه و إن لم تجمع الأمة علی عقدها، والدلیل علیہ أن الإمامه لما عقدت لأبي بكر ابتدر لإمضاء أحكام المسلمین و لم یأت انتشار الأخبار إلی من نأی من الصحایه فی الأقطار و لم ينكر علیہ منكر و لم یحمله علی التریث حامل، فإذا لم یشرط الاجماع فی عقد الإمامه لم یثبت عدد معدود و لا حد محدود، فالوجه الحكم بأن الإمامه تنعقد بعقد واحد من أهل الحل و العقد.»

۸۱ - فرار ابوبکر از جنگ حنین

أَبُو بَكْرٍ در جنگ حُنَيْنٍ می‌گفت: ما با کمی تعداد خویش غلبه نخواهیم کرد. که خداوند در این باره فرمود: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ» (توبه: ۲۵) یعنی آیا در روز حنین زیادی نفرات دشمن شما را شگفت زده کرده بود. که علمای اهل سنت نقل کرده‌اند ابوبکر و عمر در جنگ حُنَيْنٍ پا به فرار گذاشتند. به روایت ارشاد شیخ مفید تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه تن آنان هاشمی و دهمی ایمن فرزند ام ایمن بود که شهید هم شد. اما دیگران از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر دست اندرکاران سقیفه و خلافت همه پا به فرار نهادند و هرچه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فریاد زد: اینک من رسول خدا هستم، مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ را تنها نگذارید، کسی اعتنا نکرد. یعقوبی در تاریخش به روایت مفید تاکید دارد. الارشاد شیخ مفید ۱/۱۴۰ مَعَاذِي وَاقِدِي ج ۲ ص ۸۹۰ و ۹۰۴ تفسیر الکشاف زمخشری ج ۲ ص ۲۵۹ تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۲۰۸ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ ج ۴ ص ۳۷۴ تاریخ الخميس ص ۱۰۲ السِّيَرَةُ الْحَلْبِيَّةُ شَافِعِي ج ۳ ص ۱۰۹.

۸۲ - بانو نَسِيْبَةُ! شجاعتر از شیخین

با انتشار خبر کشته شدن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دل‌های مسلمانان از جا کنده شد و به کلی پراکنده شدند و با بی‌نظمی، روی به فرار نهادند. چنانکه خداوند حکایت می‌کند که: هنگامی که از کوه بالا می‌رفتید و به کسی اعتنا نمی‌کردید و پیغمبر از دنبالان شما را می‌خواند و خدا سزایتان را به غمی روی غمی داد...! و گروهی از اصحاب به قدری در فکر جان خود بودند که درباره خدا گمان‌های باطل به سان گمان‌های دوران جاهلیت می‌نمودند (۱). در روز جنگ أُحُد بود که ابْنِ قَمِيَّةُ به مُضَيْبِ بْنِ عُمَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حمله کرد و او را کشت و پنداشت که پیغمبر است. ابْنِ قَمِيَّةُ نزد قُرَيْشِش برگشت و مژده داد که پیغمبر را کشته است! مشرکان نیز به یکدیگر مژده می‌دادند و می‌گفتند: مُحَمَّدٌ کشته شد! مُحَمَّدٌ کشته شد! ابْنِ قَمِيَّةُ او را کشت. وَاقِدِي می‌نویسد: روز أُحُدِ هشت نفر با پیامبر تا سر حد بذل جان بیعت کردند. سه نفر از مهاجرین (علی، طَلْحَةُ، زُبَيْر) و پنج نفر از انصار بودند و جز این هشت نفر همگی در لحظه خطرناک پا به فرار گذاردند. ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ می‌نویسد: در مجلسی در سال ۶۰۸ در بغداد کتاب مَعَاذِي وَاقِدِي را نزد مُحَمَّدِ بْنِ عَلَوِي می‌خواندم. هنگامی که مطلب به این نقطه رسید که: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ که صریحاً نقل می‌کند: من در روز احد با چشم‌های خود دیدم که مسلمانان از کوه بالا می‌رفتند و پیامبر آنها را به نام‌های مخصوص صدا می‌زد و می‌فرمود: اِلَيَّ يَا فُلَانُ اِلَيَّ يَا فُلَانُ و هیچ کس به ندای رسول خدا جواب مثبت نمی‌داد. استاد به من گفت منظور از فلان و فلان همان کسانی هستند که پس از پیامبر مقام و منصب به دست آوردند (أَبُو بَكْرٍ و عمر) و راوی از ترسی که از تصریح به نام آنها داشت صریحاً نخواست اسم آنها را بیاورد. (۲) همچنین نامبرده در شرح خود نقل کرده که عموم راویان اتفاق دارند که خلیفه‌ی سوم از کسانی است که در آن لحظه حساس در میدان پایدار و ثابت نبوده است. جالب اینجاست که مُوَرَّخَانِ در میان مدافعان رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جنگ أُحُد از بانویی بسیار فداکار به نام نَسِيْبَةُ (بنت کعب) نام برده‌اند. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی دفاع شجاعانه این بانو را دیدند درباره وی چنین فرمودند: موقعیت و مقام این بانوی فداکار امروز از فلان و فلان (أَبُو بَكْرٍ و عمر) بالاتر است. (۳) فرار ابوبکر از معرکه احد بسیار مشهور است و جمع کثیری از روایت و مُوَرِّخِيْنَ به آن تصریح کرده‌اند. (۴) اسناد: (۱) سورة آل عمران: ۱۵۳ و ۱۵۴. در این مورد به کتاب الکامل ابْنِ الاثير ج ۲/۱۰۸ مراجعه کنید (۲) شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱۵ ص ۲۳ - ۲۴. (۳) شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱۴ ص ۲۶۵ - ۲۶۷ اُسْدُ الْغَابَةِ ج ۵ ص ۵۵۵. (۴) شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ لِابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱۵/۲۳ و ۲۴ سیره الْمُصْطَفَى لمعروف ص ۴۱۱ و ۴۱۴ الصحيح من سیره النبی الاعظم ج ۴/۲۴۳ عَنْ مَنْعَةِ الْمَعْبُودِ فِي تَهْذِيبِ مَسْنَدِ الطَّيَالِسِيِّ ج ۲/۹۹ طبقات ابْنِ سَعْدٍ ج ۳/۱۵۵ وط دار صادر ج ۳/۲۱۸ السِّيَرَةُ النَّبَوِيَّةُ لِابْنِ كَثِيرٍ ج ۳/۵۸ تاریخ الخميس ج ۱/۴۳۱ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ ج ۴/۲۹ کتوز العمال ج ۱۰/۲۶۸ و ۲۶۹ حیاة الصَّحَابَةِ ج ۱/۲۷۲ دلائل الصدق ج ۲/۳۵۹ همچنین نصوص دیگری نیز دلالت بر فرار ابوبکر از جنگ أُحُد می‌کنند. رجوع کنید به: مُسْتَدْرَكُ الْحَاكِمِ

ج ۳/۲۷ تلخیص الذَّهَبِ لِلْمُسْتَدْرَكِ نفس الصفحة، مجمع الزوائد ج ۶/۱۱۲ لباب الاداب ص ۱۷۹ حیاة مُحَمَّد لِهَيْكَل ص ۲۶۵ سیره الْمُصْطَفَى لَهَاشِم معروف ص ۴۱۱. راجع بقیة المصادر فی الصحیح من سیره النبی الاعظم ج ۴/۲۴۴.

۸۳ - كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا

شما می گویند حضرت علی علیه السلام خلفا را قبول داشت و حال آن که عمر می گوید: «حضرت علی علیه السلام و عَبَّاس عموی پیامبر، ابوبکر را دروغگو و گنهگار و نیرنگ باز می دانست؟» شما راست می گویند یا عمر؟! (۱) و نیز طبری می گوید: «مردی از زهری پرسید: آیا حضرت علی علیه السلام [پس از] شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟ پاسخ داد: نه تنها حضرت علی علیه السلام بلکه احدی از بی هاشم نیز با او بیعت نکردند.» (۲) آیا شما راست می گویند یا علماء و مؤرخین شما؟ **** پی نوشت: (۱) - (فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا) صَحِيح مُسْلِم، كتاب الجهاد و السير، باب حكم الفیء، در ضمن يك حدیث طولانی. ج ۱۳۷۹/۳. (۲) - تاریخ الطبری، حوادث سنه ۱۱ حدیث السَّقِیْفَةُ ۴۴۸/۲.

۸۴ - ابوبکر یا عمر؟

قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْ خَالِدًا قَدْ زَنَى فَاجْلِدْهُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا، لِأَنَّهُ تَأَوَّلَ فَاخْطَا [۱] قَالَ عُمَرُ بِهِ أَبُو بَكْرٍ كَفَتْ: «خَالِدٌ زَنَا كَرِهَ اسْتَبَدَّ بِرَأْسِهِ وَجَارِي كُنِيَ وَشَلَاقَشَ بَنِي.» أَبُو بَكْرٍ كَفَتْ: «خَيْرٌ، أَوْ اجْتِهَادٌ كَرِهَ وَدَرَّ اجْتِهَادُ خَطَا كَرِهَ اسْتَبَدَّ بِرَأْسِهِ.» عُمَرُ كَفَتْ: «أَوْ مُسْلِمَانِي رَا كَشْتَه، پَسِ حَدَّ قِصَاصٍ وَاعْدَامٍ رَا جَارِي كُن.» أَبُو بَكْرٍ كَفَتْ: «خَيْرٌ، أَوْ دَرَّ اجْتِهَادُ خَطَا كَرِهَ اسْتَبَدَّ بِرَأْسِهِ.» (۲) در موضوع زنا و قتل مالک بن نویره توسط خالد بن ولید رای ابوبکر درست بود یا عمر؟ این تناقض در رای چرا؟ قصاص و آزادی؟ که با هم جمع نمی شوند دو حکم متفاوت برای یک نفر در یک جرم؟! **** پی نوشت: (۱). اَبِي الْفِدَاءِ، تَارِيخُ اَبِي الْفِدَاءِ الْمَسْمُومِي الْمَخْتَصَرُ فِي اَخْبَارِ الْبَشَرِ، تَعْلِيْقُ مُحَمَّدٍ دِيُوْبِ، ج ۱، ص ۲۲۲. (۲). هَمَان، ص ۲۲۲.

۸۵ - حُدَيْفَةُ وَنِفَاقُ ابُوْبَكْرٍ

یکی از مسائل قطعی میان مسلمین که دارای مدارک و اسناد بی شماری در قرآن و سنت می باشد، مساله نفاق و منافقین در میان صحابه است. در این مقاله نفاق یکی از صحابه معروف رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر اساس رفتار خود صحابه، اثبات می شود! حُدَيْفَةُ بْنُ يَمَانٍ، صَاحِبِ سِرِّ پِيَامِبِرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بُوْدَ وَنَامُ مَنَافِقِيْنَ رَا مِي دَانَسْت. اميرالمومنين علي عليه السلام در مورد وی می فرماید: «علم المنافقين و سال عن المعضلات، فان تسالوه تجدوه بها عالما» (۱) «او منافقان را می شناسد. در مورد مشکلات از وی سؤال نمایید زیرا اگر از وی پرسید، وی را عالم بر آنها خواهید یافت» حاکم نیشابوری نیز از قول اميرالمومنين عليه السلام در مورد حُدَيْفَةُ نقل می کند: «كَانَ اَعْلَمَ النَّاسِ بِالْمَنَافِقِيْنَ» (۲) «وی داناترین مردم به (نام های) منافقین بود» سیره حُدَيْفَةُ چنین بود که بر جنازه های منافقین نماز نمی خواند. لذا نماز نخواندن وی بر جنازه کسی، به معنی این بود که آن شخص از منافقان بوده است. عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ نِيْزٌ دَرِ اِيْنِ مَسَالِهَ بَهَ حُدَيْفَةُ اَقْتَدَا مِي كَرْدَ؛ يَعْنِي بَرِ جِنَازَه اَي كِه حُدَيْفَةُ بَرِ اَنْ نِمَاز نَمِي خَوَانَد، نِمَاز نَمِي كَزَارَد وَ اَنْ مِيْت رَا مَنَافِق مِي دَانَسْت! ابْنُ اَثِيْرٍ دَرِ چنين می گوید: «و كان عمر إذا مات ميت يسأل عن حُدَيْفَةَ، فَإِنْ حَضَرَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ صَلَّى عَلَيْهِ عُمَرُ، وَإِنْ لَمْ يَحْضُرْ حُدَيْفَةُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ لَمْ يَحْضُرْ عُمَرُ» (۳) «هر وقت کسی فوت می کرد، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ از حُدَيْفَةُ درخواست می کرد. پس اگر حُدَيْفَةُ بَرِ اَنْ مِيْت نِمَاز مِي خَوَانَد، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ هَم بَرِ وِي نِمَاز مِي خَوَانَد وَ اِگَر حُدَيْفَةُ بَرِ سَرِ جِنَازَه اَنْ شَخْص حَاضِر نَمِي شَد؛ عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ نِيْز بَرِ وِي نِمَاز نَمِي خَوَانَد وَ بَرِ سَرِ جِنَازَه اش حَاضِر نَمِي شَد» مشابه این مطالب را عینی در «عمده القاری» ج ۲ ص ۱۲ و ابن عبّاد البر در «الاستيعاب» ج ۱ ص ۳۳۵ نیز بیان کرده اند. اکنون ببینیم آیا این دو

تن، یعنی جناب حُدَیْفَةُ و عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بر جنازه ابوبکر نماز خواندند یا نه! بنا بر وصیت ابوبکر (و شاید هم عُمَرَان!) عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ به عنوان جانشین وی انتخاب شد. بعد از مرگ ابوبکر، عاقلانه به نظر می‌رسید که عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ که جانشین وی بود، بر جنازه‌اش نماز بگزارد و مراسم تشییع را انجام دهد. ولی نکته جالب در این است که عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بر جنازه ابوبکر نماز نخواند!!! ابن سَعْدٍ چنین می‌گوید: «صَلَّى عُمَرُو عَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ فَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعًا» (۴) «عُمَرُو بْنُ عَاصٍ بِرَأْيِي بَكَرَ نَمَازَ خَوَانِدِ و چَهار تَكْبِيرَ بِرِوَى كَفْتِ» عدم حضور عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ در نماز ابوبکر، نشان دهنده آن است که وی در این مورد از حُدَیْفَةُ تبعیت کرده است. در این باره روایتی نیز موجود است: ابْنُ عَسَاكِرٍ و ابْنُ مَنْظُورٍ می‌نویسند: «عَنْ حُدَیْفَةَ قَالَ: مَرَّ بِی عَمْرُ بْنُ خَطَّابٍ وَ أَنَا جَالِسٌ فِی الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِي: يَا حُدَیْفَةُ، إِنْ فَلَانًا قَدْ مَاتَ فَاشْهَدِهِ. قَالَ: ثُمَّ مَضَى حَتَّى إِذَا كَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ التَفْتُ إِلَيَّ فَرَأَنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَعَرَفَ، فَرَجَعَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا حُدَیْفَةُ، أُنْشِدُكَ اللَّهُ أَمِنْ الْقَوْمِ أَنَا؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا، وَ لَنْ أُبْرئِ أَحَدًا بَعْدَكَ. قَالَ: فَرَأَيْتَ عَيْنِي عَمْرَ جَاءَ تَا.» (۵) حُدَیْفَةُ می‌گوید: عمر به نزد من آمد، در حالی که من در مسجد بودم. پس به من گفت: فلانی (!) مرده است. بر جنازه وی حاضر شو! حُدَیْفَةُ می‌گوید: مدتی گذشت تا اینکه عمر خواست از مسجد خارج شود که مرا دید در حالی که هنوز نشسته بودم. پس فهمید (که برای نماز خواندن بر میت نرفته‌ام). به سوی من آمد و گفت: ای حُدَیْفَةُ! تو را به خدا قسم می‌دهم که آیا من از آن قوم (منافقین) هستم؟ حُدَیْفَةُ می‌گوید: گفتم: به خدا نه! و بعد از تو نیز هرگز کسی را مطلع نخواهم کرد. چنان که ملاحظه می‌شود جهت حفظ آبروی ابوبکر، نام وی حذف شده و با عنوان «فلانی» از وی یاد شده است!!! حال خواننده‌ی محترم، این نماز نخواندن جناب حُدَیْفَةُ بْنُ یَمَانَ (منافق شناس عصر نبوی) بر جنازه ابوبکر را خود تحلیل کند! البته چنان که از انتهای روایت بالا- معلوم است، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ نیز از ایمان خویش چندان مطمئن نبوده است! چنان که در جریان مشابه دیگری، برائت از نفاق را از قول ام المومنین اُمِّ سَلَمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ، طلب می‌کند! (۶) به راستی این همه نگرانی عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ برای چه بوده است؟؟ آیا وی از خود مطمئن نبوده که مومن است یا منافق؟؟!!!! ***** پی نوشت: (۱) سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۳۶۳ (۲) الْمُسْتَدْرَكُ ج ۳ ص ۳۸۱ (۳) أُسْدُ الْغَابَةِ ج ۱ ص ۳۹۱ (۴) الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى ج ۳ ص ۲۰۶ (ذکر وصیه ابوبکر - روایه شبابه بن سوار) (۵) تاریخ دمشق ج ۱۲ ص ۲۷۶ مختصر تاریخ دمشق ج ۶ ص ۲۵۳ (۶) تاریخ ابن عساکر ج ۴۴ ص ۳۰۷

۸۶ - خلفای ...

روایتی را اهل سُنَّتِ نقل می‌کنند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده است: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَتَدَبَّرْتُمْ أَتَدَبَّرْتُمْ.» (صِيحِحِ مُسْلِمٍ - کتاب فَضْلِ صَحَابِهِ) اصحاب من مانند ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید حال روایت دیگری از اهل سُنَّتِ که در دو کتاب معتبر حدیثی آنها یعنی صِيحِحِ مُسْلِمٍ و صحیح بخاری آمده است را نقل می‌کنیم. آورده‌اند که عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ به حضرت عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ گفت: «فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ؛ فَجِئْتُمَا تَطْلُبَانِ مِيرَاثِيكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هِرْدًا مِيرَاثِ امْرَأَتِهِ عَنْ أَيْبَاهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا نَوْرُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً، فَأَرَأَيْتَ مَا كَذَبَا، آثَمَا، غَادِرَا، خَائِنَا، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٍ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ وَ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ وَلِيُّ أَبُو بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَذَبَانِي كَذَبَا، آثَمَا، غَادِرَا، خَائِنَا» (... صِيحِحِ مُسْلِمٍ - کتاب الْجِهَادِ ۱۴۳/۳ صحیح بخاری کتاب النِّفَقَاتِ، کتاب الاعتصام با الكتاب و السنه، کتاب الفرائض، کتاب الخمس وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از دنیا رفت ابوبکر گفت: من ولی و جانشین رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هستم، شما دو نفر آمدید و میراث پسر برادرت و میراث همسرت از پدرش را خواستید. ابوبکر در جواب شما گفت، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده: ما ارثی به جا نمی‌گذاریم آنچه از ما می‌ماند صدقه است. در آن حال شما او را دروغگو، گناه کار، حيله گر و خائن می‌دانستید و خدا می‌داند که او راستگو و تابع حق بود، سپس وقتی ابوبکر از دنیا رفت و من ولی و جانشین رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و ابوبکر شدم شما من را

دروغگو، گناه کار حيله گر و خائن می دانستید.» حال با توجه به دو حدیث نقل شده می خواهیم با پیروی و اقتدا به دو صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی امام علی و عباس ابن عبدالمطلب، ابوبکر و عمر را دروغگو، گناهکار، حيله گر و خائن بدانیم. آیا داشتن چنین نظری اشکالی دارد؟.

۸۷ - عاقبت اهل حق

در جریان اختلافاتی که پس از رحلت پیامبر اتفاق افتاد، طبق روایتی که از شخص خلیفه‌ی دوم نیز روایت شده است: «هیچ امتی پس از پیامبرش با هم اختلاف نکردند، مگر این که گروه باطل آنها بر گروه حق پیروز شدند.» (۱) باید بدانیم کدام دسته پیروز آمد؟ و بدانیم چه بر اهل حق رفت؟ ***** پی نوشت: (۱) - کنز العمال - المتقی الهندی - ج ۱ - ص ۱۸۳ - الباب الثانی: فی الاعتصام بالکتاب و السنه: ۹۲۹ - مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا (طس عَنْ عُمَرَ) تَذَكُّرَةُ الْحِفَافِ - الذَّهَبِيِّ - ج ۱ - ص ۸۷: قَالَ عَطَاءُ بْنُ السَّائِبِ عَنِ الشَّعْبِيِّ: مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا الْمُعْجَم الْأَوْسَطِ - الطَّبْرَانِيِّ - ج ۷ - ص ۳۷۰: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ ثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ الضَّيْفِ نَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي نُورٍ (۲) نَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ عِيَّاشٍ عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا

۸۸ - فرماندهان و کارگزاران ابوبکر

بر هیچ کس پوشیده نیست که نزدیکترین یار و یاور ابوبکر، دوست دیرین او عمر بود که از قضا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جریان برادر کردن مهاجران در مکه، میان آن دو پیوند برادری بسته بود. (۱) ابوبکر علی رغم آن که خود از طراحان اصلی ماجرای خلافت بوده و در جریان رده نشان داد که فکر حکومتی برتری نسبت به عمر دارد، به دلیل شدت و حدت عمر در بسیاری از موارد تسلیم دیدگاههای وی بود. در تمام مراحل تاریخی در سیره، این دو نفر قرین یکدیگر هستند. گذشت که در طول تحولات سقیفه نیز همه جا با یکدیگر بودند و به دلیل همین اصرار بود که امام علی علیه السلام در جریان سقیفه عمر را متهم کرد که به خاطر آینده خود تلاش می کند. (۲) ابوبکر درباره عمر گفت: او دوستداشتنیترین مردم برای من است. (۳) ابن ابی الحدید می گوید: اگر عمر نبود ابوبکر به خلافت نمی رسید. (۴) گفته شده است که ابوبکر عمر را به عنوان قاضی انتخاب کرده است. (۵) نیز نقل شده که او در غیاب ابوبکر به جای وی نماز می خوانده است. (۶) ابوبکر او را در سال یازدهم هجرت به عنوان امیر الحاج برگزید. (۷) خلیفه بن خیاط در ضمن بر شمردن امرای ابوبکر می نویسد: و علی امره کله و القضاء عمر بن الخطاب. (۸) قدرت تصمیم گیری عمر در این دوره تا اندازه ای بود که او توانست ابوبکر را از انتخاب خالد بن سعید به عنوان فرمانده نیروهای مسلمان به شام منصرف کند و به جای او یزید بن ابی سفیان را اعزام کند. خالد بن سعید، پس از بازگشت به مدینه و مشاهده انتخاب ابوبکر، برای مدتی از بیعت با او خودداری کرده بود. (۹) عمر خود به این قدرت خویش واقف بود، لذا در همان زمان خلافت ابوبکر مصمم بود تا اموال معاذ بن جبل را مشاطره (دو قسمت مساوی) کرده نیمی از آن را برای بیت المال بردارد، (۱۰) این کاری بود که بعدها خود با والیان شهرها انجام می داد. ابوبکر نیز بدون عمر کاری از پیش نمی برد، لذا زمانی که در همان ابتدای خلافت خواست تا سپاه اسامیه را اعزام کند از او درخواست کرد تا اجازه دهد عمر پیش او بماند و او را در کارها یاری دهد. (۱۱) زمانی نیز که خالد مرتکب خطا شده بود و ابوبکر راضی به نوشتن نامه اعتراض به وی نشد، عمر خود نامه ای نوشت اما خالد به آن اعتنایی نکرده و گفت: می داند که این نامه را عمر نوشته است. (۱۲) به هر روی همین نفوذ عمر و پیوند مستحکم این دو سبب شد تا ابوبکر او را به جای خود نصب کند، به عبارت دیگر اساساً مردم خلافت آن دو را جدای از یکدیگر نمی دانستند و از همان ابتدا

اینان را ادامه یکدیگر می‌دیدند، (۱۳) به همین دلیل زمانی نیز که ابوبکر در حالت اغماء اراده نوشته عهدی را داشت، عثمان کاتب او، در وقت بیهوشی ابوبکر، نام عمر را در عهد مزبور نوشت، زیرا به خوبی می‌دانست که او چه کسی را در نظر دارد. خالد بن ولید از دیگر عناصر کارگزار ابوبکر شناخته می‌شود. او که از طایفه بنی مخزوم و در شمار تیره‌های قریش بود، در روز نخست صفر سال هشتم هجرت مسلمان شد، (۱۴) فردی به ظاهر نیرومند اما سخت فاقد ارزش‌های اخلاقی بود. در همان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چندین مورد خبط و خطا از او سر زد که پیش از این در سیره آورده‌ایم. در برخی مآخذ چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را «سیف الله» نامیده است، اما چنانکه ابن درید و دیگران گفته‌اند، سخن درست آن است که ابوبکر او را سیف الله نامیده است، (۱۵) این امر زمانی بود که خالد به ناحق مالک بن نویره را کشته بود و کسانی چون عمر درخواست مجازات او را از ابوبکر داشتند، ابوبکر گفت: او شمشیری است که خدا برافراشته و او آن را فرو نخواهد نشانید. (۱۶) به روایت ابن اعثم، خالد خود را سیف الله نامید و ابوبکر نیز آن را تایید کرد. (۱۷) گفته شده است که خالد از طرفداران ابوبکر و منحرف از علی علیه السلام بوده است. (۱۸) چنانچه گفته شده است که او در ماجرای هجوم افراد به خانه آن حضرت برای گرفتن بیعت و شکستن مقاومت آنان، ایشان را همراهی می‌کرده است. (۱۹) همچنین از وی به عنوان کسی که خلافت ابوبکر را تمهید کرده یاد شده است. (۲۰) حکایت قتل مالک بن نویره، که همراه با تجاوز به همسر او بود و ابن اعثم می‌گوید که او به اجماع اهل علم چنین کرده، شخصیت سست اخلاقی خالد را نشان می‌دهد؛ با این حال ابوبکر اصرار داشت تا او را در راس قوای نظامی خود برای سرکوبی مرتدان و پیامبران دروغین به نقاط مختلف اعزام کند. دفاع ابوبکر از وی بر این پایه بود که خالد اجتهاد کرده و بنا بر این سزاوار سرزنش نیست. یک بار خالد برخی از اسرایی را که از مرتدین گرفته بود با آتش سوزاند، وقتی عمر در این باره به ابوبکر اعتراض کرد وی پاسخ داد که: او شمشیر خداست. (۲۱) اعتراض عمر این بود که چرا او فرماندهی را نصب کرده است که مردم را می‌کشد و با آتش عذاب می‌کند. (۲۲) به نظر می‌رسد که ابوبکر با همه توجهی که به عمر داشته حاضر نبوده است تا به خاطر وی دست از حمایت خالد بردارد و جالب آن که عمر نیز علی رغم اصراری که بر سنگسار کردن خالد به دلیل ماجرای مالک بن نویره داشت، زمانی که بر سر کار آمد تنها به عزل او اکتفا کرد. (۲۳) خالد مطمئن بود که هر اقدامی بکند ابوبکر به او اعتراضی نخواهد کرد، اگر هم نامه توییحی برسد باید به تحریک عمر باشد و الا ابوبکر به هیچ روی به او بدبین نیست. (۲۴) او دست به اقدامات خودسرانه‌ای می‌زد و این جز آن نبود که نسبت به حمایت ابوبکر اطمینان کامل داشت. (۲۵) ابوبکر درباره او می‌گفت: هیچ مادری نتواند کسی همچو خالد بزاید. (۲۶) زمانی نیز خالد دو نفر را که امان نامه از ابوبکر داشتند کشت، در این باره به ابوبکر اعتراض کردند، اما او همچنان به دفاع از خالد پرداخت. (۲۷) زمانی که عمر خلافت را به دست گرفت در اولین اقدام خالد را از فرماندهی سپاه شام عزل کرده و ابو عبیده جراح را به جای وی نصب کرد. او گفت: خالد را عزل کرده تا روشن شود که خداوند دین خود را یاری می‌کند، (۲۸) حتی زمانی که خالد مشغول جنگ در عراق بوده وقتی حکم اعزام او به شام به دستش رسید گفت: حسادت عمر سبب شد تا اجازه ندهد تا فتح عراق به دست من صورت گیرد. (۲۹) انس بن مالک می‌گوید: عمر به ابوبکر می‌گفت: به خالد بنویس تا کاری بدون اجازه تو نکنند، ابوبکر نوشت اما خالد پاسخ داد: باید مرا در کارها آزاد بگذاری در غیر این صورت کار را رها خواهم کرد. عمر گفت: او را عزل کن، اما ابوبکر نپذیرفت. (۳۰) خالد در سال بیست و یکم هجری در مدینه یا شام (۳۱) درگذشت و از قضا وصی خود را عمر قرار داد! ابن سعد با نقل این خبر می‌گوید: عمر گفت: ما گمان‌هایی به خالد می‌بردیم که درست نمی‌بود. (۳۲) عمر که اصولاً درباره گریه برای مردگان سخت گیر بوده و می‌گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که «ان المیت لیعذب بکاء اهله» اجازه داد که زنان بنی مخزوم بر خالد گریه کنند. (۳۳) عجیب‌تر آن که عمر در وقت مرگ گفته بود: اگر خالد بن ولید زنده بود او را جای خود می‌گماشتم. (۳۴) ابو عبیده جراح از دیگر ارکان خلافت ابوبکر است، او همراه عمر و ابوبکر، تنها قریشیانی بودند که در سقیفه بنی ساعده حضور داشتند. وی

با سالم مولی حُذَيْفَةُ که او نیز در ماجرای خلافت ذی‌نقش داشت عقد اخوت داشت، (۳۵) عمر درباره او نیز گفت: اگر سالم زنده بود او را جانشین خود می‌کردم. (۳۶) گفتنی است که عمر در وقت مرگ درباره ابُو عبیده هم گفت: اگر زنده بود او را به جای خود می‌گماشتم. (۳۷) ابُو عبیده ابتدا بر کار بیت المال گماشته شد، اما بعداً فرماندهی سپاه شام را عهده دار گردید (۳۸) و تا سال هجدهم هجرت که در طاعون عمواس در گذشت در این سمت باقی بود. دیگر فرماندهان و کارگزاران ابُو بَکَر عبارت بودند از یزید بن ابی سَیفیان، عمرو بن عاص، شرحبیل بن حسنہ (م ۱۸ هـ) (۳۹) و عَکْرِمَةُ بنِ ابی جهل. در میان کارگزاران وی، برخی از کسانی نیز که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَّمْ منصوب کرده بود بر سر کار باقی ماندند. نمونه آنها معاذ بنِ جَبَل در یمن، عتاب بنِ اسید در مَکَّه و علاء بنِ حضرمی در بحرین بود. در عین حال گفته شده که ابُو بَکَر انس را والی بحرین کرده است، شاید مقصود ناحیه دیگری از بحرین بوده است. مهاجرین ابی امیه در صنعا، زیاد بنِ لیسد بر مناطق ساحلی یمن، یعلی بنِ امیه بر خولان، عُمَمان بنِ ابی العاص بر طائف و سلیط بنِ قیس بر یمامه فرمانروایی داشتند. همچنین گفته شده که کاتب ابُو بَکَر، عُمَمان بوده است. (۴۰) به خوبی روشن است که در میان کارگزاران ابُو بَکَر چهره مهمی از اصحاب رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَّمْ به ویژه از انصار دیده نمی‌شود، به نظر می‌رسد این شاهد مناسبی بر بی‌توجهی دستگاه خلافت به انصار باشد. ****پی نوشت: ۱. تاریخ جُرجان، سهمی، ص ۹۶. ۲. اَنسَابُ الْأَشْرَافِ، ج ۱، ص ۵۸۷ شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ج ۶، ص ۱۱ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۱ اَنسِ بْنِ مَالِکِ می‌گوید: دیدم [روز سَیقِیَّة] که عمر به زور ابُو بَکَر را روانه منبر کرد نک: المصنف، عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ج ۵، ص ۴۳۸. نثر الدر، ج ۲، ص ۱۷ غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۲۲ الادب المفرد، ص ۲۹. ۴. شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنِ ابی الْحَدِیدِ، ج ۱، ص ۱۷۴. ۵. تاریخ المدینة المنوره، ج ۲، ص ۶۶۵ مناقب عمر، ابْنِ جوزی، ص ۴۸ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۰ التنبیه و الاشراف، ص ۲۴۹. ۶. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۶ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵. ۷. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۷. ۸. تاریخ خلیفه بنِ خیاط، ص ۱۲۳. ۹. المصنف، عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ج ۵، ص ۴۵۴ حیاة الصَّحَابَةِ، ج ۲، ص ۲۰. ۱۰. طبقات الکبری، ج ۳، صص ۵۸۵، ۵۸۸. ۱۱. همان، ج ۴، صص ۲۹ - ۳۰ حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۴۸. ۱۲. الفتوح، ج ۱، ص ۴۴ شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنِ ابی الْحَدِیدِ، ج ۱، ص ۱۷۹. ۱۳. مقدسی می‌گوید: مردم هیچ تردیدی نداشتند که عمر خلیفه ابُو بَکَر خواهد شد. البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۶۷. ۱۴. طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۹۴. ۱۵. الاشتقاق، ص ۱۴۹ شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنِ ابی الْحَدِیدِ، ج ۱۶، صص ۱۵۹ - ۱۵۸. ۱۶. الفتوح، ج ۱، ص ۲۳ المصنف، عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ج ۵، ص ۲۱۲ الايضاح، صص ۷۳ - ۷۲ شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنِ ابی الْحَدِیدِ، ج ۱، ص ۱۷۹. ۱۷. الفتوح، ج ۱، ص ۱۴۹. ۱۸. شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنِ ابی الْحَدِیدِ، ج ۳، ص ۲۲. ۱۹. همان، ج ۶، ص ۴۹ - ۴۸. ۲۰. همان، ج ۱۸، ص ۳۰۷ - ۳۰۶. ۲۱. طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۶۹. ۲۲. فتوح البُلْدَانِ، ص ۱۰۷. ۲۳. به نقل تذکره الخواص (ص ۶۱) عمر پس از وضع حمل زن مالِک که از خَالِدِ بَارِدَار شده بود، او را از وی جدا کرد. ۲۴. الفتوح، ج ۱، ص ۴۴. ۲۵. ابْنِ حَجَرٍ از زُبَیْرِ بْنِ بَهْ کَر نقل می‌کند که وقتی خَالِدِ خَمْسِ غَنَائِمِ را بر می‌گرفت، حساب آن را به ابُو بَکَر نمی‌داد، او کارهایی را بی‌اطلاع ابُو بَکَر انجام می‌داد که نمونه‌ی آن اقدام به کشتن مالِک بود. الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۵ - ۴۱۴. ۲۶. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۸۹. ۲۷. همان، ج ۲، ص ۳۹۸. ۲۸. تاریخ خلیفه بنِ خیاط، ص ۱۲۲. ۲۹. طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۹۷. ۳۰. الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۵. ۳۱. همان، ج ۱، ص ۴۱۵، ابْنِ حَجَرٍ می‌گوید: بیشتر بر آنند که او در شام (حِمْص) در گذشته است. ۳۲. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۹۸ - ۳۹۷. ۳۳. البِدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ، ج ۷، ص ۱۱۵. ۳۴. تاریخ المدینة المنوره، ج ۲، ص ۸۸۷ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲. ۳۵. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۱۰. ۳۶. همان، ج ۳، ص ۳۴۳، الفتوح، ج ۲، ص ۸۶. ۳۷. الفتوح، ج ۲، ص ۱۶ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۳، ۴۱۲ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۷. ۳۸. تاریخ خلیفه بنِ خیاط، ص ۱۲۳. ۳۹. المصنف، ج ۵، ص ۴۵۴ و نک: طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۹۴. ۴۰. تاریخ خلیفه بنِ خیاط، ص

خدا بر زبان پیامبرش دروغ جاری می‌کند ولی بر زبان ابوبکر هرگز!!!! آیا صحیح است که اهل سُنَّت ابوبکر را از پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلِّم بِالْاِتر می‌دانند؟ و می‌گویند که روزی زنی نزد پیامبر آمده و گفت خواب دیدم درختی که در خانه‌ام هست شکسته پیامبر فرمود شوهرت می‌میرد، او ناراحت شده و از محضر حضرت بیرون آمده و در راه ابوبکر را دید و خواب را برای او تعریف کرد. ابوبکر گفت: شوهرت از سفر باز می‌گردد. همانطور هم شد، آن زن روز بعد به عنوان گلایه نزد پیامبر آمده و اعتراض کرد، ناگهان جَبْرئیل نازل شده و گفت خدا شرم دارد از اینکه دروغ بر زبان ابوبکر صدیق جاری کند، یعنی بر زبان پیامبر دروغ جاری بشود تا مبدا شخصیت ابوبکر زیر سؤال برود. یا مُحَمَّد! الَّذِی قَلْتَهُ هُوَ الْحَقُّ، وَلَكِنَّ لِمَا قَالَ الصِّدِّیقُ إِنَّكَ تَجْتَمِعِينَ بِهِ فِي هَذِهِ اللَّیْلَةِ. إِسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيَّ لِسَانُهُ الْكُذْبَ لِأَنَّهُ صَدِيقٌ فَأَحْيَاهُ كِرَامَةً لَهُ. (نزهة المجالس ۲: ۱۸۴) دوستان من ملاحظه کردید خدا و جَبْرئیل چقدر هوای ابوبکر را دارند که بر زبان پیغمبر معصوم دروغ جاری می‌کنند ولی بر زبان ابوبکر نه!!!!

۹۰ - زنده سوزاندن مجرمین

یکی از افراد قبیله بنی سَلِیم به نام الیاس، ملقب به فجائنه، به قتل و دزدی و راهزنی و غارت اشتغال داشت تا این که به دام افتاد. او را نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر دستور داد در مصلاهی شهر مدینه آتش روشن کنند. آن گاه دستور داد او را، در حالی که دست و پایش را بسته بودند، در آتش انداختند. آورده‌اند فجائنه در میان آتش با صدای بلند شهادتین را می‌گفت تا سوخت! (۱) بعضی نیز مانند مقدس اردبیلی رَحِمَهُ اللّٰهُ آورده‌اند که علت سوزاندن فجائنه توسط ابوبکر عدم بیعت با وی با ابوبکر بوده است! این نوع مجازات در قانون اسلام نیست و مخالف قرآن و سُنَّت نبوی است. خدای متعال می‌فرماید: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْأٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲). کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و بر روی زمین فساد می‌کنند، این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت) دست (راست) و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات عظیمی دارند. پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلِّم نیز به صراحت از این نوع مجازات منع اکید فرموده است: لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ. هیچ کس جز پروردگار با آتش عذاب نمی‌کند (نباید عذاب کند). (۳) این روایت از نظر اهل سُنَّت از روایات صحیح به شمار می‌رود؛ در نتیجه با توجه به قرآن و سُنَّت، این مجازات بدعتی بود که ابوبکر گذاشت. در اینجا مناسب است به پیشگاه قرآن کریم رفته و از آیات روشنگر آن استمداد جوییم: قرآن در آیه ۴۵ سوره مائده، کسانی را که به احکام الهی گردن نمی‌نهند و بر اساس آن داوری نمی‌کنند، جزو ظالمان بر شمرده است: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ نیز در آیه ۳۴ و ۴۷ همین سوره می‌فرماید: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. اسناد: (۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶ سنه ۱۱ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۱ الاصابة ج ۲، ص ۳۲۲ و (۲ ...) مائده، ۳۳. (۳) مسند اَحْمَد، ح ۱۵۴۵۸ ...

۹۱ - جعل حدیث

یکی از رسواترین دروغهای تاریخ، حدیثی جعلی است که ابوبکر به پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلِّم نسبت داده است. او روایت کرد که پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلِّم فرموده: اَنَا مَعَشَرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورُثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً؛ (۱) ما گروه پیامبران ارث نمی‌گذاریم، آنچه گذاشته‌ایم صدقه (برای عموم) است. این مطلب در چند جای صحیح بخاری با الفاظی مشابه آمده است. (۲) این رسواترین دروغ با آیاتی از قرآن ناسازگار است؛ قرآن می‌فرماید: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ (۳) و سُلَيْمَانُ از داوود ارث برد و نیز در

داستان حضرت یحیی بن زکریا از قول زکریا علیه السلام می‌فرماید: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۴) تو از نزد خود فرزندی به من ببخش که از من و یکی از افراد خاندان یعقوب (همسرش) ارث ببرد. **** پی نوشت: (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ایام ابی‌بکر، ص ۱۲۷ و (... ۲) باب، ۸۸۳. (۳) نمل، ۱۶. (۴) مریم، ۵ و ۶. مراد از ارث، ارث در مال است (و نه مانند نبوت؛ چنان که برخی از اهل تسنن احتمال داده‌اند) و براین مطلب قرائن و شواهد متعددی موجود است؛ از جمله فقره «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»؛ زیرا معنا ندارد کسی بگوید خدایا مرا فرزندی پیغمبر ببخش و او را مرضی (پسندیده) بگردان؛ چرا که پیغمبر خود فضیلت مرضی بودن و بالاتر از آن را دارا است و دیگر حاجتی به درخواست ندارد؛ همچنین آیه قبل (وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ) نیز قرینه دیگری بر مدعاست.

۹۲ - فراریان حنین

حاکم نیشابوری درباره جنگ حنین روایتی را با سند صحیح از ابن عباس نقل می‌کند. ابن عباس گوید: تنها کسی که در جنگ حنین با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماند و استقامت کرد، علی بن ابی طالب عَلَيْهِمَا السَّلَام بود و همه پا به فرار گذاشتند. (۱) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بُخَارِيٌّ در صحیحش می‌نویسد: ابوقَتَادَةَ گوید: سالی که جنگ حنین اتفاق افتاد، همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودم، وقتی که دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند، مسلمانان فرار می‌کردند، سپس بر می‌گشتند. مردی از مشرکان را دیدم که با یک مسلمان می‌جنگید، آن دو را دور زدیم تا از پشت شمشیری بین گردن و شانه‌اش وارد کردم، آن مرد مشرک برگشت و مرا به خودش چسپاند و فشار داد، بوی مرگ را احساس کردم، مرا رها کرد و بر زمین افتاد و مرد. عمر را ملاقات کردم، گفتم چرا مردم فرار می‌کنند؟ گفت امر و دستور خداوند این است. (۲) صالحی شامی در سُبُلِ الْهُدَى می‌نویسد: در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند تا جایی که برخی از آنها تا مکه رسیده بودند، سپس برگشتند، رسول خدا برای هر کدام سهمی تعیین کرد. ام الخِارِثِ انصاری افسار شتر همسرش خِارِثِ را که مجسار نام داشت گرفته بود و می‌گفت: ای خِارِثِ! آیا رسول خدا را تنها می‌گذاری؟ مردم همه در حال فرار بودند؛ اما این زن شوهرش را رها نمی‌کرد. خود او می‌گوید: عمر از کنار من در حال فرار بود، گفتم: ای عمر این چه کاری است که می‌کنید؟ عمر گفت: فرمان خدا است. (۳) ابْنُ حَجْرٍ عَشَقْلَانِيٌّ در فتح الباری، العینی در عمده القاری، شوکانی در نیل الأوطار و عظیم آبادی در عون المعبود در توجیه این سخن عمر که فرارش را به خداوند نسبت داده است می‌نویسند: «قوله (أمر الله) أي حكم الله و ما قضی به: یعنی مراد عمر از این که گفته «أمر الله» این است که قضا و قدر الهی این است که ما فرار کنیم!» (۴) اگر این توجیه عمر را بتوان قبول کرد، باید گفت که هیچ گناهکاری در عالم باقی نخواهد ماند؛ زیرا همه گناهکاران می‌توانند اعمال بدشان را به این صورت توجیه کنند. البته احتمال دارد منظور عمر این باشد که دستور خداوند این است که در این لحظه میدان جنگ را رها کرده و فرار نمایم، چنانچه عینی در جایی دیگر از عمده القاری می‌نویسد: (قال: أمر الله)، ای: قَالَ عمر: جاء أمر الله تَعَالَى (۵)، که در این صورت عوارض بدتری خواهد داشت؛ زیرا جناب خلیفه، نه تنها فرار می‌کند که حتی فرار خود را به خداوند نسبت می‌دهد و آن را امر الهی می‌داند!!!؛ زیرا: اولاً: این سخن خلاف دستور خداوند است که نهی صریح از فرار از جنگ دارد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شوید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هر گونه فرار مواجه با غضب الهی و گرفتار آتش جهنم شدن می‌شمارد: وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ. (۶) و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر آنکه هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم و چه بد جایگاهی است! ثانیاً این چنین تفکر ایشان یاد آور سخن مشرکان است که عدم ایمان خود را به مشیت خداوند نسبت می‌دادند: سَيَقُولُ الَّذِينَ

أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. (۷) به زودی مشرکان (برای تبرئه‌ی خویش) می‌گویند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما و نه چیزی را تحریم می‌کردیم!» کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه دروغ می‌گفتند و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: «آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و تخمین‌های نابجا می‌زنید.» ***** پی نوشتها: (۱) - الْمُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ: ج ۳ ص ۱۱۱. (۲) - صحيح البخاری، ج ۴ ص ۵۸، ح ۳۱۴۲، کتاب فرض الخمس، ب ۱۸، باب مَنْ لَمْ يَخْمَسِ الْأَسْيَابَ وَ ج ۵ ص ۱۰۰؛ کتاب الْمَغَازِي، ب ۵۴، باب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (وَيَوْمَ حُنَيْنٍ، ... ح ۴۳۲۱؛ صحيح مسلم، ج ۵ ص ۱۴۸. (۳) - الصالحی الشامی، مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ (متوفای ۹۴۲هـ)، سُبُلُ الْهُدَى وَالرَّشَادِ فِي سِيرَةِ خَيْرِ الْعِبَادِ، ج ۵، ص ۳۳۱. (۴) - الْعَسْقَلَانِيُّ الشَّافِعِيُّ، أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَجْرٍ أَبُو الْفَضْلِ (متوفای ۸۵۲هـ)، فَتْحُ الْبَارِي شَرْحُ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ، ج ۸، ص ۲۹؛ العيني، بدر الدين محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـ)، عمده القاری شرح صحيح البخاری، ج ۱۷، ص ۲۹۹؛ العظیم آبادی، مُحَمَّدُ شَمْسِ الْحَقِّ (متوفای ۱۳۲۹هـ)، عون المعبود شرح سنن أبي داود، ج ۷ ص ۲۷۵. (۵) - العيني، بدر الدين محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـ)، عمده القاری شرح صحيح البخاری، ج ۱۵، ص ۶۸. (۶) - الأنفال: ۱۵ و ۱۶. (۷) - الانعام: ۱۴۸.

۹۳ - تنها راوی ابوبکر گفت:

خودم شنیدم از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که انبیا از خود ارث نمی‌گذارند. این حدیث فقط از ابوبکر نقل شده و نه از دیگران. ابن ابی الحدید مُعْتَزَلِي شَافِعِي در کتاب «شرح نهج البلاغه» (ج ۴، ص ۸۲) چنین می‌نویسد: «مشهور آن است که حدیث نفی ارث انبیا را به جز شخص ابوبکر کس دیگری روایت نکرده است» او در چند صفحه بعد مطلب را چنین ادامه می‌دهد: «بیشتر روایات حاکی از آن است که آن حدیث را به جز شخص ابوبکر کس دیگری روایت نکرده است و این مطلب را گروه بسیاری از علمای حدیث گفته‌اند و حتی فقهای اهل تَسَنُّنْ در استدلالشان در مورد خبر به روایت یک نفر صحابه (عمل به خبر واحد) استناد می‌کنند.» شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ، ج ۴، ص ۸۵ حتی ابن ابی الحدید در ادامه می‌گوید: «استاد و شیخ ابوعلی نیز بر این اعتقاد است که تنها راوی این حدیث ابوبکر است.» سَيُّوْطِي در کتاب (تاریخ الخلفاء) و ابن حَجَر در کتاب (الصواعق المحرقة) تصریح می‌کنند که: «تنها صحابه‌ای که این حدیث را از قول رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است ابوبکر می‌باشد» تاریخ الخلفاء، ص ۶۸ الصواعق المحرقة، ص ۱۹ «با این همه احادیثی در همین زمینه ساختند و نقل آن را به غیر از ابوبکر نسبت دادند تا تصور شود چنین روایاتی را آنان نیز از رسول خدا شنیده و نقل کرده‌اند.» شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ، ج ۴، ص ۸۵

۹۴ - برداشت از کلمه مولی

ذَهَبِي، که از بزرگترین علمای علم حدیث و رجال و تاریخ اهل تَسَنُّنْ است و در ترجمه وی آمده: (الشيخ، الحافظ الكبير، مؤرخ الاسلام و شيخ المحدثين شمس الدين أبو عبد الله مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ الدَّهَبِيُّ ... و قد ختم به شيوخ الحديث و حفاظه) (۱) در کتاب تاریخ الاسلام، مجلد تاریخ الخلفاء، صفحه ۶۲۵ الی ۶۳۴ در ترجمه امام علی عَلَيْهِ السَّلَام متعرض داستان غدیر خم شده و احادیث قابل تأملی را آورده که نظر شما را به یکی از آنها جلب می‌کند: قَالَ حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ زَيْدٍ، وَأَبِي هَارُونَ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ الْبَرَاءِ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ شَجَرَتَيْنِ وَنُودِي فِي النَّاسِ: الصَّلَاةُ جَامِعِيَّةٌ وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَأَقَامَهُ عَنْ يَمِينِهِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، فَقَالَ: فَإِنَّ هَذَا مَوْلَىٰ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. فَلَقِيَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: هَبْنِيَا لَكَ يَا عَلِيُّ، أَضِيبِحَتْ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ

مُؤْمِنَةً). بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ گوید: ما به همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در زیر دو درخت بودیم، که منادی صدا زد: الصلاة جامعة (۲)، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی عَلِيهِ السَّلَام را صدا نموده و دست او را گرفتند و در حالی که علی را در سمت راست خود قرار داده بودند فرمودند: آیا من اولی به هر انسان مومنی نسبت به خودش نمی‌باشم؟ مردم جواب دادند بله همین طور است. سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای مردم همانا علی مولا و سرپرست کسی است که من مولا و سرپرست او هستم؛ خداوند هر کس که علی را دوست می‌دارد؛ دوست بدار و هر کس که علی را دشمن می‌دارد دشمن بدار؛ بعد از این جریان عمر به ملاقات امام آمد و گفت: گوارا باد بر تو ای علی که صبح و شام نمودی در حالی که مولای هر مرد و زن مومن و مومنه‌ای. حال سؤال این است که آیا می‌توان این نصوص را تاویل نمود و گفت مراد از مولی در این موارد دوست داشتن است، مگر کسی در وجوب داشتن علی عَلِيهِ السَّلَام شک داشته که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن شرایط سخت مردم را برای آن امر نگه دارند و آیا تبریک گویی برای دوستی معنایی دارد؟ جالب اینکه هم در صحیح بخاری و هم در صحیح مُسْلِم آمده است: هنگامی که ابوبکر و عمر به خلافت رسیدند گفتند: (أنا ولي رسول الله) (۳) آیا اهل سُنَّت این موارد را هم به دوست داشتن معنا می‌کنند یا معنای ظاهر آن (که جانشینی پیامبر است) را أخذ می‌نمایند؟! آیا این امر مصداق یک بام و دو هوا نیست؟ **** پی نوشت: (۱). الْبِدَائِيَّةُ وَالنَّهَائِيَّةُ، ابن کثیر، ج ۱۴ ص: ۲۲۵ (۲). الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، ندایی است که برای دعوت مردم به نماز عید یا آیات استفاده می‌شود و به جای اذان و اقامه است و این خود نشان دهنده این است که آن روز عید بوده است. این سخن مورد اتفاق علمای شیعه و سنی است و در کتب فقهی مفصلاً آمده است. [۳]. صَحِيحُ مُسْلِمٍ. ح ۴۶۷۶. صحیح بخاری. حدیث بنی نضیر.

۹۵ - افسانه همراهی ابوبکر در غار

اگر قبول کنیم که ابوبکر در غار ثور به همراه رسول الله بود موضوع دیگری مطرح است: نویسنده کتاب النور و البرهان باب «قُم فَاَنْذِرْ» و «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» شیخ ابوهاشم بن صَبَاح است، در حال حاضر این کتاب در دسترس نیست؛ ولی مرحوم سید بن طاووس در کتاب (الطَّرَائِفُ، ص ۴۱۰) این مطلب را از این کتاب نقل می‌کند. ایشان می‌فرماید: و من طریف الروایات فی أن النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما صحب ابابکر إلی الغار خوفاً منه أن يدل الكفار علیه ما ذكره أبو هاشم بن الصبّاح فی كتاب النور و البرهان فقال فی باب ما أنزل الله تعالى علی نبيه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «قُم فَاَنْذِرْ» و قوله تعالى «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» و ما ضمن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ أَجَابَهُ وَصَدَقَهُ، رفع الحديث عن مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: قَالَ حَسَّانُ: قدمت مكة معتمرا و أناس من قُرَيْشٍ يقذفون أصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال ما هذا لفظه: فأمر رسول الله عليا عَلَيْهِ السَّلَام فنام علي فراشه، وَحَسْبِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يدل القوم عليه فأخذه معه و مضى إلی الغار. (الطَّرَائِفُ فِي مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الطَّوَائِفِ - السيد ابن طاووس - ص ۴۱۰) از دسته روایاتی که دلالت می‌کند پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ترس این که ابوبکر جای را به کفار نشان ندهد او را با خود به غار بردند روایتی است که شیخ ابوهاشم بن صَبَاح در کتاب النور و البرهان باب: ما أنزل الله علی نبيه ذیل آیهی «قُم فَاَنْذِرْ» و آیهی «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» و باب «ما ضمن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ أَجَابَهُ وَصَدَقَهُ» می‌آورد: حَسَّانُ می‌گوید برای انجام حج عمره به مکه آمدم دیدم مردمی از قُرَیْش به اصحاب رسول خدا فحش می‌دادند ... پس این گونه می‌گوید: رسول خدا به علی عَلِيهِ السَّلَام (در شب لیله المبيت) امر نمود (که در جای ایشان بخوابد) علی عَلِيهِ السَّلَام نیز اجابت نمود ولی از ابن ابی قُحَافَةَ (کنیه ابوبکر) ترسید که مبدا جای ایشان را به کسانی که دنبال پیامبر بودند نشان دهد به همین خاطر او را با خود به غار بردند. نکته دیگر که شایسته است توجه بفرمایید این است که نظیر همین مطلب در کتب دیگر اهل سُنَّت که در حال حاضر موجود می‌باشد یافت می‌شود. ابوجعفر إشکافی استاد ابن ابی الحدید در جواب جاحظ که قائل است ابوبکر در راه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از همه صحابه سختی بیشتری را تحمل کرد می‌گوید: ثم يقال له ما بالك - أهملت أمر مبيت علي عَلَيْهِ السَّلَام على الفراش بمكة ليلة الهجرة - هل نسيت أم تناسيته - فإنها المحنة العظيمة والفضيلة الشريفة التي متى امتحنها الناظر و أجال فكره فيها - رأى تحتها فضائل متفرقة و مناقب متغايرة و ذلك أنه لما استقر الخبر عند المشركين أن رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مجمع على الخروج من بينهم للهجرة إلى غيرهم قصدوا إلى معاجلته و تعاقدوا على أن يبيتوه في فراشه و أن يضربوه بأسياف كثيرة بيد كل صاحب قبيلة من قُرَيْشٍ سَيِّفٍ منها ليضيق دمه بين الشعوب و يتفرق بين القبائل و لا يطلب بنو هَاشِمٍ بدمه - قبيلة واحدة بعينها من بطون قُرَيْشٍ و تحالفوا على تلك الليلة و اجتمعوا عَلَيْهَا - فلما علم رسولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذلك من أمرهم - دعا أوثق الناس عنده و أمثلهم في نفسه و أبدلهم في ذات الإله لمهجته و أسرعهم إجابةً إلى طاعته فقال له إن قُرَيْشًا قد تحالفت على أن تبيتني هَازِئَةَ اللَّيْلَةِ - فامض إلى فراشي و نم في مضجعي و التف في بردى الحضرمي ليروا أني لم أخرج و إنى خارج إن شاء الله فمنعه أولاً من التحرز و أعمال الحيلة و صده عن الاستظهار لنفسه - بنوع من أنواع المكاييد و الجهات التي يحتاط بها الناس لنفوسهم و ألجأه إلى أن يعرض نفسه - لضبات السيوف الشحيذة - من أيدي أرباب الحق و الغيظة - فأجاب إلى ذلك سامعاً مطيعاً طيباً بها نفسه و نام على فراشه صابراً محتسباً - واقياً له بمهجته ينتظر القتل و كما نعلم فوق بذل النفس درجةً يلتمسها صابر و كما يبلغها طالب و الجود بالنفس أقصى غاية الجود و لو لا أن رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علم أنه أهل لذلك لما أهله و لو كان عنده نقص في صبره - أو في شجاعته أو في مناصحته لابن عمه و اختيار لذلك لكان من اختاره صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقوضاً في رأيه - مضراً في اختياره و لا يجوز أن يقول هذا أحد من أهل الإسلام و كلهم مجمعون على أن الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عمل الصواب و أحسن في الاختيار. ثم في ذلك إذا تأمله المتأمل وجوه من الفَضْلِ - منها أنه و إن كان عنده في موضع الثقة - فإنه غير مأمون عَلَيْهِ إلا يضبط السر - فيفسد التدبير - بإفشائه تلك الليلة إلى من يليقه إلى الأعداء و منها أنه و إن كان ضابطاً للسر و ثقةً عند من اختاره - فغير مأمون عَلَيْهِ الجبن عند مفاجأة المكروه و مباشرة الأهوال فيفر من الفراش - فيفطن لموضع الحيلة و يطلب رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فيظفر به و منها أنه و إن كان ضابطاً للسر شجاعاً نجداً - فلعله غير محتمل للمبيت على الفراش - لأن هذا أمر خارج عن الشجاعة - إن كان قد قامه مقام المكتوف الممنوع - بل هو أشد مشقةً من المكتوف الممنوع - لأن المكتوف الممنوع يعلم من نفسه - أنه لا سبيل له إلى الهرب و هذا يجد السبيل إلى الهرب و إلى الدفع عن نفسه و لا يهرب و لا يدافع و منها أنه و إن كان ثقةً عنده ضابطاً للسر - شجاعاً محتملاً للمبيت على الفراش - فإنه غير مأمون أن يذهب صبره عند العقوبة الواقعة و العذاب النازل بساحته حتى يبوح بما عنده و يصير إلى الإقرار بما يعلمه و هو أنه أخذ طريق كذا فيطلب فيؤخذ - فلماذا قال علماء المسلمين - إن فضيلةً على ع تلك الليلة - لا نعلم أحداً من البشر نال مثلها شرح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱۳ ص ۲۵۹ عثمانيات جاحظ ص ۳۲۱ تو را چه شده است که داستان خوابیدن علی عَلَيْهِ السَّلَام را در جای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شب لَيْلَةِ الْمَيْتِ ذکر نکرده‌ای آیا آن را فراموش کرده‌ای یا خودت را به فراموشی زده‌ای؟! پس به درستی که این کار تحمل سختی و پایداری بزرگی است که هر زمان شخصی خود را به جای وی گذارد و فکرش را متوجه آن کند می‌بیند در آن فضیلت‌های بسیار و منقبت‌های مختلفی موجود است و قضیه از این قرار است که وقتی به مشرکین خبر رسید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قصد خروج برای هجرت به سوی غیر ایشان (اهل مدینه) دارند خواستند برای این کار چاره‌ای اندیشیند، پس پیمان بستند که شب هنگام در کنار بستر وی جمع شوند و او را با شمشیرهای بسیار بزنند، در دست افرادی از قبیله‌های مختلف قُرَیْشِ شمشیری از آن شمشیرها باشد تا خون وی بین گروه‌های مختلف تقسیم شود و بِنِیِ هَاشِمٍ نتوانند خون وی را از قبیله‌ای خاص طلب کنند و برای آن شب قسم خوردند و در آن شب با هم جمع شدند. پس وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از این ماجرا با خبر شدند، کسی را فرا خواندند که از همه بیشتر به وی اطمینان داشتند (علی عَلَيْهِ السَّلَام) و کسی که خود را بیشتر از همه برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آیه و سَلَّمَ در معرض خطر می‌گذاشت و کسی را که از همه بیشتر در راه خدا فداکاری می‌کرد و کسی که سریعتر از همه از وی

اطاعت می‌کرد. پس به وی گفت که قُرَیْشِیان هم پیمان شده‌اند که امشب بر سر من بریزند. پس به خوابگاه من برو و در جای من بخواب و روپوش من را بر روی خود بینداز تا ایشان گمان کنند من بیرون نرفته‌ام و من با اذن خدا بیرون خواهم رفت. پس اولاً علی را از اینکه حيله‌ای به کار برد تا جانش را حفظ کند منع کرد (چون باید به حالت عادی در جای رسول خدا می‌خوابید) و او را مجبور کرد که جان خود را در معرض ضربات شمشیرهای صاحبان کینه و خشم قرار دهد. پس او این مطلب را پذیرفت در حالی که رضای خاطر به آن داشت و در جای رسول خدا خوابید در حالی که به خاطر خدا صبر می‌کرد و با دادن جان خود جان رسول خدا را حفظ می‌نمود و انتظار کشته شدن را می‌کشید. ما برتر از مقام بذل جان مقامی نمی‌شناسیم که آرزوی آن را بکنیم. (و بذل جان بالاترین بخشش‌هاست) و اگر رسول خدا نمی‌دانست و علم نداشت که وی صیلاحت این کار را دارد وی را انتخاب نمی‌کرد و اگر در او اندکی کمبود صبر یا شجاعت یا خیر خواهی برای رسول خدا وجود داشت و با این وجود برای این کار انتخاب می‌شد رسول خدا کسی را انتخاب کرده بودند که انتخاب درستی نبود و حق گفتن چنین مطلبی را هیچ فردی از امت ندارد و همه اجماع دارند که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عمل درست را انجام داده‌اند. اگر کسی در این مطلب نظر کند چند جهت برتری برای علی (نسبت به ابوبکر) می‌بیند: زیرا ابوبکر حتی اگر (از جهت ظاهری) مورد اطمینان رسول خدا بود اما پیامبر اکرم به رازداری وی اطمینان نداشتند چون ممکن بود ابوبکر راز هجرت رسول خدا را در آن شب فاش کند و دشمنان به حضرت دست پیدا کنند در نتیجه تمام نقشه‌های رسول خدا نقش بر آب می‌شد. حتی اگر ابوبکر نزد رسول خدا از جهت رازداری مورد اطمینان بود اما رسول خدا از نرسیدن وی در هنگام مقابله با سختی اطمینان نداشتند پس شاید از خوابگاه رسول خدا فرار نموده متوجه محل نقشه رسول خدا شده دنبال رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برود؛ پس کفار ایشان را پیدا کنند. حتی اگر ابوبکر حافظ سر رسول خدا بود و شجاع اما شاید توانایی خوابیدن در جایگاه رسول خدا را نداشت. چون تحمل آن حالت جدای از بحث شجاعت است. زیرا باید شجاع را در حالت دست بسته ممنوع از مقابله قرار دهی (یعنی شجاع جرات دفاع از خود را دارد اما در اینجا نمی‌تواند از خود دفاع کند). بلکه این امر سخت‌تر از شخص دست بسته است. زیرا شخص دست بسته می‌داند که راه فراری ندارد اما این شخص هم می‌تواند فرار کند و هم می‌تواند از خود دفاع نماید (اما چنین کاری نمی‌نماید). حتی اگر او شخص رازدار و شجاعی بود و می‌توانست در جای رسول خدا بخوابد و فرار هم نکند اما رسول خدا از بعد آن اطمینان نداشتند که اگر وی را زنده گرفته و شکنجه کنند اقرار به آنچه که می‌داند نکند و مسیر رسول خدا را به کفار نشان ندهد پس ایشان به دنبال رسول خدا رفته ایشان را پیدا کنند. به همین دلیل است که علمای مسلمین گفته‌اند کسی را نمی‌شناسیم که به فضیلت علی در آن شب رسیده باشد.

۹۶ - نیرنگ سیاسی شیخین

ابن قتیبه الدینوری (۱) نیرنگ سیاسی ابوبکر و عمر و خنثی شدن آن به وسیله رفتار حکیمانه صدیقه کبری سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا را چنین شرح می‌دهد: پس از چندی که گذشته بود، عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم پیش فاطمه برویم، چرا که ما او را به غضب آوردیم. پس با هم به در خانه فاطمه سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا رفته و از آن بزرگوار اجازه ورود خواستند. فاطمه سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا به آنها اجازه نداد. می‌دانستند علی امیر مؤمنان (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بزرگ مرد ارزش‌های الهی و کانون جوانمردی است کسی به او متوسل شود، ناامید بر نمی‌گردد. ناچار شدند از آن حضرت درخواست نمایند اجازه بگیرد. با وساطت آن حضرت بانوی عالمیان اجازه داد (۲)؛ پس همین که آن دو نزد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام نشستند؛ آن حضرت روی خود را به دیوار برگرداند. آن دو به فاطمه سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا سلام کردند؛ جواب سلامشان را نداد. سپس ابوبکر گفت: «ای حبیبه‌ی رسول خدا خوشاوندی رسول خدا را نسبت به خویشاوندی خود دوست‌تر می‌دارم و تو را از دخترم عایشه دوست‌تر می‌دارم و دوست داشتم به جای پدرت من بمیرم و بعد از او نمانم. آیا تصور می‌کنی در حالی که تو را می‌شناسم و فضیلت و شرافت تو معرفت داشتم تو را از حق خودت و میراث از رسول خدا منع

کردم؟ اما من از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «لأنورث ما تركناه صدقة» (ما ارث نمی‌گذاریم، آنچه می‌ماند صدقه است). چون بانوی زنان عالمیان کذب و افتراء را از مدعی خلافت شنیده و در مسجد پدرش روشنگری کرده بود، نیاز به تکرار پاسخ نداشت. در این خصوص حجت تمام بود چرب زبانی و نیرنگ سیاسی ابوبکر را از منظر دیگر خنثی و بایکوت نمود. فرمود: اگر حدیثی از رسول خدا به یاد شما بیاورم قبول می‌کنید؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری. پس فاطمه علیها السلام گفت: آیا از رسول خدا شنیدید که می‌گفت: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَيْخُطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَيْخُطِي وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَ مَنْ أَسِيخُطُ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي (رضایت فاطمه رضایت من و غضب فاطمه غضب من است؛ پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب درآورد همانا مرا به غضب درآورده است؟) عمر و ابوبکر هر دو گفتند: آری شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت. فاطمه سلام الله علیها گفت: پس همانا من خداوند و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضی نکردید و هر گاه پیامبر را ملاقات نمایم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد. ابوبکر خواست با نیرنگی دیگر که خواست از عاطفه و رقت قلبی استفاده کند. شروع به گریه و زاری کرد بلافاصله بانوی عالمیان این توطئه را در نطفه خفه نمود) و گفت به خدا قسم تو را ابوبکر در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد. (۳) قابل توجه دوستان اهل سنتی که می‌گویند روابط خلفا با یگانه دخت رسول الله خوب بوده است! **** پی نوشت: (۱) در مورد انتساب الامامة و السياسة به ابو محمد عبدالله بن قیبه الديروري (متوفی ۲۷۶) مراجعه شود به تعلیقه ابن الکردی به سنن الکبری للبيهقي و العواصم من القواصم ابن عربي: ۲۴۸ میزان الاعتدال ذهبي ۲: ۵۰۳ تطهير الجنان واللسان ابن حجر هیتمی: ۷۲ (۲) در بعضی نقل‌ها آمده است: علی علیه السلام گفت: من ضامن شدم اجازه بگیرم. فاطمه علیها السلام گفت اگر ضمانت کرده‌ای؛ خانه خانهای تو است و زنان پیر و مردانند، هرگز با تو مخالفت نخواهم کرد؛ به هر که دوست داری، اجازه بده (الهجوم الى بيت فاطمه: ۱۳۴) (۳) الامامة و السياسة ۱: ۱۳ و ۱۴

۹۷ - عدم تبعیت ابوبکر از پیامبر

شما می‌گویید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم گذاشت. اگر این کار حضرت، حق و به صلاح امت و تضمین کننده هدایت مردم بود، پس بر همه واجب است از او متابعت کنند؛ چون کار او باید برای تمام خداجویانی که معتقد به قیامت هستند، الگو باشد: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ) (الأحزاب: ۲۱) بنا بر این، کار ابوبکر که خلیفه معین کرد بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و موجب ضلالت امت بود و هم چنین کار عمر که تعیین خلافت را به عهده شورای شش نفره نهاد نیز بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیره ابوبکر بود و اگر چنانچه بگویید کار ابوبکر و عمر به صلاح امت بود، پس باید ملتزم باشید که نعوذ بالله کار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نبوده است. در یک کلام: چرا ابوبکر در تعیین خلیفه، از پیامبر تبعیت نکرد؟

۹۸ - ابوبکر در زمان پیامبر

بخاری در صحیحش در کتاب تفسیر القرآن، سوره الحجرات، آورده است: نافع بن عمرو از ابن ابی ملیکه نقل می‌کند که گفت: دو مرد نیکوکار ابوبکر و عمر نزدیک بود هلاک شوند چرا که ابوبکر و عمر در حضور پیامبر با یکدیگر سر و صدا و نزاع کردند. گروهی از بنی تمیم بر حضرت رسول وارد شده بودند، یکی از آنان اشاره به اقرع بن حابس از قوم بنی مجاشع کرد و آن دیگری، مرد دیگری را مد نظر قرار داد که نافع می‌گوید نامش را از یاد برده‌ام. ابوبکر به عمر گفت: تو غرضی نداشتی جز مخالفت کردن با من! عمر پاسخ داد: من چنین غرضی نداشتم و به هر حال سر و صدا زیاد کردند. فوراً خداوند این آیه را نازل فرمود: يا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ [فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ...] ای مؤمنان، صدای خود را در حضور رَسُولِ اللَّهِ بلند نکنید [۴ ...] و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب الاعتصام بالكتاب و السنه باب ما یکره مِنَ التعمق و التنازع آورده است: و کعب ما را خبر داد از نافع بْنِ عَمْرٍو از ابنِ أَبِي مُلَيْكَةَ که گفت: نزدیک بود دو مرد نیکوکار ابوبکر و عمر به هلاکت برسند. گروهی از بَنِي تَمِيم بر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وارد شده بودند، یکی از آن دو، اشاره به أَقْرَعِ بْنِ حَابِسِ تَمِيمِی حَنْظَلِی از گروه بَنِي مُجَاشِعِ کرد و دیگری به یک نفر دیگر اشاره نموده او را بر آنها امارت دهد. پس ابوبکر به عُمَرُ گفت: تو فقط می‌خواستی با من مخالفت کنی. عُمَرُ گفت: من نمی‌خواستم با تو مخالفت کنم. در هر صورت سر و صدایشان در حضور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بالا گرفت، که این آیه فوراً نازل شد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَعْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ای مؤمنان! صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و همان گونه که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید با پیامبر سخن مگویید که اعمال نیکتان نابود می‌شود و شما نمی‌دانید. آنان که در حضور پیامبر آرام و آهسته سخن می‌گویند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را به تقوا آزموده است و برای آنان آموزش و اجری بزرگ خواهد بود [۵] بخاری در صحیحش در کتاب الْمَغَازِي - وفد بَنِي تَمِيم آورده است: هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ گفت: ابنِ جَرِيح از ابنِ أَبِي مُلَيْكَةَ نقل کرد که عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ به آنها خبر داد که گروهی از بَنِي تَمِيم بر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وارد شدند. ابوبکر به پیامبر عرض کرد: قَعْقَاعُ بْنُ مَعْبُدِ بْنِ زُرَّارَةَ را بر آنها امارت ده. عُمَرُ گفت: نه خیر! أَقْرَعُ بْنُ حَابِسِ را امیر کن. ابوبکر گفت: تو هدفی جز مخالفت با من نداشتی؟! عُمَرُ گفت: من نمی‌خواستم با تو مخالفت کنم و بدین سان گفتگو کردند و صدایشان را بلند کردند که این آیه نازل شد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ مَطْلَبِ پايان یافت [۶] از ظاهر این روایات چنین بر می‌آید که ابوبکر و عمر در حضور پیامبر به ادب اسلامی، خود را مؤدب نکردند و به خود اجازه دادند که بدون اجازه حضرت و بی‌آنکه از آنها بخواهد که نظرشان را درباره امارت دادن به یکی از افراد بَنِي تَمِيم اعلام کنند، اظهار نظر کردند و به این هم اکتفا نکرده که در حضور مقدسش با هم کشمکش نموده و بدون اعتنا به مقام منیعش و بدون توجه به اخلاق و آداب اسلامی که بی‌گمان تمام اصحاب بر آن آگاه بودند و پیامبر زندگی خود را در تربیت و تعلیم آنان سپری کرده بود، سر و صدا کرده و با هم به گفتگو و جدال پرداختند. و اگر این رویداد در آغاز اسلام رخ داده بود، بهانه‌ای برای شیخین می‌توانستیم دست و پا کنیم ولی روایت‌هایی که هیچ تردید در آن نیست ثابت می‌کنند که این حادثه در اواخر زندگانی پیامبر به وقع پیوسته چرا که گروه بَنِي تَمِيم در سال نهم هجری بر پیامبر وارد شدند و به گواهی تمام مَوْرُخِین و حدیث نگارانی که ورود این گروه را بر پیامبر نگاشته‌اند و قرآن در آخرین سوره‌های نازل شده از آن خبر داده است و فرموده است: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا وَ قَتِي نَصِيرٍ و پیروزی خداوند رسید و دیدی که مردم فوج فوج در دین خدا داخل می‌شوند، ثابت می‌شود که پیامبر بعد از این حادثه، فقط چند ماهی بیشتر زنده نبودند. پس چگونه بهانه جویان، عذری برای ابوبکر و عمر در حضور پیامبر می‌تراشند و تازه اگر فقط قضیه به روایت ختم می‌شد، چندان اعتراضی نداشتیم ولی خداوند که از گفتن حق ابایی ندارد آن را به ثبت رسانده و ابوبکر و عمر را شدیداً مورد اعتراض و تهدید قرار داده که اگر دگر بار به چنین کاری دست بزنند خداوند تمام اعمالشان را نابود می‌کند تا جایی که راوی حدیث در آغاز سخنش می‌گوید: نزدیک بود آن دو مرد نیکوکار هلاک شوند. و هر چند راوی این حادثه پس از ذکر آن، می‌خواهد عذری برای عمر دست و پا کند ولی تاریخ گویای عکس آن است. کافی است که ما رویداد روز پنجشنبه، قبل از رحلت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به سه روز را یادآور شویم تا ببینیم که عمر آن سخن شوم خود را در حضور پیامبر می‌گوید که: همانا رسول خدا هذیان می‌گوید. ما را کتاب خدا بس است ناگهان سر و صدا در بین حاضرین بلند می‌شود، گروهی می‌گویند: بگذارید پیامبر مطلب خود را برایتان بنویسد و گروهی سخن عمر را تکرار می‌کنند و وقتی سر و صدا و کشمکش بالا می‌گیرد [۷]، رسول خدا بر آنان فریاد می‌زند:

برخیزید و از نزد من بروید. سزاوار نیست در حضور من کشمکش کنید [۸]. و از این مطلب معلوم می‌شود که آنان تمام حد و مرزهایی را که خداوند برایشان ترسیم نموده بود - که در سوره حُجرات نیز آمده است - زیر پا گذاشتند و دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که این اختلاف و کشمکش‌ها و سخن پراکنی‌ها، به صورت آهسته و نجوایی بوده است!! بلکه معلوم است که آنان در حضور پیامبر صدا را بلند کردند تا جایی که حتی زنها نیز در این کشمکش شرکت جستند و گفتند: بگذارید رسول خدا برایتان مطلب خود را بنویسد ولی عمر به آنها گفت: شما مانند دوستان حضرت یوسف هستید که اگر بیمار شود چشم‌هایتان را پر از آب می‌کنید گریه می‌کنید و اگر بهبودی یابد بر گردنش سوار می‌شوید. رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به او فرمود: عمر! از آنان بگذر؛ آنان از شما بهترند [۹]. از این رویداد استفاده می‌شود که آنان امر خدا را در مورد رسولش ابداً اطاعت نکردند که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ نَادِيَهُمْ وَأَحْتَرَامُ نَكْرَدْنَد تَا جَائِي كَه حَضْرَتَش رَا بَه هَذِيَان كُوْبِي مَتَهْم سَاخْتَنَد و بزرگترین اهانت به حضرتش نمودند. و قبلاً نیز ابوبکر در حضور پیامبر سخن بسیار زشت و زننده‌ای را بر زبان رانده بود وقتی به عروه بن مسعود گفت: «امصص ببطر اللات» [۱۰] قَسِيْطَلَانِي كَه شَارِح بُخَارِي اسْت، درباره این عبارت گفته است که از بدترین و قبیح‌ترین فحش‌ها نزد عرب است [۱۱]. اکنون ما می‌پرسیم اگر امثال این واژه‌های قبیح و سخنان بد را در حضور پیامبر می‌گویند، پس چه معنی دارد سخن خداوند که می‌فرماید: وَلَمَّا تَجَهَّرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ؛ همان گونه که با یکدیگر سخن می‌گویند، در حضور پیامبر سخن نگویند!! و اگر رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ چنانکه پروردگارش و صفش می‌کند دارای خلق و خوئی عظیم است و چنانکه بخاری و مسلم یادآور شده‌اند حياء رسول خدا از دختران باکره نیز بیشتر بود [۱۲] و هر دو نیز تصریح کرده‌اند که حضرت رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نه فحش می‌داد و نه ناسزا می‌گفت و می‌فرمود: از بهترین شما، کسانی هستند که اخلاقشان از دیگران بهتر است [۱۳] پس چگونه است که نزدیک‌ترین اصحابش، به چنین خلق عظیم متأثر نشدند؟! گذشته از آن که ابوبکر امر رسول خدا را در مورد امارت و فرمانروایی اُسَامَةُ بْنِ زَيْدٍ نپذیرفت و وقتی حضرت او را جزء سپاهیان اُسَامَةَ قرار داد و به هر کس که مخالفت ورزد نفرین کرد تا جایی که فرمود: لعنت خدا بر کسی که از سپاه اُسَامَةَ تخلف نماید [۱۴]، او اطاعت نکرد و تمام مورّخین و سیره نویسان این مطلب را یادآور شده‌اند. و همچنین ابوبکر بدن رسول خدا را - که پدر و مادرم به قربانش - بر زمین افتاده دید، با این حال هیچ اهمیتی به تجهیز و تکفین و دفن حضرت نداد، بلکه به سرعت به طرف سَقِیْفَةُ شتافت و برای رسیدن به خلافتی که منتهای آرزویش بود، تمام تلاش خود را مبذول ساخت. کجا است آن صحبت و همنشینی با رسول خدا و کجا است آن قرب و نزدیکی و کجا است آن خلق و خوی پسندیده؟! برآستی شگفت انگیز است رفتار این اصحاب با پیامبرشان که زندگی خود را در هدایت و تربیت و آموزش و پند دادن اصحابش گذراند، با این حال جسدش را بر زمین رها کردند و به سوی سَقِیْفَةُ شتافتند تا از میان خود، یکی را برای خلافت تعیین نمایند و ما که در قرن بیستم زندگی می‌کنیم و به آن بدترین قرن‌ها نام نهاده‌اند و می‌گویند که تمام ارزش‌ها از بین رفته و اخلاق مردم فاسد شده است، چنانچه یکی از همسایگان مسلمانمان از دنیا برود، فوراً دست از کار و زندگی می‌کشیم و به کفن و دفنش مشغول می‌شویم تا او را با کمال احترام به خاک بسپاریم و به این سخن پیامبر که می‌فرماید: احترام میت به دفنش است، عمل می‌کنیم [۱۵] و همانا اَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ پرده از آن رخدادها در خطبه ششقیه‌اش برداشت: به خدا قسم ابوقحافه ابوبکر خلافت را مانند پیراهن بر تن کرد، هر چند می‌دانست که منزلت من به آن مانند مرکز سنگ آسیا به آن است [۱۶...]. و از آن پس نیز ابوبکر اجازه داد که به منزل فاطمه زهرا یورش برند و اگر متخلفین از بیعت از خانه بیرون نیایند، آن را آتش بزنند و گذشت آنچه گذشت که راویان گفته و مورّخان نوشته‌اند و نسل به نسل به ما منتقل شده است و هر که می‌خواهد از حقایق آگاه شود به کتاب‌های تاریخ مراجعه نماید. ***** پی نوشت: [۴] - صحیح بخاری: ج ۶، ص ۴۶. [۵] - صحیح بخاری: ج ۸، ص ۱۵۴. [۶] - صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۱۶.

[۷] - صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۳۸، باب مرض النبی و وفاته. [۸] - صحیح بخاری: ج ۱، ص ۳۷، کتاب العلم. [۹] - کنز العمال: ج ۵، ص ۶۴۴، حدیث ۱۴۱۳۴. [۱۰] - این سخن به قدری قبیح و زشت است که از ترجمه آن معذوریم. مطلب را در صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۹ بیاید. [البَطْرُ: ما بین الإِشْكِتَيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ. لسان العرب، ابن منظور، ج ۴، ص: ۷۰] [المَصُّ: هو أَخْذُ الْمَائِعِ الْقَلِيلِ بِجَذْبِ النَّفْسِ وَ هَلْ يُقَالُ فِي مِثْلِهِ: شَرِبَ، فِيهِ نَظْرٌ، كَامْتَصَّصْتُهُ. وَ أَمَصَّنِي فَلَانَ الشَّيْءَ فَمَصِصْتُهُ. وَ تَقُولُ لِلْمَاصِّ: يَا مَصَّانُ وَ لَهَا: يَا مَصَّانَةً. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: وَ هُوَ شَتْمٌ، أَيْ يَا مَاصَّ بَطْرُ أُمِّهِ تَاجُ الْعُرُوسِ، الزُّبَيْدِيُّ، ج ۹، ص: ۳۶۰] [۱۱] - شرح بخاری: ج ۴، ص ۴۴۶. [۱۲] - صحیح بخاری: کتاب المناقب، باب صفه النبی، ج ۴، ص ۱۶۷. [۱۳] - صحیح مسلم، کتاب الفضائل، ج ۷، ص ۷۸. [۱۴] - المَلَمَلُ وَ النَّحْلُ شَهْرَسْتَانِي: ج ۱، ص ۲۹. [۱۵] - الدرر المنتشرة سَيُّوْطِي: ص ۴۴، حدیث ۹۵. [۱۶] - به سومین خطبه نهج البلاغه معروف به خطبه شقشقیه مراجعه کنید.

۹۹ - عدم نص صریح بر خلافت ابوبکر

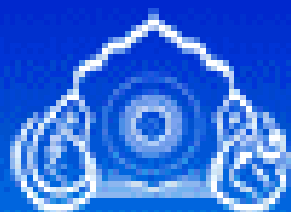
مشهور اهل سنت معتقدند که نص صریح بر خلافت ابوبکر وجود ندارد بلکه برخی اصل وجود نص را منکرند و کلمات آنها بر این مسأله صراحت دارد. اینک برخی عبارات را نقل می‌کنیم: ۱ - عبْدُ الْفَاحِرِ بَغْدَادِي می‌گوید: «اهل سنت معتقدند که نصی بر امامت هیچ یک از خلفا به طور خصوص وجود ندارد، بر خلاف قول رافضه که اعتقاد دارند بر امامت علی بن ابی طالب نصی وجود دارد و بر صحت آن قطع دارند.» (۱) ۲ - ابوحامد غزالی می‌گوید: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ بر هیچ امامی نص نکرده است؛ زیرا اگر نصی بود باید اولی به ظهور باشد از نصب حضرت بر هر یک از والیان و امیران خود؛ در حالی که نصی که بر والیان خود داشته بر کسی پوشیده نیست ولی نص بر امامان معلوم نیست و بر فرض که نصی بوده چگونه بر ما مخفی شده و به دست ما نرسیده است؟ در نتیجه ابوبکر تنها از راه اختیار و بیعت، امام مردم است.» (۲) ۳ - تفتازانی نیز در «شرح المقاصد» در بحث امامت می‌گوید: «امام به حق بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ نزد ما و معتزله و اکثر فرقه‌ها ابوبکر است، ولی نزد شیعه علی است. دلیل ما وجوهی است: وجه اول - که عمده همین است - اجماع اهل خیل و عقد بر خلافت اوست.» (۳) ۴ - نووی می‌گوید: «مسلمانان اجماع دارند بر این که خلیفه هنگامی که مقدمات و علائم مرگ در او ظاهر شد می‌تواند قبل از آن، خلیفه معین کند و نیز می‌تواند چنین کاری انجام ندهد. اگر ترک کند به پیامبر اقتدا کرده و اگر انتخاب کند، ابوبکر را مقتدای خود در این عمل قرار داده است.» (۴) او نیز در ذیل حدیثی می‌گوید: «این حدیث دلیل بر آن است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ بر خلیفه‌ای نص نکرده است و بر این، اجماع اهل سنت و دیگران است.» (۵) ۵ - ابن کثیر می‌گوید: «همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ به طور خصوص بر هیچ کسی از مردم نص خاصی نداشته است نه بر ابوبکر آن گونه که طایفه‌ای از اهل سنت می‌گویند و نه بر علی، آن گونه که طایفه‌ای از رافضه ادعا می‌کنند.» (۶) مضافاً به این که روایاتی در تأیید این مطلب نقل کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ نصی بر خلافت هیچ کس نداشته است: محدثین اهل سنت به سند خود از عبْدُ اللهِ به عمر نقل کرده‌اند که به عمر گفته شد: آیا کسی را جانشین برای خود قرار نمی‌دهی؟ در جواب گفت: اگر خلیفه قرار دهم، کسی خلیفه قرار داد که از من بهتر بود؛ یعنی ابوبکر و اگر چنین نکنم باز نیز کسی که از من بهتر بود چنین کرد؛ یعنی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ» (۷) ... از این عبارات به خوبی استفاده می‌شود که بر خلافت ابوبکر نص وجود نداشته و اگر برخی در صدد ذکر ادله‌ای نقلی بر خلافت ابوبکر برآمده‌اند از باب «الْعَرِيقُ يَتَسَبَّبُ بِكُلِّ حَسْبِيشٍ» است. یعنی شخص غریق به هر برگی برای نجات خود تمسک می‌کند. بیشتر بدانیم: عدم تحقق اجماع بر ابوبکر و خلافت صدیق امر آسمانی است! **** پی نوشت: (۱). الفرق بین الفرق، ص ۳۴۹. «لیس مِنَ النَّبِيِّ نَصٌّ عَلَى إِمَامَةٍ وَاحِدَةٍ بَعِيْنَهُ خِلَافٌ قَوْلٍ مَنْ زَعَمَ مِنَ الرَّافِضَةِ أَنَّهُ نَصَّ عَلَى إِمَامَةٍ عَلَى رِضَايَةِ اللَّهِ عَنْهُ نَصًا مَقْطُوعًا بِهِ صِحَّتُهُ.» (۲). قواعد العقائد، ص ۲۲۶. «أَنَّ الْإِمَامَ الْحَقَّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيُّ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ نَصَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى إِمَامٍ أَصْلًا إِذْ لَوْ كَانَ لَكَانَ أَوْلَى بِالظُّهُورِ مِنْ نَصْبِهِ آحَادَ الْوِلَايَةِ وَ الْأَمْرَاءِ عَلَى الْجُنُودِ فِي الْبِلَادِ وَ لَمْ يَخْفِ ذَلِكُ فَكَيْفَ خَفِيَ هَذَا؟ وَ إِنْ ظَهَرَ فَكَيْفَ انْدَرَسَ حَتَّى لَمْ يَنْقَلِ إِلَيْنَا؟ فَلَمْ يَكُنْ أَبُو بَكْرٍ إِمَامًا إِلَّا بِالْإِخْتِيَارِ وَ الْبَيْعَةِ. (۳). شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۴. «المبحث الخامس الامام بعد رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؛ قَالَ: المبحث الخامس - الإمام (بعد رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَالَتِ الشَّيْعَةُ: عَلَى. لَنَا إِجْمَاعُ أَهْلِ الْحَلِّ وَ الْعَقْدِ وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْبَعْضِ بَعْضُ تَوْقِفٍ ... الْحَقُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عِنْدَنَا وَ عِنْدَ الْمُعْتَرِلَةِ وَ أَكْثَرَ الْفِرْقِ، أَبُو بَكْرٍ وَ عِنْدَ الشَّيْعَةِ عَلَى (رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ ...) لَنَا وَجْهٌ: الْأَوَّلُ وَ هُوَ الْعَمْدَةُ، إِجْمَاعُ أَهْلِ الْحَلِّ وَ الْعَقْدِ عَلَى ذَلِكَ.» (۴). صَحِيحُ مُسْلِمٍ بِإِشْرَافِ نَوَوِي، ج ۱۲، ص ۲۰۵، دَارُ أَحْيَاءِ التَّرَاثِ الْعَرَبِيِّ. «أَنَّ الْمُسْلِمِينَ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْخَلِيفَةَ إِذَا حَضَرَتْهُ مَقْدَمَاتُ الْمَوْتِ وَ قَبْلَ ذَلِكَ يَجُوزُ لَهُ الْإِسْتِخْلَافُ وَ يَجُوزُ لَهُ تَرْكُهُ فَإِنْ تَرَكَهُ فَقَدْ اقْتَدَى بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي هَذَا وَ إِلَّا فَقَدْ اقْتَدَى بِأَبِي بَكْرٍ.» (۵). همان. «و فِي هَذَا الْحَدِيثِ دَلِيلٌ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَمْ يَنْصُ عَلَى خَلِيفَةٍ.» (۶). الْبِدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ، ج ۵، ص ۲۱۹: «و مِنْ تَأْمَلٍ مَا ذَكَرْنَاهُ ظَهَرَ لَهُ إِجْمَاعُ الصَّحَابَةِ الْمُهَاجِرِينَ مِنْهُمْ وَ الْإِنصَارِ عَلَى تَقْدِيمِ أَبِي بَكْرٍ وَ ظَهَرَ بَرَهَانُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَأْبَى اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ.» وَ ظَهَرَ لَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَمْ يَنْصُ عَلَى الْخَلِيفَةِ عَيْنًا لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، لَا لِأَبِي بَكْرٍ كَمَا قَدْ زَعَمَهُ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ لَا لِعَلَى كَمَا يَقُولُهُ طَائِفَةٌ مِنَ الرِّافِضَةِ.» (۷). صَحِيحُ بُخَارِي، بَابُ ۵۱، ح ۶۷۹۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ أَخْبَرَنَا سَيْفِيَانُ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَدِيِّ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قِيلَ لِعَمْرٍ أَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ إِنْ اسْتَخْلَفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفْتُ مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ وَ إِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. فَأَتَيْنَاهُ عَلَيْهِ فَقَالَ رَاغِبٌ وَ رَاهِبٌ وَ دَدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كِفَافًا لَا لِي وَ لَا عَلَى لَهَا. أَتَحْمِلُهَا حَيًّا وَ مَيِّتًا إِشْ أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ فِي الْإِمَارَةِ بَابِ الْإِسْتِخْلَافِ وَ تَرَكَهُ رَقْمَ ۱۸۲۳»

۱۰۰ - خلافت صدیق امر آسمانی است!

با توجه به موضوعات: عدم تحققِ اجماع بر اَبی بَکَر و عدم نص صریح بر خلافتِ اَبی بَکَر روشن شد که خلافت خلیفه‌ی اول هیچ مشروعیتی نداشته نه الهی؛ چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به نص علمای بزرگ اهل سنت به امامت وی اشاره‌ای نکرده و نه زمینی - بر فرض که اجماع فی نفسه مشروعیت زا باشد - چون اجماعی در کار نبوده. ولی در این میان سخن امام اهل سنت جناب ابن ادریس شافعی بسیار عجیب است که مدعی است خلافتِ اَبی بَکَر امری آسمانی است؟! قَالَ الشَّافِعِيُّ: «خِلَافَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ حَقٌّ قَضَاهُ اللَّهُ فِي السَّمَاءِ وَ جَمَعَ عَلَيْهِ قُلُوبَ عِبَادِهِ» (۱). خلافتِ صدیق؟! حقی است که خدا در آسمان بر آن حکم نمود و آن را مستحکم کرد و قلوب بندگان را بر آن جمع نمود. که در این تعبیر وی به هر دو جهت اشاره می‌نماید که اولاً: خلافت او مشروعیت الهی دارد. ثانیاً: مردم بر او اجماع نمودند؟! و از آن عجیب‌تر قول اَبی حنیفه است که معتقد است هر کس امامت اَبی بَکَر و عمر را نپذیرد کافر است؟! «فَمَذْهَبُ أَبِي حَنِيفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ مَنْ أَنْكَرَ خِلَافَةَ الصِّدِّيقِ أَوْ عَمَرَ فَهُوَ كَافِرٌ عَلَى خِلَافِ حَكَاهُ بَعْضُهُمْ وَ قَالَ الصَّحِيحُ أَنَّهُ كَافِرٌ.» (۲) «مَنْ أَنْكَرَ إِمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ، وَ عَلَى قَوْلِ بَعْضِهِمْ هُوَ مُبْتَدِعٌ وَ لَيْسَ بِكَافِرٍ وَ الصَّحِيحُ أَنَّهُ كَافِرٌ وَ كَذَلِكَ مِنْ أَنْكَرَ خِلَافَةَ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي أَصْحَحِ الْأَقْوَالِ.» (۳) **** پی نوشت: (۱). مجموع فتاوی ابن تیمیة، ج ۵ ص ۵۳ و ... الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة المؤلف: علماء نجد الأعلام. (۲). الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة المؤلف: أبی العباس أحمد بن مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن عَلی بن حجر الهیتمی، ج ۱ ص ۱۳۸. (۳). الفتاوی الهندیة فی مذهب الإمام الأعظم أبی حنیفه النعمان، الشیخ نظام و جماعه من علماء الهند ج ۲ ص ۲۶۴. الناشر دار الفکر.

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

